

مواهب عليه

MAWAHIB ALIYYAH

By

Husayn Waiz Kashifi

Folios	:	447
Subject	:	Commentary on the Quran
Illustrated/Illuminated:	:	-
Script	:	Nastaliq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	19th Century
Condition	:	Good
HL No. 1154	:	Cat No. 1135

A defective copy of the first volume of Kashifi's Mawahib-i 'Aliyyah, beginning as usual.

There is a lacuna after a few lines of the preface. The commentary extends to a portion of سورة رعد.

The manuscript is worm eaten and water-stained. There are several gaps towards the beginning of the copy.

MAWAHIB-I ALIYYAH

A

1154

C.P.L.

H. L. no. 1154-A.

P. No. 4905

C - 1135

RECEIVED
P. I. No. 4922 (MISSOURI)
Date 7-8-1955
Section Manuscript

115-4
—
116



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تمسید قواعد محامد الهی و در این مبانی تباحثی حضرت رسالت
و علی الرضی صلی الله علیه و آله مضمون من المتناهی نموده بشود که قبل از این تا سار
در از اعلی خدایا ربنا ایالت استکام محالی صفا صفاست حضرت
مؤمن المملکة النافیة عن غرض الله و لله القاهره بین التلطف الکرام
و المسلمین نظام الدولة الامارة و الدنیا و الدنیا کوثر درج کانت اخره
اقبال افج شملت ما لطف الله بهما و عزمه غرت علی سندها
و الاجساد و داور دوران بنامه مستغنی از غرضه کذا فی فصل من و دل
لمع ارای منبرین مهر و ماه دولت او با همان و رحمت او با سهر قاش سلوید
منر ملکین و جاه کما فی همان ارد و لب با سهر و محو امی کوثری سهر از رحمت
نوا غرة الله العزیز لعل الدارین و رحمة غفرل بیت سعادت

چون شدت با او شد و در میان او و خداوند
شیرینی رخ نرود که اهل ایمان او در قیامت
و عارفان به دنیا و عقبی در ظل غایت که بویسته طلیل اند
در دوستان جاوید است ای خوش آن بنده که این ب
این نیست که موقوف است **حق تعالی** مال جان از بار و مشتی کار آنها به است
بهر کار است **حق تعالی** و عاقبت هم کافران **انسان** آتش دوزخ
است **و این است که حق تعالی** و انما نزل عطا کردیم کتاب را در میان
اول کتاب **اندر آن** محمد بن سلام و اصحاب او و مشاهدت آن اوصاف
که چو ابراهیم بود و مشیت نبوی بود و مشی و انجاست مش او شود **عالم**
باین فرود است او **حق تعالی** و **حق تعالی** و آن لشکر کفر و ضلالت
بگویند که **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
نیت داشت **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
تکبار **حق تعالی**

و تبار این نیست که **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
و شرک که **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
حق تعالی **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
فرستادیم که **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
و **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
حق تعالی **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
حق تعالی **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**
حق تعالی **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی** **حق تعالی**

[illegible]

یا دولت در جلالی است

مده نمکند آنچه خواهد آمد پس هر که در حق خود امان

و موت و حیات و رزق و اجل و روز رزاد الهی را بداند

و کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

ان کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

در این کتابت و قلم و انکسار و انکسار و انکسار و انکسار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرمان تو بود هر روزی در جواب کسی که گوید که من هیچ سبب ندارم بخل
پایستی که بروی شنبه دوی براسد ایشان فرو آید کی گفته اند که شنبه
المنزله بودی با اختلاف کلام است و اضافه فضل اجتهاد و در تعلیم است
بنی که بر زبان این است و جبران است شیعه از آن پس نزول بیک گفته محض فضل
است و عین حکمت **فصل اول** پس گمراه کرد اند خدا **بیت** که اگر خواهد معنی فرو
میکرد که گمراه شود **و بهیچیک** او نماید که را خواهد معنی ترقی و دید تا راه
و بهیچیک او است غالب و در حکم خود و راست کار که احضال و تشریح
از هر وجه حکمت است **و بهیچیک** او نیز از دست او می باشد **را باقیست**
برای آنکه در وقت این مجرات در بخش چون دید بضا و عصا یفهم **ان الغرض**
آنکه بیرون آورد **و بهیچیک** قوم خود را که بنی اسرائیل **ان الغرض** از آنکه بکلی می جهالت
و شهنش **لله** بر او استیلا می نمود و یقین یارون از قوم قطار که از آن
سبب بی بی تاریکی که در ششانی ایمان **و بهیچیک** در پیوند و الی **را باقیست**
بروز که حق سبحا و عذاب کرد که از آن گذرسته را در آن یا یاد و دهی که از آن
از روز که در آن گرفتار بودند در دست فرعونیان **ان فی ذلك** بزرگستی که در بر وجود
کردم **و بهیچیک** برای آنکه در آن تها است بر قدر است **و بهیچیک** در آن
و بهیچیک در آن تها است بر قدر است **و بهیچیک** در آن
و بهیچیک در آن تها است بر قدر است **و بهیچیک** در آن
و بهیچیک در آن تها است بر قدر است **و بهیچیک** در آن
و بهیچیک در آن تها است بر قدر است **و بهیچیک** در آن

[illegible]

و اما در این باب چه می یازد سر و سر او بری که از نفس خود می جوید است که یان هم
 آورده روی شوق جلیان **آیه یازدهم** ایانایه بشما تم سلام عیسی صم و الهیه اسکن
 است از حق سبحانه یا ایل زبان حضرت رسالت صلعم بیضیه انانیه یعنی
 آید **غیر از این** **آیه یازدهم** خواد انما که محبتش از شما بود **قوم یازدهم** قوم لوح عدم و عاود
 و قبله عاود **قوم یازدهم** و اندر **آیه یازدهم** و اندر بعد از ایشان بودند تا جبه کرد و جبه
 اصل او و در **آیه یازدهم** می یازد عدد ایشان از یک سید سی **آیه یازدهم** که خدای عرو و حل
 در بیاز آورده است که در سید ارم عرب عجم را پاک کرد و در میان
 ایشان منتظر ساخت که عین را کسی برین اطلاع ندارد و در معام از این عین
 را نعل می کند میان ندو یان **آیه یازدهم** غلیل الرحمن عدم سی قرن که بشته
 و از بل آن قرون که کس خبر ندارد و الا حق سبحانه **آیه یازدهم** آورده است میان
آیه یازدهم میران محبتش **آیه یازدهم** در و خوش که کسب الهی بود و امیرات
 ایشان **آیه یازدهم** پس از که و اندر دستها و خود را **آیه یازدهم** در دنیا و خود می
 اتمان دستها و در ابدان گرفتند از جسم رسل با دست بردان نهاد
 از روی تعجب با این حضور ابر در نهادند که خاموش باشید و گفته
 اند که ای سی ز را از خود سلی نهاده که کس میگوید **آیه یازدهم** و گفته اند
 تا که دیدم **آیه یازدهم** باقی چیز که شما دست داده سید بران بر غم
 خود **آیه یازدهم** درستی بر آید در شکیم **آیه یازدهم** از آنچه میجواید شما را
آیه یازدهم میری از تو حید و ایمان **آیه یازدهم** مشکي در نهنت افکند و وجود
 مشک رسولان را انتم بداشته اند با عرض فاسده **آیه یازدهم** گفتند رسولان
 ایشان که ما شما را به حوه خدا کنیم **آیه یازدهم** ایانایه در وجود خدا مشکي هست
 و خدا که از کثرت لایله وجود با شک در احوال می نمود **آیه یازدهم**

2

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حال آنکه این امر را در حدیثی است و در حدیثی دیگر آمده است که
 آنکه حیوان را که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
 که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
 ما بر وجه گفته که در حدیثی است و در حدیثی دیگر آمده است
بعض الله الطالین و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است
 و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است و در آنجا است
ما یستأثر از آنکه در حدیثی است و در حدیثی دیگر آمده است
الی ان یمن بوی آنکه در حدیثی است و در حدیثی دیگر آمده است
 یعنی وضع کردن در موضع شکر بابتل کردن نفس لغت را بکفر یعنی چون لغت
 کافر شد ندان لغت را بابتل کردن نفس لغت را بکفر یعنی چون لغت
 که هر چه جان آن را در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
 و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است و در آنجا است
 در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
 و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است و در آنجا است
 قیامی و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است و در آنجا است
 قوم خود را از اینها و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است
جنتهم و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است
لین و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است
 و در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است و در آنجا است
 که در حدیثی دیگر آمده است که در آنجا است و در آنجا است

ع

عبدالمطلب بن عبد مناف

二

ج. ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشانی الی الی

نور محمد بن علی بن محمد بن علی

بناش و در خدمت حق بگویند که

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

و در این روز از کعبه عظمی و ابرام کعبه پنهان و ظاهر بریزد و بعد از سار که درید در کوهام

[illegible]

همه شان سرافرازند که اعف و درستان دشمن کردند و در مدینه

بسم الله الرحمن الرحيم الذي خلق كروبا فرقة السموات والارض سمان در عين

و فرزند از اسنان بی مراد یاران است **فاجع** به بس بران

و در بدین آداب **در عزائم** میوه بارز **در کسم** رندی بزی ستا که بدان

کتابخانه عمومی و امامت برای شما تسبیحی در این شهر
 در سال ۱۳۰۲ و در حاکم آن زمان در این شهر و در این شهر

[illegible]

در میان دو مانتا یک **دایره** در حالتی که هر یک در یک سمت استند در سید خود

سید محمد در عقب سیران و آماد رسد و بگویند و فتور و تصور بدانند

درام که این صفت را بنمایند و در روز دامنهای بیکدیگر

الذي قسم الله بيننا وبينهم في الدنيا والآخرة

تاریخ فتح و غلبه علی بن ابی طالب علیه السلام بر یزید بن معاویه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دید شما را از این عارف **قسم اول** میگویند بخور و در پیش ازین دریا است
نوام **قسم اول** نباشد شما را هم زوال مراد آنست نه
سیقت نه یاد و دنیا و هم در پیش ازین دریا است **قسم دوم** و ساکن
بوده شما **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
بزرگ و کسبان **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
بیش ازین **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
دشمنان **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
در حبه **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
ابتن **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
براضه **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
حضرت **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
چون **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
و دیگر **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
وجه **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
عم **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
من **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
من **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
ساختند **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
در **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
انت **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان
خشم **قسم اول** در کسبان **قسم دوم** در کسبان **قسم سوم** در کسبان

۱۲۰
تجلی
در

مجلس اول در بیان احوال و حال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و گفته و شرط و امتثال این بیعت نیست و آنست که ایمان منی بر اعتراف باشد
و بعد از آنکه در این امر او کند گویند معنی است و الله لا و حنی بر آنند که در دنیا
و دینی با او بیعت است بلکه مرا همراه گردی من مبارک معاصی را در چشم
مردمان و در این بیعت است از آنکه هر کسی دارم
مکنند کار خود را بشان **الحق** خالص شرکان را بر او تیر شرک اصل و حنی
که بگویند بر او و این است از آنکه باشد **قال** گفت خدا این است خالص در ایمان
مرا راستی که حقیقت **علی** منی رعایت این **مستقیم** راست است معنی که می دارد
و در منزل برساند گویند علی معنی الی است یعنی خالص برای یسوی منی **ال**
درستی ندیکان منی یعنی مخلصان **بیش** یک نیست ترا **علیم** است از آن
قوتی و تسلطی در اغوی و اضلال **الله** است **استعک** مگر آنکس که متابعت نکند
من **الخافین** از کمر ایمان که تو بر مسلط توانی شد **وان** **ختم** و بدینوسیله
موعود و ده گاه این است معنی متابعت تو **اجیبی** بپایان **بها** مرد و فرج
سینه **الواب** میگفت درست **کل** **باب** مروری را **انهم** از کمر ایمان **ختم**
بهره است قسمت کرده شده مراد از الواب طفاست درای طوفان
معدوم شده چشم جاوید کاران است از ابل و حد فطری مقام برسانان **ختم**
باوای چو دان سحر از آن همانان مقرر که آنست جیم محل شرکان باوید که در
افضل گویند تا شد منافقان امام الو منصور و امر علی رج همه در تا و طاعت کرده
که مراد از الواب طفاست چون مومنان در فرج جاوید هستند از آنرا
طبقه نمایند پس طبقه اول نامزد و مومنان است دوم از آن تنوع است و شرکان
عرب است و از آن را هم مطلق منکر است اند چهارم از آن بود و پنجم از آن
نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان و در الحقایق او بوده که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و شاری در کعبه و علی خلیفه یاشی در کم کرد و بدان بمراد از منی حاد است
 خون روان شد و جان داد و او دین لغوث روی خود را بحاک
 میزد تا ملاک شد خیمه کرد و بن مطلب نایبناشد از غضب سر
 پس نزد نا حالش بر آمد و این ایست نازل شد **ان لا یقینک الله** بدو
 که کار از او نیست کردم شمر از شمر گفت که کار از او نیست **ان لا یقینک الله**
 و شمر گفت **لا یقینک الله** با خدا کنی **ان لا یقینک الله** خدا و دیگر باطل است **ان لا یقینک الله**
 زود باشد که بدانند عاقبت کار و بیند کفایت کرد و از خود جدا شد
 و هر انبیه بدو بسته که ما میدانیم **ان لا یقینک الله** **ان لا یقینک الله** **ان لا یقینک الله**
ما یقینک الله با نچه کار از ان بگوید از ترک خدا و طعن در حق و از سر
 بدو یعنی دشواری دیدن از گفتار کفار **ان لا یقینک الله** **ان لا یقینک الله** **ان لا یقینک الله**
 که در کار تو یعنی تو سخا الله و محمد **ان لا یقینک الله** و باش از سر
 گذارند کان صاحب کشا و الا سر از او رده که از ترک دینی تو احکام و آنچه
 بنویسند از غضب به کافان خبر دارم تو حضور دل غار را با کافان
 مشاهده است و باشت دیده دوست را ملا کشیدن و باشت
 یکی از پیران طریقت گفت در بازار اخذ او دیدم که یکی را بعد از این
 زود او ای نکرد و پرسیدم که ای جوانمرد دانی همه زخم خوردی او نیز از دست
 و گفت ای شیخا معذورم و در که معذورم و در که معذورم و در که معذورم
 میزدند از بظاره وی **ان لا یقینک الله** **ان لا یقینک الله** **ان لا یقینک الله**
ان لا یقینک الله **ان لا یقینک الله** **ان لا یقینک الله**
ان لا یقینک الله **ان لا یقینک الله** **ان لا یقینک الله**

استادان و متعلمان که در این کتب تالیف شده و در این کتاب
خویش را در این کتب ثبت کرده و در این کتاب
و گفتن می شود و می دانیم که این کتاب
مجادبی بود و ما در این کتاب و این کتاب
اینها را عاده که هر که در این کتاب
را که این کتاب را می دانیم که این کتاب
ست یعنی شمار این کتاب و این کتاب
که هر ما باز دارد و این کتاب و این کتاب
و در کتاب و این کتاب و این کتاب
و این کتاب و این کتاب و این کتاب
چون طویر صمدی و دیگر که این کتاب
بایان **حال** یعنی و این کتاب و این کتاب
و در وقت زینت میاید **حق** و این کتاب
روزی در مکان خویش و این کتاب
مکرم و در صدد زینت و این کتاب
که نباشد شمار و این کتاب
برخی و این کتاب و این کتاب
همچون شمار و این کتاب
و این کتاب و این کتاب
که این کتاب و این کتاب
و این کتاب و این کتاب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
الذي هو الكتاب العظيم

[illegible]

... و در این کتاب ...

اور ملت **قصد** **نظم** بیان راه ریخت مانده یعنی راه راست شود

الحق ما يروى في القاموس طريق مستقيم وقيل ان النبي صلى الله عليه وسلم

نصرت و رحمت نام و اورا است باقی منی و منی و سلام و صلوات و جازرا و رحمت

بعضی از راه سلطان مرشد و هیچ از راه خدا یعنی مال لغیر یا بهیچ راه رسید

والتاريخ المذكور في تاريخه المذكور في تاريخه المذكور في تاريخه

از آنکه در دستاورد **از رستم** از رستم باز نجات یار از رستم

ایضا در اسفند ماه، ابی لکیم نیز اسفند شمار است از

این سپیدی در این باران باشد و خفت بر او گناه است کردار

کشتی را در اوج غبار و سیل که از گردن میگذشت و از آنجا که

و در حقیقت خرابی را در این کتاب و کتابها و در این کتابها

ایستغفار از هر که در ارتقا ممکن است زیرا اید نموده و با موجود

تأشیر الدار بر پشت النسخه

در این رساله می بیند که بوی عطر از این میوه ها می آید

این روزگار بی از سر برداشتن و باطل کردن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

محمداً

...

دارند در این افتد آب رود و ذکر کرده معنی کرد و اعلیٰ تر
 گفته ساقی از دور بر الصاعد باید و اقل از کفایت یعنی از دور
 قشری منبسط غایت است بامت زیاد و دیگر در تداوم تکرار و تکرار
 بر وید بر آید بر موی شکل و لونی و همه دیگر نباشد و معلوم است که اختلاف
 همان در شکل طعام نیست الا فیصل فاعل مختار تقدیر قالی **بیت** روضه
 جانبی چنین جهان آفرید با آنچه کون مکان آفرید که در برش کل و گرد باز
 جلوه نقش در کار و **سحر کلم** و رام کردن برای شما **الاسل و الهی**
 شپ و زرا یکی برای الارش و دیگری برای اسایش **و شش و انوار**
 و افتاب و ماهتاب را بجهت الفضا ج فوا که دارد اکسیر و جودت
 حساب سن و شعور و **الخوم** و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بگویم
 شمارانفع رسانند در حالتی که استیلا **سخرات** **باید** آرام شد کان
 با مراد که بر روزگار همیشه **ان فی ذلک** بدرستی که در دنیا **لا یست** بر من
 علم متناهی و دلائلهاست بر وجود نیست صانع حکیم **لقد یقین** که در این
 که تعقل در احوال نبات که خالی از خفا نیست تفکر فرموده درین دولت
 که لغایت ظاهر است ذکر عقل کرد و **عما در** و دیگر رام کردن اندام را که
 بیاورد **کلم** برای شما فی **الارض** در زمین بر چه بدان محتاجید یعنی شما را
 متبرک خسته نفع گرفتن بدو غما از مطاعم و مشرب و ملاس و مرکب
 و منافع **مختلف الارز** در حالتی که مختلف است بهای و اختلاف در صفت
ان فی ذلک بدرستی که درین مختلفات **لا یست** و دلائلی است در
 بر وجود نیست **لقد یقین** که در این **لا یست** و دلائلی است
سحر کلم و رام کردن آفریده در بار آنچه نیستی که شمار ممکن است از این صانع

[illegible]

نامه در دست بود حق سبحانه و تعالی را بسیار فرمود بر روی آب بخورن و بی قراری
 نکند و گفت ای صاحب حاجت کس بخورد بود حق تعالی بر وی گنج بسیار بیاورد و تا قیامت
 از نعمت و درستی برخوردار بود و چون زمین از زمین افزوده شد بنامش به خط و کتابت
 حق سبحانه و تعالی نوشته که او را صاحب عالم گویند بیاورد و فرمود تا بایستی بخورن و
 در کبریا کربایی او را بخورد و کربس کس که آب را به صاحب عالم بخورد و در کبریا
 از بد جویند و چون در خاست و در جدی چون و حال آن **در کبریا** و دیگر بد
 کرده در زمین را به از او معنی **لحم تندر** تا باشد در شمار راه باشد بخورن و
و عذرا و دیگر بد کرده است و او را بر روی رود که کان از کوه را و بشمار و عذرا و غیر آن
بالحکم و بشمار کاف و جز به و بشمارش افزوده آن و بشمار و عذرا و غیر آن
 این بنامی قریش در شکی و تری راه بسیار کرده است و گویند هم به از آن است
 اما بشمار و در رسته الشما و الصیف تا که راه است و از بد و در دست و شکی
و حق تعالی تا کسی که می افزیند این هم مخلوقات را که در دست **و حق تعالی**
 همچو کسی که می افزیند مراد آنها آنند که ایشان بر روی خدا می برکت و چون غنی و
 عزیز و عذرا و عذرا می خانی را با مخلوق هم مشایق است پس عذرا و عذرا
 تا در ساختن عذرا و عذرا به جهت **عذرا و عذرا** و عذرا و عذرا
 می باو کنند تا در با عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا
و الله عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا
 از شما نیست عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا
 که در او ای عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا
و الله عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا
 عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا و عذرا

[illegible]

[illegible]

تبرکات

[illegible]

مجلس اول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مالدی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تو ای که بوی زنبوران مثل بوی در دل شان افکند **ان** استخوانی آنکه در کینه و دل
از شکافتن گوشتها و پخته شدن و سس شدن و سس شدن و سس شدن و سس شدن
و از میان درختان نرختان کینه یعنی در کوه و شجر جار کنند و قند صابونی و مالک باشد
باشد **در** دانه کینه از آبی مروان بنامیکنند از شقیقه یعنی آنچه میگویند
مروان از نور خاها یعنی مالکان شما چون کرده کنند و غیر آن **ثم** کل من **در** است پس
بجزید از عده میوه که خواید از تلخ شیرین مراد الوار و از نرست **فله** می گویند
سیر را بهیاب در درگاه شما که البام داده شد در عمل عمل **والله** عالمیک
و عطا و باشد و رام شده مراد او چون زنبوران امر آبی برادر کار بسته از
شکوفا بخورند و درون ایشان مستحل شود بشیره شیرین و از آن قند برای خور
نرستان او اینست که حق تعالی جل جلاله **فرج** بیرون می آید **من** **طهر** از شکفا
البت ان بطریق لعاب **شراب** شما میدی که همیشه **تخلت** **الان** خلط کینه در کباب
او یعنی بسید و سس و زرد و سیاه و سفید که عمل زنبور جالت و زرد و از آن میان
سالت سس که از آن پز است و سیاه نادر باشد و گفته اند خلط الوار عمل و خلط
ضمالت **فیه** در آن شراب **شفا** **الان** شفاست هر چهار یا بنفس خود چنانچه
هر از ارض یعنی با مختلط یا غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجون باشد که عمل
خفوی از وی نبوده قناده رخص فرموده که مردی میلانست حضرت رسالت صلعم آمد
و گفت یا رسول الله برادر من می نالید از شکم خود حضرت فرمود که اسقیت العسل رفعت
باز آمد گفت که عمل خود منس بود داشت دیگر بار فرموده بود داشت و همان تحت
س **اول** است داده حرارت است سیم چهارم فرموده که او مبط اسقیت العسل فقد صدق
الان و کذب لطف انیک و همین نوبت شفا کلی یافت و گویند ضمیر فیه را جمع
بقرالت که در **س** **اول** است چنانچه فرمود و نزل من القرآن با شفا

۱۲۳

[illegible]

[illegible]

و گفت آنچه خدا بر ایشان حلال گردانید و گفته اند که باطل است و اینست که ایشان بدو
میگردانند و گفته حضرت رسالت پناه صلواتم و بر او ایمان نمی آرند و **لیعلم** و می پند
حسن و حسن الله مردون خدا **لا یعلم** **لیعلم** آن چیز را که مالک شستند یعنی نذر در برای
الیه است **روز قارونی** و این **من السماوات و الارض** از آسمان و زمین است یعنی
با این و اندر زمین نبات بعضی است که عبادت کافران بجان می کنند
که ایشان میگویند روزی و این **شیئا** چیزی را بدست کافران از مظهر نبات
و لا یستعملون و هرگز نتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش آنها را
خلات عقل است زیرا که عبادت شکر گفت است و هیچ لغتی بزرگتر از آفریدن
و روزی دادن نیست و این دو وصف خدا را ثابت است نه اقسام مرا
فلا تقر بها ایس مزیه یعنی مسازید **الله الشان** برای خدا شما بدان وجه که
قبایل کنید تا از ابر و شرک بیدار و من **دلائل السبل** لایضرب السبل
لن السیسم و بدستی که خدا میداند و قول شما را **و انتم لا تعلمون** و شما
نمیدانید و اگر دانید برین اشتراک جرئت گفت یا شما برای او مثل منید که
او میداند که او را چگونه مثل باید نمود و شما نمیدانید پس حجت سبحان و مثل
برای خود و معبود آن باطل الیه ایشان ایراد کرد اول فرمود **خبر الله** خبر
خدا و بیدار کرد و مثل مرا و آن کدام است **عید مبداء** مبداء درم خریدم غیر
مکاتب غیر مادی که او **لا یقدر** توانایی ندارد **علی شئی** بر هیچ چیزی از
تشیع و ضرر **من انشاء** و آنکه روزی دادیم مرا و این از نزدیک **ما یزقنا** چنان
روزی و نیکو یعنی بسیار دلی مرا احسن که در و تفرق تواند کرد **فما یس**
این مرز و ق **نیق** نفی میکند **من** از این روزی **سدا و یما** پنهان در شکاف
یعنی نوحه که میگوید خبر **من** و آن کسی نرسد **لیستوف** ایما بر ابر اندر یعنی

و شرویات و دست مرد است تقریباً الی السید تقی میر و صریح
از شاول السید صاحب بوده گفته اند که میرزا اسحاق که دست
که در میان است که این شکوه که بگوید این سبب نذر برود و در کلام آمده است
میشود از کلام **قَالَ تَقْرِيبًا** و در شواهد خود و از آن نماند بر این
از آن سبب **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
از آن سبب **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
شماره است که این چون بود و در آن تورت یا کرده اند از آن نماند
و دایره روشن شد **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
خدا و در آن دایره و تفسیر **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
بوده از آن تفسیر **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
عجیبی از آن تفسیر **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
تفسیر و تفسیر و سخن بود و در آن **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
کتاب از آن سبب **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
است و در آن **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
قَالَ تَقْرِيبًا که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
شماره **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
شده و در آن **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
معمول است که در آن **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
از آن سبب **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
و در آن **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**
معمول است که در آن **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا** که بگوید **قَالَ تَقْرِيبًا**

[illegible]

در شد کامل و فنی درست که از نیکو بعد از عدل صفتی است جامع جمیع فضایل
 و مکارم **و** او در نفس خود **علی بن ابی طالب** برزای بی راست است و میرت و است
 و طریق پسندیده که به طلب که توجه نماید زود مقصد و مقصود رسد پس چنانچه باکم
 بیجا و مساوی این کامل فاضل نیست پس بنان بی اعتبار رتبت مساوات
 با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن را و کافر
 را است و مومن خیر این عید لمطلب رض و کافر ایلی بن خلف یا مومن عثمان
 فری النورین و کافر اسیر بن ابی العیس که ولی وی بود عثمان او را با سلام
 دعوت میکرد و او را از لغای فی سبیل اللہ منع مینمود آورده که کفار و مشرک
 از روی استنجال استعجل وقوع عذاب میکردند آیه **و الله غیب السموات** و زمین
 مر خدا است و ان بن نهان آسمان درین آنچه بشما پوشیده است
 از ان شمارا محسوس مینماید و مراد و مطروحات است **و الله اعلم** و نیست
 کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای وی در ان در سر است و سبب است **لله اعلم**
 مانند کربن چشم زدن یعنی کشتن او از اعلی حد قد یا سفلیان در اصطلاح آنرا چشم زدن
 گویند یعنی آوردن خدا و قیامت که او زنده ساختن اموات را و او آسان تر است
 از انکه شما زنده بر هم زنید **و الله اعلم** ان اقرب نزدیکتر است چه لمح البصر و فعل است
 و دفع جفتی و ان و الفاعل قیامت یا اخبار موتی یک فعل است پس ممکن است وقوع
 آن لغت حرکت **ان الله یدرسی** که خدا اعلی کل شئی بر همه چیز از بخت و حشر **و الله اعلم** و انما است
 یعنی توانا اخبار خلائق و قوت چنانچه قادر بر احیای ان بر سبیل ترجیح پس از ابتدا
 ظهور انان خبر داده تا از مبداء بر مباد **و الله اعلم** ان مایند فرود **و الله اعلم**
 و خدا بیرون آورده شمارا **ان الله اعلم** از یکم تا و شما **و الله اعلم** میند نشد
 هیچ چیز را از جذب منافع خود و دفع مکاره از خود **و الله اعلم** و داده شمارا گوش

[illegible]

اقامت خویش بر این وقت نزول **و من انما یجید الکر** برای شما از پیشانی امام
یعنی خبری برت آید **و من انما یجید الکر** و شما را خبر که شیخ را برون
و مونا که بر او **و من انما یجید الکر** از شما از پوشیده تی و کت و تی **و من انما یجید الکر** و بر خود و از یک
از خود و فرست آن **و من انما یجید الکر** حکامی که برقرار بود و از آنها نفع تو این که
تا وقتیکه زنده آید **و من انما یجید الکر** و خدا ساخته برای شما **و من انما یجید الکر** از این جلیق
از درخت و کوه و بنا و از **و من انما یجید الکر** شما تا بدان از کتاب بنابرند
و من انما یجید الکر و ساخت برای شما **و من انما یجید الکر** از کوهها **و من انما یجید الکر** پوششها یعنی غارها
و سمها ساید و از آن سکونت می دهند **و من انما یجید الکر** و کرد برای شما **و من انما یجید الکر**
بمیرا اینها یعنی جامه از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که آن البته **و من انما یجید الکر**
نگاه می دارد شما را از مصالح و دشمنان یعنی سبب و نیزه و تیر ایشان
در کارزار **و من انما یجید الکر** همچنان بر شما نعمت تمام کردیم **و من انما یجید الکر** و تمام میدو اند
و نیکی خود را **و من انما یجید الکر** بر شما **و من انما یجید الکر** تا باشد شما اسلام آرید یا مقاد حکم او
کردید **و من انما یجید الکر** پس از این شین و بیان کردن این بگویم باز کرد و احوال
اسلام **و من انما یجید الکر** پس چنین نیست که بر تو **و من انما یجید الکر** این بفرماید رسانیدن است
چون بفرماید بر این **و من انما یجید الکر** در احوال ایشان را زبان کند **و من انما یجید الکر** می شنیدند
وقت خدا را که شمرده شده بر ایشان و مقرر شده ایم که از دست **و من انما یجید الکر** پس
آنها به پیش غیر منم که می گویند نعمت او داده شفاست بنان با و وقت سخن می شنید
در حال اسالی می شنیدند زبان عارفه و جلیل منکر و می شنید که نعمت بود حضرت
رسالت صلوات بر او که آنرا بمعجزات شما شنید که وقت در لغت و منکر شده اند **و من انما یجید الکر**
و بیشتر این یعنی بر این غیر بجا این و بیان نام کرده اند **و من انما یجید الکر** و بر این
از روزی که بر این **و من انما یجید الکر** از میان بر کردی **و من انما یجید الکر** و ایمان و نور و اس

[illegible]

اورا را بنور صلح را یعنی خوانند که از در صلح برانند معترف شوند بگناه و گردن نهند
به حکم خدا یا بسیار از آنند و هیچ کس را که بگویند و ندارد **مهرمان** چون کار و دست داشت
فرمایو چو بود **مصلحت** و گمراه کرده از ایشان یعنی باطل و زایل شود **با کمال افتخار**
آنچه بودند که دروغ می یا هستند در شفاعت میان و دستگیری ایشان
چه بکار شفاعت از ایشان شفاعت بیند **الذین کفروا** آنانکه کفر دیدند بخدا **و صدمه**
و با نخواستند مردمان را **عن سبعین** از راه خدا یعنی از ایمان بکفر و سالت بگناه
صلح **لقد نام** خدا را بفرزادیم ایشان را عدالتی **فوق العذاب** بر عذاب **بما كانوا یفعلون**
بسیار بودند که منع میکردند مردم را با اسلام تباهی میکردند پس عذاب برای کفر
ایشان است و بی برای منع دیگران بجز اسلام و لغت اند زیاده عذاب است
که یارمان بزرگ خلقت چون کردن شتر محمی و گزوان عظیم الهی که در بزرگی
چون شتر باشد و گزوان عظیم الهی بران کارند و ایشان از ان گزوان
شده خواهند که در میان آتش نمایان شوند در ز مسیر آورده است که منع جوی
کنند و ی که آتش بطرف ایشان برود و آن کرده است جوی از ان منع شوند و در
مقدار سامی ششبار شبها و ما و جوی دیگر در دست اندازد و در زنی از روزها
این جهان و گویند زیاده عذاب بر هر چه باشد **و یوم یفوت** و یاد کن آبی محمد مسلم
مؤذیرا که بر آنکه از **فی کل امه** در میان هر گروهی **سید عالم** کواچی بر کردار
و گفتار ایشان **من القسم** از نفسها ایشان یعنی بی بفری که قسم ایشان
میسوزد بود بر ایشان **و جاک** و بیاریم تر ابریم ایشان **شبه** آله بر تصدیق
مؤمنان و تکذیب مشرکان کواچی **فی موهله** برای این گروهی یعنی بر است
مرد صلح **و من علیک** و فرودستادیم بر تو و از **استدلال** **نهی** بیایان روشن
برای همه اجزای امور وین بتفصیل و اجمال و صحت و اندک فرمود که بیان آن

منسجم این باشد از عباد و منتهی احکام مخصوص ظاهر است و در این ثابت خودستند
 اجماع قیاسی منسجم آنکه نیز قرآن است چه در آن **بسم الله الرحمن الرحیم**
 اینطور است و جمیع کوزه است ما را به اجماع بنده و ترک آن منتهی سبیل
 القومین فرموده و امر او است که اصلاح قیاس است قایل فاعله و ایضا
 الا بصار لیس قرآن میان همه چیزها باشد **و بی** و راه نمودن یکی که دین اسلام
 است و شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم **ان الله باقر بالعدل** و بیستی که خدا میفرماید بر راستی
 یعنی توسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان
 تقلید و تشکیک که گویند یکی پرستند و بر حاکمیت اینها و هم اعتداف نمایند میان
 خیر و قدر و خواه در عمل چون عقد با دار فرائض که متوسط است میان بطاعت
 و تمسک و خواه در اخلاق چون جو که متوسط است میان نجل و بند و شجاعت که متوسط
 است میان چین و تمرد **والله اعلم** و میفرماید نیکوی در طاعت یا بجهت کینه چون طلوع
 انوار اهل با یک کیفیت چون مودی الاخوان ان بعد و الله ملک نزه از ان خبر میدهم
و ان فی الذی الشکی و دادن صلح و جسم را اهلن خوش بوندان
 نزد یک اند و رسانیدن بر ایشان اینی محتاج باشد بران **و بی**
الغنی و باز میدارد از عمل زشت که اگر ادا است در متابعت قوه شبهه ای چون
 زناد و اولاد و غیر آن **والله** و از فعلی زشت که انکار کنند بر ما بشم آن و این
 اجزا و غرضی است در غیر موقوف چون قتل نفس و غضب اموال **والله** و از رسم کلمه
 یعنی صفت شیطان شیطانی که در بعضی قوه و نیز است مانند استغلا و استیلا بر بعضی نوع
 خود تجرد و کبر بر ایشان **و بی** میفرماید در خدا اشتراک با ابر و نهی **و بی** و تنبیه که
 چشمه که بر این است جامع غیر و شریعت و غیرت الا که مذرت و اقسام با مورا
 از این شریعتی **والله** و از این **والله** و از این **والله** و از این **والله** و از این **والله**

منقول است که در این کتاب آمده است که در روزی که حضرت علی علیه السلام
 از بیرون آمدند و ایشان را در راهی دیدند که در آن روزی که حضرت علی علیه السلام
 در این آیه نازل شد بر شعله در آسمان را این شد و درین اسلام تصدیق کرد و در
 مجلس بیرون آمد و این آیه را بر وی میفرمود بر خواندم گفت ای سید برادر و برادر
 اعاده کن باز خواندم گفت ان والله لحلاوة وان لداودة وان اعلا لشر وان
 افضل لفرق و ما یقول لشر البوجهل لجدار استماع این آیه گفت بدستی که خدا
 محمد بخارم اخلاق میفرماید در زلال الصفا فرمود که سبب است که من صفتی که
 از اکابر عرب و حکما این بود و این آیه است و علم را در میان ما نور است
 و مهات سخن بسیار است و گویند عدل کلمه شهادت است یا خدا را و یا را و یا را
 و هر یا الصافات یا او فرض است یا التوب و در حقوق یا بحکم حق و احسان بنده
 و انعام است یا غفر جرم یا صبر بر امر و تهی یا او را تو اقل یا نیکی فرمودن در
 عوض بدی یا اخلاص در عمل یا شهادت در عبادت یا انذار بر تقیر یا در شستن
 برای دیگری یا آنچه برای خود دست میدارد و کاره شستن بر غیری یا آنچه بر نفس
 خود کاره میبشارد و اینانی فی القربی صلوات رحم است و نیکی کردن بر ایشان
 بر آنی فاصل است و از غیبت او را اگر در ویش است فاصل است و شستن در آب است
 و دید ایشان را در مهات این خود و اگر ضعیف و عاجز است تو آن نیز غنی تواند
 و عاقل در باره ایشان و فحش از زنا نیست یا آنچه پوسیده کند از علم را در شستن
 یا استنانه شستنی یا افراط در گناه یا آنچه نور شرع حدی حرام و حرام است یا
 شستن گفت بخان قول و فعل و منکر و شرک است یا آنچه او را عفو و پیراسته می
 نداشت یا بر چه بدانی من عند الله و عبیدی مقدر بود یا آنچه خدا را محبت کرد یا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله

مثنوی و شتر آلت که بیت نعم از رجب رفتن آنحضرت از کربلا بیت المقدس نصرت آن
شد و منکر آن کافرست و مروج بر آسمانها و وصول بر بزم قرب با جادیت صیقلی و کبریا
بیت بحدیث تو از زبان است که هر که انکار آن کند ضلالت و ضلالت باشد و مروج بر آسمان
و افروخته است آنگاه فرست برین کافرست و در سکه سلطنت است این مصلحت و مصلحت جلال
خیال خیال معقول و در آن چه مقام است این عشق شناسد که در است این و معقد اکثر سلاطین است
که مروج آنحضرت بحد مروج باشد معاد و دیداری واقع شد و آنگاه درین قصر نقل جسد
را مانع دانند از صعود ارباب عیبت اند و منکر قدرت است آنکه از سر تا پیشان بود
سر و در پیشین آسمان بود و در شب جبریل هم با جمعی از ملائکه آمد و آنحضرت را مسجد اقصی
از حجه امهانی رضی الله عنده از شوق صدور و غل قلبش بر براق کوارشت و بانگ فریاد
بیت المقدس ساینده شیمی رخ تافته زین دیر فانی جلوت در سرای امهانی
رسانش جبریل از بیت مهور بر براق برین سیر آورده از نور قوی پشت کران میر سبک خیز
بر اندن دورین وقت شدن تیز و روایت صحیح است که حضرت رسالت صلعم
در بیت المقدس اینها و ملائکه را دید و ایشان را امامت کرد و در آنروز
مبعراج برآمد بر براق یا جبریل هم در آسمان اول آدم و هود و ابراهیم
و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم نوح و در ششم
موسی و در هفتم ابراهیم هم را در آوریدند و با ایشان سلام کرد و به
جواب بر سبیل اکر ام شنید و سدره القنبر بیت المعمور و جی کوثر و نخل
الرحمت نظری در آمد و جبریل هم از نزدیک حجاب از ترا فغیت وی باز
گفت و گفت که ای محمد لا حشر فی الجنان کرم در ریت قربت برانند
جبریل هم در آن روز از ملائکه پس از اینها تنها حجاب غلظت قطع نموده
مجلس رسید که براق برین و نیز از ستار فرودانند پس بر فرو کوارشت و بنهاد

انوش بر سر دروازۀ آن از حضرت خطاب آن منی نشید و بر لب آن
 حلقه ای نگه داشت و میاد و تا قدم بر دلی نهاد از آنجا و فرمود
 در آنجا که بود پس خلوت خاص مکان قاتل **سین** او را در آنجا
 بجای آورد و آنجا را برای اجتماع فرمود و **سین** آنجا را
 خند و لبخند و ناله ای می کرد و بر آواز خود و چون **سین** آنجا را
 ز کیفیت که چون بود و **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 التیات الله العالی و الطیبات بحی آورد و با کرام اسلام علیک ایها النبی
 و رحمة الله و بکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام الله و خود را داخل
 ساخت فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **سین** چه کرده و بعد از لطف
 و بزرگویش **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 فرمود و در کات آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 بقیه کرد و در بیت القدس باز آمد و موجه گشت کار و انبار قریش را
 و در آنجا **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 از آنجا **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
سین آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 فرمود و چون آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 بر سرید و آنجا **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 و از آنجا **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 نمود و در آنجا **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 تا آنجا **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را
 بگویند **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را **سین** آنجا را

الحاق

[illegible]

و معهود در دنیا بسیارند

[illegible]

باشند غرض نیست از اینست که الفیه و لغت را بر زبان آورده و بر زبان بر زبان
بجای جاز و راه میسر و مفاد و نام کلام و در هر کس از اموال و اشیای
اشیا و در چنان نیست که در این کلام نموده و در آنست که در این کلام
آن راه است و نمی رسد به کلام و در میان و در آورده و در این کلام
اطمینان بیرون کرده حکم و بهت را بر طرف نهاد و از این کلام
بند داده و گفت که آنچه در توحید و تفریق شده این فساد اول است بکنده و خود را از این
سستی و آبی میالایند نشود و در حق سبحانه و تعالی هر کسی که کلمات بخاری بود
نوبت است از حکم و وصیت ملک و ی رسید بر ایشان که است تا ما در بر ایشان
حرب کرده غالب شد و کسی را خراب ساخت و توحید را بیوخت و معناد و از این کلام
بر آورده گرفت این عقوبت اول بود بعد از آن کورش عبدانی که نزدی همراهم
الحواس بود و ازین حال خبر یافت تا بسیار برگرفت و بر توشی برار بنایر عد
از خود آورد و توشی سال غارت شد و است ایستاد و نمود و تا بحال اول باز آمد و
بنا بر غنی است و توشی شد و اموال و اموال ایشان و بآن دیار نهادند
بنا بر نمود و از ملک ایشان سر بر زد و یکی معصوم ممر را به قتل رسانیدند
و قصه ملک عسکری کرد و در عقوبت دوم رسیدند و طلوع نصرانی بر ایشان غلبه
کرده و یکبار کسی را خراب کردند و انداختند و ایشان را از غارت برد و در حق سبحانه
از خود بر سر زد و از این در و واقع با ایشان گفت بود و **عسکری** است و در کار
شما بعد از عقوبت تا این کتب که توحید و توحید است **عسکری** است که
بر شما و باز شما را منم سازد و **عسکری** و **عسکری** و **عسکری**
بگویم تا این کتب و توحید و **عسکری** و **عسکری** و **عسکری**
برای کرد و کلام **عسکری** که در این کتب است و در این کتب

۱۴۲
۱۴۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و سرکش را از آن شهر بفرمان برداری رسول که بر ایشان مسجوت است
 پس ایشان از آن سخن آن رسول را میروند و نزد و میروند و گفتند در آن
 شهر که پیش از این در آنجا بود بر اهل آن شهر که عذاب است گفتند
 گفت و حکم از وی میسر شد و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 و خواستند منازل ایشان را نیز از آنجا که میروند و اینها برگردانی و گفتند
 و بسیار ملک کردیم و از آن از اهل قریه که پیش از این گفتند و چون
 قوم نوح و خود و اهل آن و قریه صد و بیست سال است با چهل سال و خود و اهل
 و این که اهل را میروند از آن در آن روز و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 خطیاست لشکار ایشان بیند آورده اند که منافقان چون صفوان بن ابریه
 و غیر آن که در غزوات با موستان میرفتند میروند و غرض ایشان حصول
 غنیمت بوده و مخصوص مجاهدت و حجاب فرمود که من کان یجهد لزی
 خصلت است و از آنجا که خواهد این چندان شتابند یعنی گفت و لذت او را
 و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 از برای آنست که میخواستیم از قاطعان دنیا و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 لا و در روز و آخره و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 از رحمت خداوند و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این
 و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این و گفتند و بقیه عتوب و در آن شهر که پیش از این

[illegible]

از جنس بی شک آید یار و کاران و یاران باکی الودیه و خدایان کل را بگوید و حق سبحان
فرموده این کلمه را بی یمنی از زبان بی شک می آید و صحبت این کلمه را که این سر
و کلمه را در کتاب عزت آن مرزبان اینان خود را در دست بازده
و بگوید این کلمه را در دل هر کس می گوید از روی اوست خدمت یعنی این را بنام خوان
کلمه آید این سخن بگوید که بنده که کار عاجز بانو از خشنود و خشنود و خشنود و خشنود
و در کمالی اینان **در کمالی اینان** بال تذل و تواضع و انزعاج یعنی بال این خبر که
کس بگوید و معنی کن بال اینان و مهربانی نای بلامیت لطف بر این **در کمالی اینان** لفظ
بخشش بر بالی اینان برای آنکه تو دین و نور محتاج اینان و در هر یک از اینان
امروز مستی تواند در خدمت و تقویت **در کمالی اینان** بگوید که کار من بخشش این
درست کن **در کمالی اینان** بگوید که در روز **در کمالی اینان** در طایفه خود بودیم و حقیقت و حار
رحمت برادرین آنست که اگر موسی از اینان آید بهشت برسان ملک را فرارده نما
که تمام ایمان خشنود می حضرت الهی برضا و الدین بسند از من صراط و الدین فایده
و انفس پس بگوید حقون اینان با و از حقون پیش نباید رفت **در کمالی اینان**
باید از جلال او نیست **در کمالی اینان** قطره از چشمه حیوان اوست آب روید و نمایست
خشنود و ایمان ترست **در کمالی اینان** از چشمه تربیت قوه بود و خوش خورانی مروت
در کمالی اینان بگوید که کار شما از این است **در کمالی اینان** با یی در نفس است از دین
و حقون اینان **در کمالی اینان** اگر بشیند نی کان یعنی نیگفته کان با اورد
بهر **در کمالی اینان** پس می گوید است **در کمالی اینان** قوه آرد کان را از حقون
یار **در کمالی اینان** را بجز **در کمالی اینان** و آید **در کمالی اینان** و آید خداوند و خشنود
و آید از اینان **در کمالی اینان** و حسن است با او امام مسلم بر فرموده که حق
آید از اینان **در کمالی اینان** و حسن است با او امام مسلم بر فرموده که حق

بدری القری علی انما رسد بکون اندر صلیم و حق الیقین منظار حسن است بر آنی حق سبحان و تعالی
مقرر فرمود و در تفسیر امانت قلبی مذکور است که امام علی بن حسین رضی الله عنهما در آنست
ابرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در محراب بنی اسرائیل بخواند و خواند
القری حق مردی جواب داد که خوانده ام و گویا که شما اهل قرابت اید که خدا امر کرده است
با عطار حق شما امام فرمود که آری قرابت ما ایم **و الله اعلم** دیده در ویشتر از اینست
و در اندر احوال ایشان از زکات **و الله اعلم** و سراف کن یعنی بر آنکه مباد
مال خود را بر باد ندهد آن در آنجا شاید **میدان** بر آنکه ساخته میاید بر ج فرمود که
اگر با هر کس احد در وجود خیر و صدق و صرف کند اصراف نباشد اگر جوی باشد
در باطن و بهر از نفس و بادی معاصی و بی منتقت حج نمایند اسراف نباشد **و الله اعلم**
مربستی که اسراف کنندگان **و الله اعلم** استخوان **و الله اعلم** برادران دیوان اندر
ایشان در شرا و املات اموال عیب که التزام عادت قوم کنند و با او
ایشان نمایند و او را آورده اند که اظهار مال خود را بر یا و سب خرج میکردند و بجهت همان
شتران معده میگشتند حق تعالی ایشانرا نکویش میکند که در تفسیر اموال خود بگویند
و کان الشیطان و هم یورثون هر در در کار خود را **و الله اعلم** منکر یعنی جاد و جنت او این باشد
که کسی در افران نبرد در خیر است که بلا و صیبه بجای بر حق از صحابه من در بر حق
اوقات از حضرت سالصلم جنری طلبیدند که حاضر نمودی و آنحضرت از غایب شدنم
از ایشان احوال فرمود که **و الله اعلم** و اگر احوال کنی در دیگرانی از من استجاب
صحابه **و الله اعلم** برای رفتاری روزی **و الله اعلم** از نزد پروردگار خود امید
میداری از انقض **و الله اعلم** پس بگو وراثت را با سالی کشیدن باز و فریاد و عده ده اینشیرا
آورده اند که بعد از نزول این آیه چون از آن حضرت چیزی طلبیدند و حاضر نمودی
فرمودی که برزق الله و ایام در حساب من آمده است که امسدا یا بهودیه را نوشند

حکایتی که از او سر اخذ کرد **کاف** که از بهر کسی که است **ط** و **ص** و **ح** و **ج** و **ک** و **خ** و **د**

२५

[illegible]

[illegible]

که بران متفرع خواهد شد در بعضی از موارد
در درون **یاقوت** در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت
کنند **یاقوت** در حالتی که رانده شده باشی و در رانده از رحمت خدا و از شرک بی گناه
است یا جمعی که گفته ملائکه نبات اله میگویند **یاقوت** ایام برزیده شمارا برادر و گاه بر
شمارا **یاقوت** برادران و **یاقوت** و در گرفت برای فایده و در درون **یاقوت** از درون شکان
و در این اختلاف نیست که عادت شمارین باینست که از درون آن نمک سیدانه
و برادران می نازند **یاقوت** بر کسی که شمارا میگوید **یاقوت** سستی برک اختلاف است
و له میکند و سبب جان نفس خود را فضل میدهد **یاقوت** و بدستی که در او اندر و بگرد
ساختیم بران درم خود را از ولد **یاقوت** در چند جا از قرآن **یاقوت** ملائکه
ایشان پند پذیر شوید و **یاقوت** و نمی آفراید ایشان را بفرمایند این سخن **یاقوت** مگر
و میدان را از حق دور شدن **یاقوت** بگوای میوه معلوم **یاقوت** از درون اخراج
خدا این در **یاقوت** چنانکه شمارا در کمان میگوید حقش نیست چنانچه چنانچه کا و می نند
یاقوت انگاه که آن خدا یان طلب کردی **یاقوت** بسوی خدا و از آن عوالم
مارک **یاقوت** برای که بدیق او نشوید شد ندی چنانکه بگویند یعنی چنانچه آیتها
بیمت گوشت ایشان میزنند اگر ایشان شریک با خدا بودندی بالستی که راه ممانعت
جستی و عیب اولی را از خود نفی کردند **یاقوت** باینست خدا **یاقوت** و برزیت
یاقوت از آنچه ایشان میگویند **یاقوت** برتری بزرگ است ستر نقل میکند که ای از ملاو
جناب بن حارثه من میگفت که مصابیح حضرت صلوات الله علیه در دست مبارک می نگرفتند خدا را
چنانچه عمو قوم خود را از روی تعجب گفته یا رسول الله این چگونه شد که به تسبیح گویند
نازل شد **یاقوت** تسبیح میگویند خدا را تسبیح همان فرین
و در که در ایشان از ملائکه جن و انس **یاقوت** و بیست و پنج هزار ملائکه

[illegible]

که حضرت رسالت معلوم را یکسند حضرت موسی جان آنحضرت را از چشم خود مشاهده کرد
آیت الکرسی هر کس بخواند قرآن را **بسم الله الرحمن الرحیم** میسر آید و می تواند **بین القلین** را بخواند
بسم الله الرحمن الرحیم میان آنکه نیکوترین بر آن **سوره** پورته از آتش باشد و از آتش پورته
گویند **قل لا اله الا الله** این بود و بعد از نزول این سوره نیست در سوره ای که در وقت بلایه میخوانند
آمد و حضرت که بر آن حضرت نازل و او را در خانه ابو بکر صدیق نشان داد و بنام حضرت را بخواند
نشسته بود و حضرت که بر آن حضرت نازل میخواند ام و بعد از آن گفت که صدیق که در این سوره
است بجا است تا انتقام از وی بستانم ابو بکر رضی گفت و او را نشانی میبرد که زبان بخار کنی
پس گفت فی صدیق اجل من رحمت و او چه دانست که در کردن من بخواند و حضرت ابو بکر صدیق گفت
که از وی پرس که در این بخار از تو کسی این صدیق رضی گفت که ای ام حبیب دین خان غیر از
من کسی این نمیگفت با من است اما من بخار میگویم که فی من بخار این قحطه پس باز گفت
و این آیت نازل شد که ما را بوقت خواندن از نظر کا و آن میوشم **الحمد لله** یعنی هر که
کل علی قلوبهم بر دلها را نشان **آیت** پوشیده با آن **تفوه** تا در طایفه قرآن و آن پوشش من
نمود میان دل ایشان فهم قرآن **و فی آخرهم** و میهم در گوشه ایشان **و قرآن** که انی باستان
قرآن کند و از شنیدن آن بریند نگرند مراد باز داشتن از انقطع بقدران تغیر و
بجای کسی میباشد که در دل او پورده باشد که قرآن را در دنیا نیاید و در گوشش کرانی آید
نشود چون قرآن معجزه است از حقیقت لفظ و معنی پس از برای منکران انبیا
کرده آنچه نافع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ **و آیت** و چون یاد کنی **بسم الله الرحمن الرحیم**
و آیت آن آفریدگار خود را و قرآن **و صد** بیکانه و یکتا **و آیت** و بر روی کا و آن
بر این چهار خود باز پس **و آیت** در حالتی که در مکان بنشیند از استماع توحید و ایمان
آیت که آله ایشان را آله خود ذکر کنی **و آیت** با و انما یریم **و آیت** تا باین آیت میخواند
نخاندن قرآن را **و آیت** که برای او سوره و زمان و مولا است که قرآن را بر آب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا این تهمان عزیزین پس که در عالم برای نبوة برگزینم **و این تهمان** و میبایستی که از وی
داریم **و این تهمان** و بعضی غیر از این **و این تهمان** بر بعضی دیگر افضل نفسانی و مادی است
از این پس بسیاری گفته تمام و بسیار بر این اجماع چنانچه آبرای علم و اجتهاد است موسی
را که عالم و محمد صلعم را معراج و رویه و شفقت **و این تهمان** و داریم و از دنیا
و این تهمان کتابی در این است که او بدان کتابت بسیار است و او در این صمد و پنجاه
و است که در این احکام حلال و حرام و حید و در این نیست بلکه بر این است
و هو اعظم و صفت حضرت رسالت صلعم و استایش است و است و در این تهمان
بر افضل حضرت است که در اینجا مستور است که او عالم و دنیا و است او خیر و است
آیه و لقد کتبنا فی الذبور ایما ی برین مجزه است **و این تهمان** و صفت و در کتاب
موسی **و این تهمان** و در این تهمان و مقصود و بی زافریش **و این تهمان** و باقی لایق است
موجود آورده اند که قریش لفظ و غل متناهی شده و حق جانیه الزام الزام این
این آیه فرستاد **و این تهمان** و ای محمد باقران که بنو اینه آنا از الکامات
برید که ایشان جدا باشد **و این تهمان** و بر خدا تا این بلاد و شمار کرد اند **و این تهمان**
پس ایشان نیز خوانند **و این تهمان** و در داشتن ستمی یعنی قسط **و این تهمان** و از شما **و این تهمان** و دینی
توانند غیر و دون آنا را برون از قید شما بقبایل دیگر آورده اند که بنویسند ملائک
را و خراج حین را می پرستیدند بتان خود را ایمان آورده ایشان بر کفر خود
ماندند **و این تهمان** آن گروه ملائک و حوران **و این تهمان** و آنا که می خوانند
کافران ایشان را و می پرستیدند **و این تهمان** ایشان میجویند **و این تهمان** و بیوی
چون **و این تهمان** که نزد ایشان میفرستند و میگویند یعنی آنا که بفرمان درگاه اند از ملائک و حوران
برود و کار خود بخوبی یعنی قرب میکنند ملائک و عبادت است و حضرت است **و این تهمان** و بر کدام
میکنند بجهت بیان پس غرض از این است که در این تهمان **و این تهمان** و در این تهمان

چون گفتیم تا ترا عده کردیم که اندوه بخور **این کتاب** درستی بر و در کار تو ای عدالت
احاطت فراخ انداختی مروان را این ملک خواهر و خویش را بوی قبطا می بخشید
و قیام **و ما حملنا** و نگر و اندیم **ما را و ما شتی** **کتاب** آن خواب که تو نویسم **الله** گرفته
آوردی یعنی سب از پیش ایشان مراد و بدعام حدیث است که حضرت رسالت صلعم در خواب
زویه بود که عمره گذارد و خانه کعبه طواف نموده کسی خلج بجا آورده و صحابه بود فرمودند و در آن سال
نوه میرفته و منافقان زبان بلند دراز کردند که این خواب است و حال آنکه حکم
آلله آن بود که تبع و اقره در سینه آینده بنظر رسد و قومی از علماء درین قول تردد دارند
جهت آنکه کوه و ملکیت و این قصه بدی که آنکو گویند که این خواب که دیده بخت و و در دنیا
که و گفته اند که خواه سبب فتنه آدمیان باشد آن بود که حضرت رسالت صلعم در خواب
قومی از بنی امیه بر منزه آورده بودند و از اینجای خبری چند به بوزنه و فتنه آن بود
که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رویارویی رویت و لاند آنچه به فرمودیم
در شب تو دیدی سبب فتان ملک و خلق شدی چه بعد از حدیث مورخ بعضی از
صفار اهل اسلام مرده شدند و منافقان آغاز طغی کردند و گفتار در کار افتادند
و مومنان تصدیع کردند **و الشجرة الملوثة** و درخت لعنت کرده شد و آنکو اندیزیم
فی القرآن در قرآن مگر برای فتنه مروان قال الله تعالی انها شجرة تحن فی اصل
الحجیم آوردند چون مشرکان و کفر و فتنه از قوم شنیدند که در روز قیامت
است تنجید شد ابو جهل بین بنان رفت و فرمودند و مسکه بام مخلوط ساخته
و یاران خود را گفت که بخورید این از درخت زقوم است که محمد صلعم از وی میترسند
ایشان بخوردند و استهزا میکردند بعد از آن گفت که میخورید که آتش در روز
سنگت میسوزد و باران گفت که از درخت میروید این لغایت عجیب است ازین آن
بود که از آن درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الله تعالی **و الشجرة الملوثة** الاغصان را از آن درخت میخوردند

[illegible]

تعیین کرده است ظاهر بر این ظاهر یعنی تراویح و نمازها را در این روزها و در این اوقات
یعنی در روزهای **مستور** و از جای جنبان و بویان **مستور** هر کس که این اوقات را بخوابد
مستور بدینسان **مستور** با و از خود بماند این اوقات و بگوید صومیت شیطان منار
مرا از این است ایام را بدین فرموده است از این بعد پس رض نقل میکنند که هر که در این روزها
بیت در رضا خدا بیرون آید و از دهان شیطان **و اظلم علیهم** و بر این نیز در این نشان
مستور **مستور** کواری و بیامکان خود را یعنی دیوانی که بخواهد **مستور** و در
لاهور و اغوا و اجماع کن در تسلط بر ایشان **و سائرکم** و سبک است با ایشان
فی الاموال در مال **و الا ذلک** و در فرزندان نیز شکست کن تا از زنا حاصل کن بایعید
الغری و بگوید شمس و امسال آن کسی نمایند **و وعدة** و وعده داده ایشان را بایعید
باطل چون شفاعت بنان یا تاخیر یا در توبه یا انکار نیست و در وقت و در وقت **و انهم**
الشیطان و نیست و عده شیطان مرال را **و الا ذلک** و بگوید فریب یعنی خطا را و است
صواب بنماید **ان حیا** و بر کسی که بندگان خالص می که بگویم **و الا ذلک** و برای ایشان
آفریده اند **لک** نیست مرزا **علیه السلام** بر انوای ایشان تسلط و قدرت یعنی بر کسرا
توایی فریخت که بندگان مرا انام شیرین روح فرمود که بنده حق آنکس است که در بند غیر
نما شد شیخ عطار قدس سره فرمود **و حیت** جو در بند صمد چندی و خدا را بنده چون
باشی و تو در بند هر چند که هستی بنده آبی **و الا ذلک** و بنده هست پروردگار تو
و الا ذلک که بندگان خود را از اضلال المیس **و الا ذلک** پروردگار شما **و الا ذلک** آنست که
قدره کامل **و الا ذلک** میراند و در دامن منکر اند **و الا ذلک** برای شما کسی **و الا ذلک** در دنیا
و الا ذلک تا چونید **و الا ذلک** از فضل او آنچه از تجارت و منافع معاشه بفرموده یعنی روزی
خوشتر گویند و حساب فضل خود و تجارت با امتو که بران احتیاج است و بی عبور دریا
بهت نیاید **و الا ذلک** بدست کسی که او است **و الا ذلک** که کار با شکل را بر شما

[illegible]

و در تفضل ایشان بسیار است و درین ترتیب بقول جامع التفتازانی و در حجب بحر العقولین
قدس سره فرموده که اگر است و قسمت حسنی و روحانی جسمانی تمام آنرا بپوشد
از مونس و کاه و آن بجز طینت بدین و تصور در درج هم حسن متواتر و درج و قریب
باعث آن و راستی قامت و اخذ بدین راجل ماصح و برین بلیغ و در او پس غیر
بقول و احکام نهایی و اشارت بخط و راه یافتن با سبب معیشت و عکس از حرکت
و ضامات و در این روحانی و قسمت است عام و خاص اما آنچه عام است مومن و کافر و در
سنة ایست چون تفریح روح در ایشان و از آن از صلب آدم صدم و استعمال قول التبت یکم
و الطاق کجواب بی و عده بر مودیت و زاینده بر قنطرت و ارسال بر سلسل و
کتب ایشان و ترغیب سبب است خانی و بیعت از حقوبت میزانی و اظهار انوار
قدرت و دلایل محجرات برای ایشان اما اگر است روحانی خاصه آنست که اینها
و اولیا مومنان را بدان کرانی ساخته از مودت و رسالت و هدایت و ایمان و سلام
و ارشاد و اعمال و اخلاق و ادب و سیر الی الله فی الدنیا و بعد و بعد بر مفاست
ترقی از مفاست نامولی بخدمت لاسوتی و تعالی از انانیت و بقا هوس و کرامات
و رحمة و جود نماید بحدیث کسب گفت که اگر است آدمیان بدانست که حضرت محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان است **میت** ای شرف گویند آدم بود و در پیش و در عالم جنود
نسبت درین خانه که خیلی **کویت** کمیت درین خان لا یفیل و نیست از توصیف
بانت آمده **میت** بهمانی است آمده در حقایق سلی آوردند که گرامی ساخته آموخته را
معرفت و توحید و بر او است ایشان را و بر نفس و حرکت و گفته اند بر آنست که ظهور دارد از بیوت صفات
و بجز آنکه ظهور است از حقایق و است از ناویلاست کاستی بر عالم بعد بود و بجز عالم ادراج در روشن
ایشان و در کبریا است از نور و در می دایم ایشان را طبایات است و بر او است
ایشان را از لطایف علوم و معرفت و معارف و تفضل از انانی بر شسته بر شسته مخلوقات با کمال

[illegible]

و این سخن را تا آخر

آیا ایمان از کرم است یا از ایمان آید و از ایمان آید و از ایمان آید
و بخود ان اهل بیت است با آنکه می گویند که مومنان را از ایمان آید و از ایمان آید
آنکه خود را علم و عقل است و انکار کرده بودند که ایمان است و از ایمان آید
با این که در کتب و گفت **لا اله الا الله** بدانند این مومنان را که ایمان است و از ایمان آید
ایشانند بخیران و ناطقان که از طریقه عاقبت ندارند و فکر آخرت فراموش دارند
و لكن لا یقینون ولیکن نمیدانند که مع غیب دانند و از ایمان آید و چون به چند اهل
نفاق و روی بر روی ملاقات کنند **الذین آمنوا** آنکس نیز که ایمان آورد و از ایمان آید
از صحابه **قالوا لا اله الا الله** گویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در سبب اینست و از ایمان آید
که عبد الدین الی و متابعان او و روزی صدیق و فاروق هر دو بعضی را رضی الله
عنهم دیدند و از روی خوشنادر یکدیگر احسان گفتند مرا تعجبی است این الی از خدا
بترس و نفاق کن این الی گفت یا الوالحس نفاق را با ما نسبت مفرمانی که ما همچو
شما مومن و صدیقیم و علی از خبر خدا و کالی غفلان چون مومنان را ببینند ایمان
داریم بیاید شما دارید **و انما اهلکم** و چون باز کردند **لا اله الا الله** بسوی خود و از ایمان آید
یعنی مومنان و یارانی که دارند و از ایشان که شیاطین الانس اند و مغرور میشوند
قالوا گویند از روی صدق که **انما اهلکم** بدست می یابیم و بدین و این شما
انما کن جزین نیست که **ما یستبرون** افسوس دارند کایم و استبران مکان بدو مومنان
الله خداوند جزا دهنده **ما یستبرون** و از ایمان آید و از ایمان آید
رسالت رسیده چرا با هم فعل مجاوزه است و اگر حق را مستبزی می خواند گفت پس من
آنست که خدا ایتقالی مکافات کند و **ما یستبرون** و مصلحتی در وفود و کذا در زمانی در ملاقات
مرا نشان از **ما یستبرون** در کز این و از ایمان آید و چهل و یکبار این را تا آخر
حالت **ما یستبرون** و از ایمان آید و از ایمان آید و از ایمان آید

گویند

[illegible]

در می آید این باران از بیم آن که دشمنان خود را می بینند
در کوکب خود و من الصواعق از بیم صداع صاعقه که بر ایشان برسد و صاعقه آوار
است باین که با آتش بشدلی زبان دود و کبر جارسد بوز و لیس آن کرده اند و صاعقه
در کوکب است قدر القوت برای بریز و بتلاشت خود از خوف ملک و بیم ملک
محیط و خدا تعالی بولم احاطه است **یا کافرون** بنا کردید کان و افعال و احوال
ایشان بدو پوشیده است و مجازات و مکافات ایشان بروچی که باند و
شاید بدین خواب رسانید **یکایک البرق** نزدیک باشد روشنای برق **یقف**
بر باید **ایضا** بینار باران ایشان **کما اذا جاء** هرگاه که بدخش برق و آن درخشیدن
او روشن کند راه را **انهم** برای ایشان **تشرق** بروند ایشان **فیه** در آن روشنی
اذا انظر و چون باز تامل کند در راه **علیهم** بر ایشان بواسطه خوار نور برق **کما انظر**
سما بخا بایستد و متحیر گردد و **نار الله** و اگر خواستی خدا تعالی دنیا را به هیچ وجه از
البس بر آینه پردی شوی ایشان را با آوار برق و **ایضا** و بر روی
دیدار ایشان را بدخشیدن برق **ان الله** بدستی که خدا تعالی **علی** بر چیز
قدیر توانا حق تعالی درین تمیز تشبیه میکند منافقان را که در شب تاریک میان
بیابان میگذرانند و بارانی سخت و ابری مگر آن ایشان را فرود گیرد و غروب و رعد و
درخشیدن برق ایشان را بر آینه بر ساخته از هول آوار صاعقه المثلث در کوکب نشیند
و در آن ظلمت جاوه بر ایشان پوشیده شود و هرگاه که برق بدخشند در راه پیدا کرد
قدری چند پروند و باز که نور برق در کوکب تاریکی روشن نماید متوقف و سرگردان
مانند اینجا سلام را باران نگرند که در کس حیات قلوب است و ظلمات است
است که برابر با بظلمت است چون کالیف سر می و حرکت است و چهار بار

[illegible]

و توفیق حاصل این است که هر کس که در دنیا بخواهد ریا نیست و مصلحت را در نظر نگیرد
که قند نفس در ظاهر هم مومن خوانند که در دهر هم مومن اما قند نفس مصلحت طلب
مومن فالص میسر شود و آن قدر که مصلحت او را بخواهد نفس تو خور
کش جهان را زنده کن خواهر که نیست او را بنده کن تو طبع داری که او را
بی جفا است و داری خود را در وفا بر کسی را این مناسب است مومن با کمال
از دور نماند **در مقام** و با و کند و از آن که عقیده بی میثاق باشد بقصد و بن از
اخبار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفقه بودند تا کلام حق سبحانه شود
بعد از شنیدن آن گفتند **ما موسی کن تو مومن** ای موسی من نصیب این
کنیم **مکتب** مرترا درین که این سخن از و را می حجاب شنیدیم سخن حق است
مکتب و توفیق که بدیده سر نمی آید به بینم خدا را **چهار** انگار او را در پیش
مکتب پس فرا گرفت اخبار شما را بدین گمانی که که در **مکتب** که
از آسمان فرود آمد **مکتب** و شایع آن مردم شما **مکتب** و **مکتب** که
آتش و کوه بنده و آوازی مهیب بود که از آسمان باید و چون آن قوم
شنیدند و بیکبار مردند و موسی متحیر گردید و میگفت خداوند منم یا یکتا
چون که که بزرگان قوم اینان گمانند حق سبحانه تعالی ایشان را زنده کرد
چنانچه فرمودیم **مکتب** پس برانگیختم و زنده گردانیدم شما را **مکتب** پس این
شایع بعد از آنکه برانیده بودم بمصافه **مکتب** تا بآنکه شما را **مکتب** که
کشید حق را بر زنده کردن شما حیات از اصول نعم است **مکتب** و کاینان بنام ختم
بر شما **مکتب** ابرار را از حرارت آتش بمنتظر نشود و این وقتی بود که
ای اسرایک و رتبه مانده بودند و باالتی غیر و سلام مان نبود **مکتب** و فرمود
فرمودیم **مکتب** که شما را **مکتب** و برین شکل سمایی و آن عالمیت

تتبعنا زبانه زبانی ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱}

حیات شریف

[illegible]

[illegible]

خطور امید

[illegible]

علیه السلام از خداوند عز و جل که فرمود **مَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا يَدْرِي أَنَّهُ يَدْرِي** در هر حکم
 و در هر شکی که منع کرده اند و در هر حال که در آن مخالفت نموده و در آن رو ز
 بجای مانده و بگویند **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** پس ما نصیحت می‌کنیم بر آن که اگر چون خلاف امر کرده و در آن رو ز
 باشد بفرموده ایشان **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** خواهند گشت و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور
 است **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** پس ما را که از این آن عقوبت **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** و عذاب و عتاب که بدینند
 بنده ما را که در آن که پیش این حاضر بودند و می‌بودند و خلفها و آنها
 را که از پس این آیند و قصه این بشنوند **وَمَنْ عَفَا عَنْهُمْ** و اگر در این انبیا
لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ از برای بر سر کاران از قوم این یا از امت محمد صلی الله علیه و سلم و از
 قاصد موسی و یا گویند آنرا که گفت موسی **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** که در هر حال که در میان
 خود کینه یافتند عاقل نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردان **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** بدین
 که خداوند عاقل میفرماید **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** آنکه پس از آنکه کافرانه میفرماید و از او
 برود و زنده شده و بگوید قاتل او کس است **قَالُوا** گفتند قوم موسی **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** تا
 او را بگویند **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** از برای افسوس یعنی با سوز و گریه یا با بیسهم عاقل را
 که گفته است و تو میگوئی که کافر بکشید **قَالَ قَوْلُوا بِاللَّهِ** موسی گفت بپناه می‌گیرم بخدا
أَنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ از نادانان و افسوس کنندگان **قَالُوا** و **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ**
 گفت جوان و سوال کن از برای ما **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** چه در دگر فرموده **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** تا بداند
 که برای ما **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** آن کافر و اصف چیست در آن او چند است سوالی بپایست چه آن بود
 که در زمین چنان نبوده و شنیده بود که از نوع بقای این صواب صادر تواند شد پس
 او را با در هر حال **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** که با حقیقت آن ایشان را معلوم نیست و فی
 نفس الامر سوال از برای است نبود بلکه از سن و سال او می‌رسیدند و در جواب
 ایشان **قَالَ** گفت موسی علیه السلام **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** بدین که میگویند **لَعَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** آن کافر است

۵۹

[illegible]

[illegible]

و با الله تعالی فی علمه و قدره است خداوند عالم را چه نیازی به کسی است که او را بخشد
و آنچه از او میسر است آنست که تصدیق کند و استوار سازد و در این کتاب و رساله
در این باب که بگویند از خفت پیغمبر و حقیقت دین و اسلام و قد کان و قال الله یومئذ
فی قلبهم **و یومئذ یومئذ** که در هر از اسلاف این که بدید و بگویند **و یومئذ یومئذ** میباشند و کلام الله
این سخن خدا برادر گوید **و یومئذ یومئذ** پس بگویند و این سخن را **و یومئذ یومئذ**
عقلیه پس از آنکه دانسته بودند و در مابقی جویمان قومن آید و نقد ماسخن سخن
و امر دینی او شنیدیم و بگویند را از الله در آخر گفت که اگر اینها که فرمودیم توانید
بکنید و اگر قادر نباشید بر او از آن مکنید و باک ندارید **و یومئذ یومئذ** و این سخن میآید
که از اینها بکنید و در دین و دین و در بیایع آورد که روزی حقیقت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فرمود که چه بود آن بعد ازین و در مدینه نماند که از مدینه ایشان در مدینه نماند
تا بشود بعضی از منافقان پیوسته اول روز و در مدینه دوری آید که تا مسلمانان این سخن
نماند و آخر روز با کشته بباران خود می پیوستند که قال الله تعالی **و یومئذ یومئذ**
ملاقات کنند پیوسته **و یومئذ یومئذ** آنان را که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه
و سلم **و یومئذ یومئذ** گویند ما نیز که پیوسته ایم **و یومئذ یومئذ** و چون سخن گفتند
بعضی از اصحاب ایشان **و یومئذ یومئذ** بعضی از اصحاب چون و وحی **و یومئذ یومئذ** که بندگان ایشان
این را که **و یومئذ یومئذ** را با شما حدیث میکنند و خبر میدهند اصحاب رسول صلی الله علیه
و سلم **و یومئذ یومئذ** با این سخن و در باب ابواب دانش از **و یومئذ یومئذ** بر شما کتاب رسالت
قبولی آنست که بعضی از پیوسته در او ای نزل انحضرت صلوات الله علیه و سلم
علیه و اصحاب را از لغت و صفت می گویند و در باب **و یومئذ یومئذ** و خبر میدهند و در باب
از این سخن **و یومئذ یومئذ** با قریه غزالی از این سخن میگویند که شما این را از حضرت محمد صلی الله علیه
و سلم **و یومئذ یومئذ** تا شما صفت کنید و بحث کنید بر این که دانسته باشند **و یومئذ یومئذ** و خبر میدهند

[illegible]

و شاد بود و در سینه او یک کلاه
تختی بود که در آن کلاه
تختی بود که در آن کلاه

اینچنین عذاب کند و باز ناید **عذاب** که سید **عذاب** است
عذاب که در زندگانی این سید **عذاب** است **عذاب** که در زندگانی این سید
روز و شب **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** است **عذاب** که در زندگانی این سید
ترتیب عذاب که عذاب در روز و شب **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** است
عذاب که در زندگانی این سید **عذاب** است **عذاب** که در زندگانی این سید
و مخاطب هم بهود اند **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** است
خود **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** است **عذاب** که در زندگانی این سید
جا و بدر آن سرار دیگر **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** است
عذاب نه در دنیا بقیان جزیه و نه در آخرت **عذاب** که در زندگانی این سید
ایشان که با در و ده شوند در دنیا بقیان **عذاب** که در زندگانی این سید
عذاب که در زندگانی این سید **عذاب** که در زندگانی این سید
در آوردیم **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** که در زندگانی این سید
و این س و زکر یا و بی علیهم السلام **عذاب** که در زندگانی این سید
مریم بود **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** که در زندگانی این سید
غیر آن **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** که در زندگانی این سید
یا کینه یا بجز یک که در هر وقت **عذاب** که در زندگانی این سید
که در مرده را یا با بجز یک که در هر وقت **عذاب** که در زندگانی این سید
کرامت دارد **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** که در زندگانی این سید
عذاب که در زندگانی این سید **عذاب** که در زندگانی این سید
و سخن بر وفق **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** که در زندگانی این سید
که در هر وقت **عذاب** که در زندگانی این سید **عذاب** که در زندگانی این سید

ع

[illegible]

بالدر خورشید با کمال و بزرگواری از انوار کمال و بزرگواری و در انوار
 است عداوت و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 بگردید با نیکو و نیکو و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 با نیکو و نیکو و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 ان حق و باور دارند و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 نیز لازم آمد که بفرمایند و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 بتوریت یگان در بریم **فَلَمْ تَقْلُوبُوا آيَاتِنَا** پس چرا ایستادند و غیران خدا را بر این **قُلْ**
اَلَمْ نَكُنْ مَوْعِدًا بِمَنْ يَنْزِلُ پیش از این اگر بود بد شما کردید کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 آنکه که آمد شما موی **بِالْبَيِّنَاتِ** بپشت آنها دست و پیغامها و کلام که احکام الهی است
مِمَّا اخَذْتُمُ الْعَجَابِ پس شما را از خدای کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 السلام بطور و انوار **ظَالِمُونَ** و شما بد کردید و کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 و از خدای **مَنْ يَنْزِلُ** همان شما را و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 منسوب بود بطور و انوار **بِالْبَيِّنَاتِ** و آن شهر است از بلاد و در انوار کمال و بزرگواری
 و گفتیم و از کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 جدی تمام و انوار و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 و نیز فرستیم و بنمایند با خود گفتیم **وَعَصِيًّا** و نافرمانی کردیم با شنیدیم بگوشت و عجب
 شدیم بد و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 اینان دوست کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 آنچه بفرمایند شما را با نیکو و نیکو و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری
 و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری و در انوار کمال و بزرگواری

سید سجود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ع

فاتح بحیرہ

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
آنکه در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
دوین است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
و در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
جایز است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
صلی الله علیه و آله و سلم است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
بر این خود محراب است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
بود چون که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
اجازت خود است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
فاز حاجت نیست که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
فتم وجهه الله است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
آیه نکه است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
فقدال بر آیه است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
اللهش شتم و آن است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
و حقیقت او است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
حق عین است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
حال حق نیست که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
منقوت است که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من
باید بماند که در این دنیا هیچ کس نیست که بگوید که من

[illegible]

[illegible]

در حقیقت با سلطان ملت از این ملک نبی نرامی ولی عهد و وصی برانست

[illegible]

[illegible]

قبول کن که ما این کتاب را به تو بخشیدیم که تو نیز به هر کس خواهی بخش
و نوی و از این کتاب هر که را که خواهد بخشید و کردان ما هر دو را بخشید
نایت بر او و بر کسی که با او عهد و پیمان کند که هر دو را بخشید و کردان ما هر دو را بخشید
این کتاب را به هر کس که خواهد بخشید و کردان ما هر دو را بخشید
مواضع که در آن افعال صحیح می باید آورد چنان میقات به هر کس که خواهد بخشید
و خوف و نایب از هر زبان که خواهد بخشید و کردان ما هر دو را بخشید
شده **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
بر کس که از آن کتاب را به هر کس که خواهد بخشید و کردان ما هر دو را بخشید
میسوز کردان **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
از نوی و شرفی باشد بدان رسول **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
باید آن کس که از آن کتاب را به هر کس که خواهد بخشید و کردان ما هر دو را بخشید
قرآن و **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
و باید کردان این کتاب را به هر کس که خواهد بخشید و کردان ما هر دو را بخشید
و خاصه و **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
مفرد و **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
این کتاب به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
که **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
به هر کس که از آن کتاب را به هر کس که خواهد بخشید و کردان ما هر دو را بخشید
بریم و **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
و **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده
خلق **این کتاب** به تحقیق نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده و نوی بدیده

۷۰
۷۱

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

المناجاة

الحمد لله

کودانیت ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال خیرید بهیستول **سوال** **اشراقی سرور**
اشراقی سرور اندر مردمان **اشراقی سرور**
 مسلمانان **اشراقی سرور** از قید این **اشراقی سرور**
 یعنی نبی **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 که خانه کعبه **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 راه **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 از این **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 که **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 انبیا علی **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 من **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 من **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 رسول **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 خود این **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 و بعد **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 بدی **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 از **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 غلام **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 مغرب **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 خدای **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**
 شمار **اشراقی سرور** **اشراقی سرور** **اشراقی سرور**

نبوت

ضاح

[illegible]

ابن

لکھ

محمود علی

نکته

و نیز او این قید و این بار را بر قالیان ظلمات گفته و در عهد محارفات و مشایدیکه
چشم آید در برق غنیمت و طغیان کاروی نماید و صواعق جهاد و قتل کفار بسید ایل
نزد این ایل کینظار اسلام قبول کرده بودند خون احکام جهاد و قتل کفار ایشان آن
از شدت خوف بر اینان استیلا یافت که نباید که حکم الهی بقتل و جلای وطن
صادر یافت بخوانستند که گوش از استماع قرآن ببندند و درگاه که برق کثرت
مال و حصول غنائم بر ایشان خشان شدی بنیان اسلام را بسند میرندی
و چون تاریکی مجادلات ریاضات بنحیال ایشان رسیدی در سوخت جادوم
درین متوقف شدند حاصل که بامید لغت دوست مدح گوی بودند و از
بیم محنت و دشمن عیب جوی و احوال مشافقان در بر زمان بیرون میروال
است که بهنگام راحت متابع شوند با وقت مشقت متابع شوند با خود دوست
در آید چه چاکرند و نیکست زبرد دشمنی بدترند **یا ایها الناس** ای مردمان
ادعوا الی سبیل ربکم الذی یتزکیهم بپرو در کار خود را که منجی پرستش است
الذین آن آفرید کاری که بقدرت کامل **خلقکم** بیا فرید شمار او از نیست است
کرد اند **والذین من قبلکم** و بیا فرید آنکس را نیز که بودند پیش از شما و نتیجه
این امر آنست که شمار العبادت فرمود **لعلکم تتقون** تا باشد که شما تقوا بیایید
از خشم و عذاب **والذین آن** خدای که بیکت بالف **جعل** ساخت **لکم** برای ای نعم و فایده
درین راه **بسطی** باز که همه استجه آرام در و حرکت بدو **والتا** و اگر با
آسمان را شفی بر آفرید **و فر فرستاده** **من السماء** از آسمان یا از ابرو
بر فایده یعنی باران **و لیس** بیرون آورد **من آبه** قوی که با خاک استجه
از انواع سبزه و گیاهها **و فری** ساخت و پرورخت **لکم** برای شما **و لیس**
از خدا را **و انما** و انما آن در ملک او **و لیس** و انما شما
و انما شما

و منظره

[illegible]

بدان مثل گذشته **الا فاسقین** که میروند رفتن از مقام قرباناری **الذین**
این فاسقان مانند **المنصفون** می باشند و خیر است **المنصفون** یعنی میانگیران
که بر ایشان گرفته است **من افقه** از پس آن بولری آن و از میان مراد
که در تورات یاسی اسرائیل است اندر متابعت غیر آخر زمان پس این فاسقان
جهودان باشند یا مراد عهد و میثاق است قدیم قول فسق کفار و منافقان شده
ولیعقلون و می پردازین بود این عهد شکنان **ما امر الله** آنچه خدا می فرموده
است **بدان چیز آن یوسف** که آنرا به یونان یعنی رجم را کافران رجم می فرما
بدشمنی می رسیدند یا یح قید از خوب بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآنیست
داشت و یهود نیز فطوره رجم میکردند میان آنحضرت و ایشان نیز از جهل انو
اسماعیل و احسان خویشی بود **ولیعقلون** و همین کرده خدا میکند **فی الارضین**
در زمین مخالفت حق و متابعت نفس **اولک** آن قوم **هم الفاسقون** این مانند
زبان زدگان در دنیا و عقی **کیف تکلفون** چگونه کافر می شوند **بالله** به خدا
ولتقم و حالانکه شما بودید **انما مردگان** یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود چون
لطف و علقه و منفه **فاحسبکم** پس ننده گردانید شمار اربع روح در آن شما
بعد از توت **هم** پس میراث شمار ادر وقت الفصل آجل **هم** پس
دیگر باره زنده گردانید و یونانی صور شمار ازنده سازد برای نشو
هم پس بسوی جایگاه او **ترجون** باز گردانید و توبه برای مجازات
الذین لو آن خدا نیست که بقدرت بی علت **خلق** بیافریند **لکم** برای استقامت
شما **ما فی الارض** آنچه بر آن در زمین است **جمعاً** همه آن از جبال و معادن و
عمیون و انبار و نبات و حیوانات **هم** پس از آفرین زمین **هم** قصد
ما فی الارض بسوی آفرینش آسمان **هم** پس از آفرین **هم** بسوی آفرینش آسمان

[illegible]

و بورد عیضا

[illegible]

[illegible]

نعم ما من الظائف وأحد من مفعول وجع

卷七

مکافات یا کفایت کند یکس جری از عذاب **و لا تقبل** و بر پند و سرور و جری شما
از نفس کفره یعنی برای او **و لا تقبل** و بر پند و سرور و جری شما
و فرایند شود **و لا تقبل** از آن نفس **عذاب** و بر پند و سرور و جری شما
و لا تقبل و نماند کاروان در آن روز یا زنی داده شود و بر پند و سرور و جری شما
نکند در قعر عذاب **و لا تقبل** و نماند کاروان در آن روز یا زنی داده شود و بر پند و سرور و جری شما
این است منت هر فرزندان شما که حصول اولاد بسبب ابا و جد و پند و سرور و جری شما
را بپندن ایشان اگر که بود **و لا تقبل** از اتباع و مطاعان و بر پند و سرور و جری شما
عذاب میکردند یا بخت نبودند شما را **و لا تقبل** و بر پند و سرور و جری شما
و لا تقبل میکنند پسران شما را در طغوت و غیبت و بر پند و سرور و جری شما
دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسر می شود که پاک قطعی و خراسی
ملک بر دست او بود **و لا تقبل** و باقی میکند **و لا تقبل** و بر پند و سرور و جری شما
را برای خلقت **و لا تقبل** و درین دج پسران و خدمت فرعون و بر پند و سرور و جری شما
محق می شد یا بشی بود شما را **و لا تقبل** از نرد بر و در کار شما **و لا تقبل** و بر پند و سرور و جری شما
نهایت **و لا تقبل** و نماند کاروان در آن روز یا زنی داده شود و بر پند و سرور و جری شما
و لا تقبل در یابی قهرم را و قهرم که از فرعون میکرد و در یابی قهرم را و قهرم که از فرعون میکرد
و لشکر و شمشیر و عقوبت شما **و لا تقبل** پس رانیدیم از سران **و لا تقبل** و بر پند و سرور و جری شما
باب فرودیم **و لا تقبل** کسان فرعون را **و لا تقبل** و نماند کاروان در آن روز یا زنی داده شود و بر پند و سرور و جری شما
بدریا که چگونه شکافه میشد یا بنوعی میان نگاه میکرد و نماند کاروان در آن روز یا زنی داده شود و بر پند و سرور و جری شما
و لا تقبل و نماند کاروان در آن روز یا زنی داده شود و بر پند و سرور و جری شما
کتاب و وحی و او موسی را **و لا تقبل** بجانب طور **و لا تقبل** و بر پند و سرور و جری شما
نماند کاروان در آن روز یا زنی داده شود و بر پند و سرور و جری شما

بر صفت حق تعالی که بندگان را در راه حق هدایت می نماید و بندگان را به جمع
العبادات است **و این است** که بندگان را در راه حق هدایت می نماید و بندگان را به جمع
بجمله و حمایت و نصرت و رعایت و **و لا تقولوا و مکتوبه** و مکتوبه
نقل مرا بکس در آن گشته **نمود می شمس** **الله** در راه خدا بیغ و بر جهاد
آفتاب که ایشان مروا کنند صحابه رضی بعد از حربه و در شهادت و بگویند
و بعضی بر سیدان تحمیل میکنند بجهاد فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از
نعمت حیات و لذت نعم دنیا محروم شدند حق تعالی فرمود که آن بندگان را مرده
مخوابید **بلکه این** **نزد** **کامند** **و حضرت** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
لیکن شما ندانید کیفیت آن حیات را زیرا که او را که آن بعلی متصور نیست
و لا تقولوا **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
این پوشیده نیست و آن آزمائش می خیزد **بسی** **بسی** **بسی** **بسی** **بسی** **بسی**
و لا تقولوا **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
و نقصان بیغی ما لهذا که تبارک ما و تبارک **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
بیماری و ضعف و شب **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
فرزندان که نمره باغ دل اند **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
مکتوبه **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
رختی و گفته اند هر حادثه که می آید به بنده رسد مصیبت است همان صاحبان در
وقت مصیبت **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
استیاء تسلیم و رضا **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
و نشود **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**
در این است **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا** **و لا تقولوا**

از رحمت نیت نیت به نیت از رحمت گفته است این که گفته و اما نه من است و جو به هم
 فی رحمة الله و اولیک را کسی که از رحمت نیت نیت است و اما نه من است و جو به هم
 برضا و تسلیم با یکدیگر است و طایع که موجب ثواب عظیم است سعید این جبر رحمة الله فرمود
 که کلمه است و طایع را از جمیع ائم بدین امت مرحومه عطا فرمودند و پس از آنکه با شیخ نجفی
 علیه السلام بجای ما استی الا الله گفت و فاروق رضی چون ابن آینه خواندی گفت نعم العلاء
 یعنی صلوات در رحمت نیت هم سنگ اند نعم العلاء یعنی انداختن سر بار است
ان الصفوة و المودة بدین که صفاء و موده و آن دو کوه اند در مکه که
 طواف بدین ن کنند **من شاعیر الله** از ایشان می جج خانه خداست **فمن**
جج البیت پس هر که قصد خانه کعبه کند با عمل مخصوصه حج در حالت احرام
لا اثم یا متوجه زیارت کعبه شود بجهای مخصوصه **فلا جناح علیه** پس
 بروح کن نیست **ان یطوف بها** در آنکه طواف کند یا بشی و سعی نماید
 در میان صفاء و موده چون نهار در بابیت طواف این دو کوه میکردند اهل
 اسلام را از آن شعار عامی آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه و حج و
 عمره بجا باید آورد و بدین غرض که این از شعار است **من یطوف بهما** و هر که بطایع
 و رغبت خویش علی تنیک بجا آورد از زیارت طواف حاج یا عمره بر سبیل تسبیح را بجا
 یاند **فان الله کریم** و پس خداوند است که گویان و انا با عمل ندان **ان الذین**
 آید از بهر و بجهت **حسد** میباشند **ما لکم** آنچه فرودستادیم **ما من البیت** از
 سخنان روشن در تورات چون حکم **رحم و الهدی** و راه نموده نبوت و صفی مصطفی
 صلعم **من یحیی بینه** از پس آنکه بیان کرده ایم آن حدیث **النفاس** برای منی است
فی الکتاب در تورات یعنی ما از کفار استیم و این محقق کردند **اولیک** آنکه در
 بودند که از آن **لیج** **الله** میباید این را خدا می از رحمت خود و در مکه **و**

الذین

[illegible]

ع
بساط

پس از آنکه دست و پا کرده و توبه ازین بندگان است **بجز** آنکه درین عالم و در آنجا
 او و **بجز** آنها و بجز آنکه درین عالم و در آنجا او و **بجز** آنها و بجز آنکه درین عالم و در آنجا
 و غیر آن **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 و در آنکه در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 برود **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 بدین حکمت **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 میگفت که ما سید و شمس است **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 سوت و میگوید که من یک عالم دارم و کارها و بجهت عالم میزد که بر این چنین میگوید
 و علامت بدینها برستی او را که کنیم این آیه مذکور را در دستهای خود
 از آیات قدرت الهی و در خبر داده که وای بر کسی آید که این آیه را در دستهای خود
و توفیق الهی و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 بنام **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 و آنکه ایمان آورد **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 منکر برینند و دوست میدارند و دوست میدارند و دوست میدارند و دوست میدارند
 و دیگر محبت کفار محبتی است باقی و نشانی و دوستی و دشمنی است باقی و نشانی و دوستی و دشمنی است باقی و نشانی
 معاینه است **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
 طریقت فرموده که اگر تمیز کنیم که کمالی که نموده اند **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
و توفیق الهی و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
و توفیق الهی و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی
و توفیق الهی و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی **و توفیق الهی** و در هر دو اندن با دانه چینی

که بگویند پس در دستهای ایشان
 را دوست داشت که بگویند تا ایشان را دوست داشت

[illegible]

او را می بیند که در میان ایشان است و از ایشان جداست
 بیرون آورد و می بیند که از ایشان جداست و از ایشان جداست
 که می بیند که در میان ایشان است و از ایشان جداست
 زشت و کفر آنکه در میان ایشان است و از ایشان جداست
 و حق و تامل آنکه در میان ایشان است و از ایشان جداست
 اندر میکند و آن **تقوا** و دیگر بار می بیند که بگوید بد رقع و افتد کنید
علی الله برای خدای در تجلید است و تحریم طبیعت **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید
 حقیقت آنرا **و اذا قيل لهم** و چون بگویند مرا این طایفه را در باب حلال و حرام
اتبعوا ما انزل الله پیرو و کنید آنچه خدا فرستاد یعنی قرآن و کلام و حرام بگوید
قالوا بگویند بقرآن نمیکردیم و **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید
 یا قلمم بر این چیز **اباؤنا** پدران خود را این سخن بنی اسیر و بنی عبد الدار گفتند
اولئک انما هم آیا متابعت پدران میکنند اگر چه بودند پدران آن **انما**
یعتقون شیئا هر فهم نمیکردند چیزی را از امور دینی **و لا یستنبطون** و راه را
 نیافته بودند و مثل **الذین کفروا** و صفت نیند و نهاده کافران **کمثل الذین کفروا**
 چون صفت کسی است که با نیک منزه **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید
و انما مگر خوانند و او را از میان **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید
 گفته و بند بگویند و خود را از میان **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید
 که اندر شوند کلام حق **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید از گفتن درست **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید
 و بین راه است **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید پس اینان بر زبانند آنچه نمی دانید **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید
ما لا تعلمون آنچه نمی دانید که در میان **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید
 آنرا **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید که در میان **ما لا تعلمون** آنچه نمی دانید

متابعت نفرموده و تحقیق
 آنرا که در قرآن است

ان کفره

[illegible]

٤

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پہلی

[illegible]

عقیقه و عفو کرد از شما آن خیانت **قال الله** پس گفتند **وین** ما سترت
 کنید با این در ایام **وین** و چون **مکتب الله** که آنچه گفته است خدا
 برای شما در این محفوظ است و زین را دانست که غرض اصلی از ما سترت این که طلب تقوا
 من باشد و در تقوا و شهود **و کما** و بخورید و **وین** در میان سید و شما که **وین**
 حتی بین ما و کسی که روشن شود **وین** در شما را **وین** که گفته است که گنایت از
 روشنی روزی **وین** **وین** و از ترس پناه که است از تاریکی است **وین**
 نمودند تا و فیکه بیان باض و سفید فرق پیدا آید تا آنگاه که **من الفجر** باض
 خط ابيض نازل شده و است که مراد ظهور نور صبح است **ثم انما اصحابکم** پس تا آن
 پس اندر روزه را **الی اهل** تا شب **و لا تأخروا** و ما سترت نگنید زنا را
و انتم تاتون و حال آنکه شما مقیمان باشید **وین** و در ساجد مراد اهل
 اعتقاد است آنکه از صورت ما سترت ممنوع گشته آنرا نام با کبریا بگذرد
 بر مختلف حرام میدانند و تر محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در او
 امر و نواهی شیخ ابو بکر واسطی مراد و که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح
 و مراعات وقت چون این سه شرط بجای آید هر چای خوابی معتکف توانی بود و
 عزیمت دیگری در آمد و خام و میرا گفت بر ابقه پاک شدن و ناما گذارم گفت
 خود را از اسبوی اند با کبریا و هر جا که میخواهی نماز گذار **وین** از آن جواب ابو بکر
 اگر در مسجدی یا در خواب **وین** آنچه گفته شد در باب روزه **وین** و در باب
 داشت که خدا درین مقرر کرده **وین** پس بدان نزد یک سید و با کبریا
 و منع تجاوز از آنچه قسمی که قرب در آن واقع شود تجاوز از آن خود بخور و چگونه
 بندد **وین** همچنانکه تبیین این حکام فرمود **وین** میان بگوید
 تا شما را بخور و از این روزه و در میان **وین** برای عبادت

در هیچکس که به دفع ارجحیه باشد نشود و نسبت به برپای خود تمکلات

اور فاعله خداوند است و مفعول آن در قدم بیرون آوردن و سوار شدن بر کبک را و انچه گفتند
 حضرت رسالت صلوات الله علیه از بر سر کبک این برات بر آردی گفت من اقتد بنو نمودم
 خواجده عالم گفت مرا و ابوبکر و در بیرون آمدن که من از چشم یعنی از زمین و کوه است
 گفت ای کبک عالمیان اگر تو من من هم شکم که من من و چون رفت و آیدین من این
 توفی الحال اینست که شما این قاعده را بر تمام نهاده آید این نه برفت **و لکن اینست**
 و لیکن خداوند کسی است که از چشم خدا بریند و و یا از اعمال زبان جالبیت بریند
ان الله یبصر و در آید بخانه در حاله احوال و غیره **من ابوابها** از درهای آن **والقوا**
الله و بر سر از خدای و پس از او امر و منی بدارید **لعلکم تعقلون** مگر شما
 در کار خود و **قائلو** و بکشید و کار را از کنید **فی سبیل الله** در راه خدا **ان الله**
تعالی و **لعلکم** آنرا که شما کار را و بکشید **ولا تعجلوا** و از خود زنگارید یعنی ابتدا
 نکند بقبال این تا اول این آغاز نکند این حکم بابت سیف منقوش است
ان الله بد رستی که خدا **لا یحب** دوست نمیدارد که کار را
 در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با جمعی از صحابه رخصت
 عمره بکه میرفتند سفهاء عرب و منکران بید آوب این را از دخول مکه مانع
 گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بکه آید و گران
 سه روز شهر را خالی کنند تا این بفرارفت بر اسم طاعت قیام توانند
 بیای و بکه بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه و تا ملی دست داد که مبارک
 از سر عهد گذشته طح جنگ افکند و امر قتال در شهر حرام چگونه بود آیت بفرمود
 آنکه اگر جنگ کنند جنگ کنند و دیگر فرمود که **واقللوا** و بکشید مقاتلان خود **و لا یحب**
 بر جا که باید این را و اول حرم و **و یزیدون** و بکشید این را **و لا یحب**
 اینجا که شما را بیرون کرده اند **و لا یحب** و منکر کردن این را **و لا یحب**

یعنی کلمه

[illegible]

میقلند

و علیهم السلام و بدانند که خداوند تعالی باین کار است نصرت و یاری میفرماید
حضرت رسالت صلعم عزم عمره قصه کرد و جمعی گفتند تا تو نه راه نداری پس وای بهار که
دست بر سر است با خبری آمدند حکم کردند و تقیه کنید ای نبوت که این **مستطاب الله**
در راه خدا که جهاد است **ولا تلحقوا بالیدیکم** و میگویند بر شما و خود را **الشیطان**
بدر طم هلاکت یعنی نخل میکند که مودی هلاکت است که النخل بعید من الله و بعید من
الجنة و قریب الی الله **نظم نخل** و دست مرد را رسوا کند بلکه در جبهه بکشد
و مملو کنی کنایه باقریان **ان الله یدرسی که خدا یحیی محمدین** و دست دارد
نیکو کاران را **و ارمو الخ و العز و قاتم کسج** و عمره بغیر مناسک و حدود و فرائض
رسن و ادای آن تمامی بجای می آید **لله** برای خدا نه چون کفار که طواف و طیمه نیام
بنیان میکنند **فان احصرکم** پس اگر باز داشته شوید بیماری و خوف و کم شدن قو
و کم شدن راه **ما شئتم** پس بر شماست آنچه میسر شود **من الله** از قربانی و
از این بایز فرستاد بقول امام اعظم **ع** **ولا تلحقوا** و میگویند و مرا اندر راه خود را
یعنی از احرام بیرون مآید تا وقتی که بسد قربان **محمد** و بجای او که مناست **فمن**
کان مثکم پس هر که باشد از شما **یضا** بیمار در وقت احرام **او** از او بپایند
او را رنجی **من** از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه خنک کان و در بدین
سبب ضرورت نبود که سر برانند **فقد نیت** پس بر او است فدا دادن کعبه بن حجره
و فیکه محرم بود خندان و بوی آورده چون مردم محط دیده و در کوشش کاره سرش
افتاده حضرت رسالت صلعم بران اطلاع یافته فرمود که سرش بران و مکه حرم
بکشتن و درون آن را بخوران گفت یا رسول الله بران دست بر سر نهانم حکم صادر
که فدا و هدیه **صام** از روزی یک نیت مقربه شد که سه روز و خوزه وار و **لله**
یا هدیه و آن طعام و این نصبت مکن یا بنده هر یک را و من کنم **او**

نذر

[illegible]

و اعلموا ان الله ودينه كماله ودينه الحق ودينه العفاف سخت عقوبت است
بر کسی که حفظ او را فراموش کند **الحج** زنگنه **اشهر معلومات** تا بهای معروف
و مشهور است یعنی تنواری و ذوالفقار و نه روزی از دی الحج و شب بخار تا صبح یزید
اما شافعی روح اما امام اعظم هم روز بخار است و در شمار آوردن **فرض** بر هر که
فرض کردند بر خود **فشیخ الحج** درین ماه **الحج** را به تبلیه و سوق هدی بذهب
حقی و نیت احرام بقول فنی **للارف** تقیست بمنع نمی باید که از جماع و بلاعبه
بالسوان بر نیز کند و کلام سهوده نکوید و **لا موقوف** و از حد شرع در گذرد
و از کلام محظورات نکند و **لا لحدال** و باید که جدال و جنگ نکند با خدا و مان و فغان
و عصمت نور و فی **الحج** در آیه حج قریش با یکدیگر مجادله ننمودند و در نماز هر یک
می گفتند حج من تمام است این حکم فرماد که جدال نکنید و **ما تفعلوا** و آنچه کنید
من **الحج** میگوید **للعلمه** میدانند انرا خدا و **تردد** و او توشه بر آید قومی
از فاطمه بن بی زاد در احواله قصد حج کردند و در راه که اظهار احتیاج نموده از اهل
قافه خیز طلبیدند و حق تعالی فرمود نوشتند بر در آید تا بر دل مردم کران نباشید
فان خیر اثر او التواضع پس بهترین نوشتهها بر نیز کردن است از طمع و ترک
تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نترسیدن از عافاش رت در برین آیه
ان رقی تبرد و سوار خست و بهترین زاد بی دران راه بر نیز کار است امام
قینیر فرموده که تقوی عوام دور شدن است بین از لوث گناه و تقوی خاص اجتناب از
شبهه ماسور الله و حقیقت آنست که بیرون در راه محقق بر نتوان برد و بی زاد و تنوع مرصعه
محبت می تواند کرد و نعم قال **حج** زاد راه عشقان در دست و روی نهد و آه راه ازین
گونه است لیسیم الله که دارد غم راه و **التقوى** و **الکتاب** و بر سب از من **الحج** و
عقل **لیس** نیست بر شما **الحج** که بی **التقوى** در آنکه طلب کنید در

قشیر

۵۳
 در روزی من و کرم
 که خود بخاطر تجارت منی از عرب
 من می آمدند می میگفتند و این را حاصل حق سبحان فرمود
 که خود را و بعضی از آنها را در بعضی حج بفرستد تا آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی
 حج باشد **قَدْ أَفْلَحَ الْمُشْرِكُ** پس چون برگردید **مِنْ عَرَفَاتٍ** از موقعی که از عرفات
 گوید حجت آنکه آدم و حوا اینجا بحال یکدیگر عارف شدند **فَاذْكُرْ لِلَّهِ** پس یاد کنید خطیرا
 تهلیل و تلبیه **عَنْ الشَّجَرِ الْحَرَامِ** نزدیک مشعر حرام و آن موقعیت معین در میان عرفات
 و مناکه از راه دلف گویند نام آن مرغ است و آن چلیب است **فَرْدَاةٍ** و **فَرْدَاةٍ** و یاد
 کنید او را درین مکان یاد کرد و **بِالنَّجْمِ الْكَائِبِ** که بخاک آید که راه نمودن ما را بمناسک حج
وَأَنْ تَقُتُّمْ مِنْ قَبْلِهِ و بدینستی که بودید شما پیش از هدایت حق با قبل از رجعت بود
 مطلق که محمد صلی الله علیه و سلم **لَمْ يَأْتِ الْغَائِبِينَ** از جمله غایبان که **تَمُوتُ** از
 بار کردید خطاب و قریش و خلفا و ایشان است که جمله عرب و قوف بوقوف بوده
 و ایشان در زلزله واقف شدند و بدین صورت ترغیر کردند می بر غلطی و تنگ
 داشتندی از مواضع توقف و در افاضه نیز برای دیگر بار گشتندی حق سبحان
 فرمود که **بَارَكَ مِنْ قِبَلِ أَفَافِ الْأَشْيَاءِ** از اینجا که با یکدیگر دندیده مردمان **وَسْتَغْفِرُ**
اللَّهُ و طلب آمرزش کند از خدای **أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ** متحقق که خدا آمرزنده است
 که آن گذشته استغفرا را **مِنْ جَمِيعِ** در این است بر آنکه حج گذارند **فَاذْكُرْ قُتُّمُ** پس
 چون بگردید و بجا آوردید **مِنْكُمْ** کار حج و لوازم آنرا **فَاذْكُرْ لِلَّهِ** پس یاد کنید
 خدا که **يَذْكُرُكُمْ** و بجا آوردن شما **وَأَنْ تَقُتُّمْ** بدین خود را رسم ثابت
 این بود که اشرف عرب بعد از ذوالخمس در پیش حرم بامین مسجد بنا حلال
 آمدند و در وقت **الْعِشَاءِ** شب ایستادند و دعا خواندند که در دست
 حکم شد **فِي** و **بَارَكَ** و **يَذْكُرُكُمْ** خدا را **وَأَنْ تَقُتُّمْ** بلکه از آن روز

بزرگتر از آنند که او در این دنیا را بدان مناقب و جلالش خاص داده **من**
باز مردمان **من یقول** که است که مگوید **بنای** پروردگار ما **تبارک و تعالی**
فی الدنیا در دنیا فلان چیز و فلان چیز متاع عفو دنیا طلبند **و ما له** و دست
خواهنده دنیا را **فی الآخرة** در آن سرای **من خلاق** یعنی و بهره اگر دانی کار
است از نعمت آن سرای بی نصیب آید و اگر او مومن است چون دیگر مومنان
بهره ندارد **و منهم من یقول** و از مردمان کسی باشد که گوید **بنای** ای پرورد
گار ما عطا کن ما را **فی الدنیا حسنة** درین سرای نیکوی یعنی توفیق طاعت و
فی الآخرة حسنة و در آن سرای نیکوی یعنی تحقیق امنیت و کفایت اند حسنة
این جهان طاعت است و از آن جهان شفاعت **وقنا** و نگه داور ما **عذاب**
النار از عذاب آتش و دوزخ و رضی علی رضی فرموده است که حسنة این جهان
زنی صالحه است و حسنة آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زنی ناپسندیده
وزنت گوی و سخت خوی **بیت** زن بد در سرای مرد مگوید همدرین عالم
است و دوزخ او زنهار از قرین بد زنهار و قنار بشا عذاب النار
اولئك آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند **لهم نصیب** مرایش را
بهره است **فما کسبوا** از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند **والله**
سین مع الحیات و خدا زود و داند که شمار است معقدار لحظه شما را
خلاق کند **و اذکم و الله** و یاد کنید خدا را یعنی بکبر گوئید **فی الایام**
معدودات در روزهای شمرده که ایام تشریق است و آن روز تاب
بعد از عید اضحی و نزدیک ایام اعظم رح بعد از نماز جمع عرفة تا عصر و عید
و بقول صاحبنا عصر از ایام تشریق است **نصیب** است نماز تکبیر باید
گفت و ایام شافعی درین مسئله موافق صاحبین است **من یعمل**
بسیار که

پس برکتی کند و از مشهور و در روز **نوروز** در روز نهم و دوازدهم
دری الحی **فلا اثم علیک** پس بر پنج گنای محبت بعضی از عرب در عبادت
شعرا اثم میگفتند و هیچی حاضر را حق سبحانه و تعالی در تعجب و حیرت است و پنج
گنای است **ومن ناس** و هر گاه با حیرت کند و در شب در غلبه باشد **فلا اثم**
علیک بر او نیز هیچ جرمی نیست و مطلقاً ضرر و وبال نباشد **للی تقوی**
از کسی را که به پروردگار بعد از اداء حج و نماز آخر عمر تقوی را شعار خود سازد
والله الله و تیر سید از خدا در بقیه عمر **واعلموا انکم** و بداند آنکه شما
الیہ تمشیون بسوی خدا محض و خالص خواهید شد بجا ذات و مکافات خود
خواهید رسید **ومن الناس** و از مردمان است **من یحکک** انگشت کش
اید ترا و در شکفت اندازد **قوله** سخن گفتن او و آن اخس فقی بود که
حضرت رسالت صلعم آمد و مرد شیرین سخن و نیکو صورت بود و حضرت را
طراوت روی او و علاوت کف و گوی او خوش آمد و مضمون کلماتش
این بود که آمده ایم تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشیم و عاشیه
خدمت سید انام علیه السلام بر دوشش مطاوعت افکنیم و این سخنان را
مسو کند مگر ساخت خدایا گواهی او در چون از نماز بازگشت و از عزرات
بدین در گذشت زراعت قومی را با نشن مسوخت و چهار پایان مسلمانان
بشیریه کرد و حق سبحانه این آیه فرستاد که کسی است از مردمان که ترا در
حقیقت گفته سخن که او میگوید **فی الحیوة الدنیا** در مصالح زندگانی دنیا
و لیست حق الله و گواهی اند و خدا را **علی ما فی قلبه** بر آن چیزی که در
ایست حق میگوید که دل و زبان من یکیت **و هو خالاکم او الله**
الحیة ستمنده ترین دشمنان است **و او تالی** و چون برگردد از

۹۱

حضرت تو **سُئِلَ** بر و در **سُئِلَ** **فِي الْأَرْضِ** در زمین مدینه **يُقَسِّدُ**
قَبْرَهُ انبیا می کند و در آن **وَيُحْيِيكَ الْحَرَّتِ** زنده بود که دانه گشت را بسوختن
الْأَسَدِ می کشد و کشته جان را **وَاللَّهُ** و خدای **لَا يُحِبُّ** **الْفَسَادَ** نمی پسند
 معصیت و تقصیر را **وَأَذِيقْ لَهُ** و چون گویند مرا این منافق **إِنَّا نَقُتِلُ**
 بتو از خدای **أَخْلَقْنَاكَ** **وَالْعَرَّتِ** بگردان و ارحمت طاعت **بِالْإِيمَانِ**
 گناه **فَحَبِّبْ** پس بسندیده است مرا در **جَهَنَّمَ** و آن آتش است که در میان ابدان
 عذاب کنند یا جایی که بعد القعر است در دوزخ **وَيُحْيِيكَ** و بدو فرشی
 است **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان است **مُحْسِنِينَ** کسی که می شود
نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بدل میکند **بِاتِّعَاءِ مَرْضَاتِ اللَّهِ** بطلب خویش
 زاده آن زمین عوام بود و مقدار این اسودرض که از مدینه بگریختند و
 حبیب رضی الله عنه که در ریح کفر فاش شده بود و بدست بکمان افتاده بر
 دار کشیده از دار فرو گرفته متوجه مدینه شدند و بقادسوارش از عقب نشان
 آمده آغاز حرب کردند ایشان حبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و
 زمین او را فرو برد و به تبلیغ الارض ملق شد و آن دو مرد مردانه با سقاوتی
 داعیه جهاد نمودند و کافران در حرب صرفه مدیده باز گشتند و گویند در نشان
 صبیح می است که برجه داشت در مکه کافران داد تا اجازت هجرت مدینه
 یافت و رضا و خدا خوشنودی بهر اصلی اله علیه و سلم مال دنیا بخیرید
بیت بند و صلش از متوالی بخیر که وصلش عزیز است ز هیچ نیست
 و گفته اند که در حق امیر المومنین علی رضی الله عنه بوده که در شب غار بر فراش سید
 فخر کعبه گرفت و جان فدای آنحضرت کرد **وَبِيتِ** بارب خیمه دیده با و باز
 نوز بوده اند **وَأَن** آن که کرده اند خیر از تو نگاه **وَاللَّهُ** **مَعْرُوفٌ** **خَلِيلٌ**

انما انزل

مهر آن است که **العباد** به بندگان خود که در طلب رضا و او جان فدا میکنند **یا ایها**
الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورید بظواهر و **خلو فی السبل** و از
مسلم **کانه** همه یکبار مومنانه را میگوید که برابر هم ناست باشید و گفت که این
(مسلم و اصحاب از بعد از قبول احکام اسلام شریع تورات را نیز نگاه میداشتند
و تقییم نموده گوشت و شیرین تر شاول نمیدادند حق سبحانه فرمود که یکبار
اسلام در آیند **ولا تشعق** و پیروی مکن **خطوات الشیطان** کامهای شیطان
را یعنی نه و سو اس شیطان با حکام منسوخه قیام نمایند **لکم** بدستی که
شیطان و شما را **علی و صلی** که بوسه بوس خود خاطر شما را متزلزل
نمیرد **فان کلکم لیس** اگر بغیر شما از جاده شریع و احکام و آن
من یعلی از پس آنکه **ما جاءکم من البیئت** اند شما احکام حلال و حرام را
قلو ان الله پس بدانید که خدای **من** غالب است و قادر بر حق
بر مخالفان دین **حکیم** محکم کار است انتقام نکند الا بحق **لی نظر و لی**
ایا خشم میدارند یا غمخیزند از ایشان بکلی در دایره اسلام داخل نمیشوند **الا**
ان مگر آنکه **یا یتیم الله** بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او **فی ظلال** در
سایه یا بنیان **من العظام** از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام در یوم
الظلم بود **والله** و بیایند فرشتگان که موعظه اند بر عذاب **وقضی الامر**
و گذارده شود کار یعنی خبر او بر کس بدورسد **والی الله** و بسوی خدا یعنی خدا او
ترجع الامور باز گردانیده شود کارهای آنکه او امر و احکام سلاطین که امروز
بر عیایسم میکنند روز قیامت باطل شود و نور باطل شود و روز فرمان
او را بود و الامر بوجه **صلی** به پرسن خطاب حضرت است یا هر که اصلا
خطاب بر او میگوید که به پرسن **صلی** یهود و منجیه را یا مومنان نبی

۹۱

در نسخ ظاهر

اسرائیل را که در روز قیامت بر ویست عزم **کرم آیتنا هم** که خداوند ایم
 بدو را با ایشان از **آیه بابت** ایشان نهائی روشن و پندهای شوم
 نشان محمد صلی الله علیه و سلم یاد در عزت بود چون عصا چوید بیاورن
 و سلوای و امثال آن **و من یبذل** و هر که تبدیل و بهار پیوسته و بگوید
نعمت الله نعمت خدا را که صفت مغرست **من بعد اجاءت** از
 پس آنکه آمده است بدو در تورات **فان الله** پس بدستی که خدا **اشی**
العقاب سخت عقوبت است بر او در دنیا بقتل و جلا و در آخرت بعد از
 بی منتها **نیرین** را راسته گردانیده اند **للی ن کفر** برای ناپسندان
 و پوشندگان حق **الحیوة الدنیا** زنده گانی دنیا را تا بدان دقیقه میشود
 و مغرور میکردند **و یسخر دن** و سخریت میکشند و افسوس میکردن
اللی امنو از آنکه ایمان آوردند اغنیاء و قریش بر فقر اصحاب چون
 بلال و عمار و امثال ایشان رض میخزیدند و میکشند محمد صلی الله علیه و سلم
 نکوید که میکوید با این کدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت امرا
 عرب بنا و رسوم و عادات ایشان در هم میکشم و اگر کاروی حق بودی به
 یاست که سادات عرب و امثال آن قبایل تبع وی بودند ی حق سبحانه
 فرمود **واللی التقر** و آنکه بر بیکاری گردند یعنی این درویشان و کدایان
تقرهم هم برایشانند یعنی بالاد افسوس کنندگان **یوم القیمة** در روز قیامت
 مومنان در درجات عالی باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل
 و سخن سخن **والله یرزق** و خدا روزی دهد **من الشا** که انخوا
بغیر حساب بی اندازه **کان الناس** بودند او میان یعنی اوم علیه
 السلام و اولاد او **امته واحد** گروه یکانه ربک ملت بعد از آن مختلف

اختلاف در حق الله پس بر کتب خدا **الانسان** از بعضی شریک و بعضی
یاد و خدایشان **میکشیر** کرده و نه در کتب اهل طاعت را **استواب** و **میکشیر**
و هم گفته که آن ارباب معصیت را لعاب و کویله و زمامی که نوح علیه السلام
بعثت شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم علیه السلام
میر همین واقع بود حق سبحانه و تعالی فرستاد **و انزل** و منزل کرد و رسید
معهم الكتاب بایشان کتابهای که احکام شریع ایشان و زمان مبین بود
یا اهل الحق راسته و درستی **لیحكم** تا حکم کند بر بعضی **من الناس** میان
مردمان **فی ما اختلفوا فیهِ** در آن چیز که اختلاف کردند و در آن **وما**
اختلف فیهِ و اختلاف نکردند و حق یاد و کتاب یاد و مردین **اللذین**
اولوه مگر آنکه کتابها بدیشان داده بودند از پیوند نصاری که بدیشان
تحریف و تبدیل کردند **من بعد ما جاءهم** پس آنکه بدیشان **الکتاب**
معجزه آورد و روشن و جتهدا و پیدا و خلاف ایشان نه از روی دین بود بلکه **من**
بیهم از جهت حسد که میان ایشان بود یا از روی ستمکاری **فیما الله**
پس راه نمود خدا **الذین امنوا** آنرا که ایمان آوردند **لما اختلفوا فیهِ**
بدان چیز که اختلاف کردند و در آن **من الحق** از حق بیان مختلف نیست
یعنی حق سبحانه و تعالی را بحق و در مختلف **فیما** راه نمود **ازین** بعلم و اراده
و امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی را در مشرق آورد و بعضی
مغرب خدا راه نمود کرده مومنان را بکعبه که وسط است یا مخالفت در
انقضای ايام هفته نمودند پیوند شبیه و نصاری یکشنبه اختیار کردند
حق الی این امت را بجهت که فاضل ترین روز نامت راه نمود **والله اعلم**
و خدا راه مینماید **من یتق** هر که از خواهر **الی امر** **الکعبه** **قیم** بسوی راه

۹۲

راست که آن زده انبیاء اولیا است **اَمْ حَسِبْتُمْ** ایامی پیدا میسر میسر
 که ترا که گمانان گرفته اید و در محبت فاقد و کربت عزت گرفتار اید **اَنْ تَكُونَ**
مِنْ خَلْقِ الْجَنَّةِ آنکه بهشت می آید **وَلَا يَكْفُرُ** و نیاید شما مثل **الَّذِينَ كَفَرُوا**
 مانند محبت آنها که گذشته اند **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما یعنی پیغمبرین و صدیقان
 و متابعان ایشان محض آنست که می بندارید که را یکسان بهشت روید و شما
 نرسید آنچه دوست از خدا ایتعالی پیش ازین کشیده اند **مَنْ يَشْرِئْهُمُ الْبَاءُ**
سَاءَ بَدِئًا نرسید سخت زنا کامی و در ویش **وَالْقَصْرُ** و بیماری و
 شکست نقل است که میان مکه و طایف بقا و پیغمبر را یافتند که سبب موت
 ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلا که متوجه انبیاست
 زکات ما و ذی بنی مثل ما و ذیت مویید این منقول است **نظم** زان
 بلا که انبیاء برداشته سیر بخرج هفتین افراشته بر که در راه محبت بیشتر
 بردال و بار محبت بیشتر پس انبیاء علیهم السلام و مومنان محبت گذرانند
حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و گفتند آنها که
 ایمان آورده بودند **مَعَهُ** بان پیغمبر یعنی گفتند با اتفاق او که **مَنْ يَنْصُرُ اللَّهَ** کی
 باشد یاری دادن خدا ما را و ظفر یافتن مگر خصمان التماس بجز نصرت مگر دهند که
 بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه بر رسول ایشان پیغام داد **اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللَّهِ**
 بدانند آنکه یاری دادن خدا مومنان را **قَرِيبٌ** نزدیک است **لِیَسْأَلُكَ**
 میسند ترا **مَا دَايِفُكَ** چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمر و بن جموح بود و بنی
 مروی بزرگ و توانگر بود از حضرت رسول صلعم پرسید که مالی چند دارم چه
 نفقه کنم حق تعالی فرمود که **قُلْ كَوْنُوا** آنچه نفقه میکنند و اخراج
 بنمایند **مِنْ خَيْرٍ** از مال **تَلَوْا الدِّينَ** پس برای پدر و مادر باید و از مال

از کتب معتبره
 در تفسیر این آیه
 ۱۲

انچه نفقه بود و جواب در میان مصرف آن که اتمام بدان بیشتر است زیرا که
نفقه وقتی معذیه باشد که محل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه است
والله اعلم است **والاقرین** و خوانان نزدیک که دارندان نباشند چنان
صالح است **والاقرین** و باید بدان خورد و سال که قادر نباشند بر کتاب
نقعات **والمساكين** و درویشان که چاره معیشت خود ندارند و **والمساكين**
الاسفل و راه گذریان و بهمانان **و ما تفعلون من خیر** و آنچه میکنید از نیکی
با هر کس که باشد **فان الله** پس بد رستی که خدا به **علمکم** بآن خیر دانست
و بدان خیر خواهد داد و **کتب علیکم** نوشته شد بر شما **القتال** کارزار کردن
با دشمنان دین **وهو** و آن قتال **کراهه** مکروه است مطلق شما را و
بناقت بر نفس شما و این کرامت نه فرمان خدا ایرا بوده بلکه مقتضای طبع
شرعی است که تلف مال و هلاک نفس کاره باشند **و علیکم ان**
تکلموا و شاید که شما مکروه دارید **شیئا** چیزی را بفرقت طبیعت خود
وهو خیر الکفر و حال آنکه آن نیکویی باشد و شما را چون غرور مکروه
بشمارید و نیکوی شما در است هم بحسب نیاز از طف و غنیمت و قناعت
و اخراج دین و هم بجهت اخراج از رتبه شهادت و نعمت مخلص و درجات
علیین **وعسی ان محبوسه** و شاید آنکه دوست دارید **شیئا** چیزی را
از کالت طبع که آن تخلف است از جهاد **وهو شر الکفر** و آن بدی
بیشتر از شما را بدین دنیا تحمل فل و غلبه اعدا و همدان سرای مجرمان
از نواب غرور بعد از درجه شهادت **والله يعلم** و خدا میداند صلیت شما
ما تفعلون و شما از آن میدانید **لیسا لکنک** پس
ان الشهاده حرام از ماه حرام **قیال** قیال **فيه** یعنی از قتال در و حجت

۹۲

ع

رسالت صلعم در سال دوم از هجرت عبدالمطلب بن حشام جمعی صحابه مطهر
فرستاد و در میلاد این سال که روز تولدش که از طایفه می آمد و شفا
افتاد و عمر و حضرمی از کفار گشته شد و عازم مکه اهل حبش بنظر مسلمانان
در آمدند و دانستند که آن روز سبیل جادوی او بود یا غره حبش است
این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد صلعم ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را
نخون ریختن و فتنه انگیزان در ماه حرام فتوی داد و مسلمانان از قتال در ماه
حرام سوال کردند جواب آمد که **قُلْ قَاتِلْ فِيهِ** بگو که جنگ در ماه حرام **كَبِيرٌ**
گناه بزرگ است هنوز در آنوقت در ماه حرام حرام بوده و حرمت او باقیه است
الیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال بزرگ بود اما آنچه کافران میکنند آن
بیماری است **وَصَلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** و باز داشتن مردمان از ایمان
وَكُفْرٌ بِهِ و ناکار ویدن بخدای **وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** و کفر مسجد حرام یا منع
مردم از طواف و نماز در آن **وَالْأَحْزَابِ أَهْلِهِ** و بیرون کردن اهل مسجد
بغض بجمع صلعم و اصحاب او **مِنْهُ** از مسجد بلکه از مکه که مسجد شمس است **كَبِيرٌ**
عِنْدَ اللَّهِ بزرگتر است نزد یک خدای از قتال حرام و عقوبت آن
بیشتر **وَالْفِتْنَةُ** و شرک بنجدا **الْكَبِيرُ مِنَ الْقَتْلِ** بزرگ تر است از قتل
حصرمی **وَلَا يَرَالُونَ** و همیشه باشند مشرکان که بتعصب غناد **وَقَاتِلُوا**
تِلْكَ شما ای مومنان جنگ کنید **حَتَّىٰ يَذْهَبَ دُكُومُكُمْ** تا بنهار ایا کرد
شد **عَنْ دِيْلَمِ** از دین شما که اسلام است **إِنْ يَسْتَطَاعُوا** اگر توانند و
قاد شوند **وَمَنْ يَزِدْ دُكُومَكُمْ** و بر که بر کرد و از شما **عَنْ دِيْلَمِ** از دین
خود مژد شود **فِيْمَتٍ** پس ببرد **وَهُوَ كَافِرٌ** و طایفه کافر باشند یعنی
بر دوت باقی ماند نامردان **فَاُولَٰئِكَ** پس آن گروه مردان **حَبِطَتْ**

اعمالهم باطل است علمهای ایشان **بِإِنِّ اللَّهَ تَعَالَى** می رسد که ایشانرا
ایمان نمایند و استحقاق مال و درجه و پادشاهی از ایشان منسوب گردد
و در این سترای که سبقت ثواب نمایند **وَأُولَئِكَ**
و آن گروه **يَخَاطَبُ النَّاسَ** از زمان دروغ اند **هُمْ فَمَهَا** ایشان در آن
آتش **خَالِدُونَ** جاودا اند **أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدستی آنان که گویند
اند بخدا و رسول **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا** و آنانکه بدرود کرده اند و طاعت
خود را **وَجَاهِدُوا** و جهاد کردند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا یعنی عبدالله
بن جحش میارند او **وَأُولَئِكَ** آن گروه **يَرْجُونَ** امید میدارند **رَحْمَةً**
اللَّهِ رحمت خدا را **وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ** و خدا عز و جل مومنان و مجاهدان را
بِرَحْمَتِهِ و برایشان مهربانست **لَيْسَ لَكَ** می پرسند ترا ای محمد صلی الله
علیه وسلم **عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ** از تناول خمر و مباحثت قمار هیچی از
اکابر صحابه چون عمر بن خطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما بانهضت گفتند که قوی
ده ما را در عمر که زایل گشته عقل و در قمار که سلب مال است و در آن محل عمر
حلال بود حق سبحانه فرمود که **قُلْ فِيهِمَا** بگو درین **بِرَدِّهِمَا كَبِيرُ كُنْ**
بزرگ است **وَمَنَافِعُ النَّاسِ** و منفعتهای مردم را و منافع غیر ابد
بوده باشد چون اشتغال تجارت غریزه و ضم طعمای یا خلقی چون تواضع
مشکبران و سخاوت مسکین و جرات بیدلان یا مالی باشد چون سودا و
فراوان در بیع و شرا بان و فواید میسر و توسیع بوده است بر بدوئی
چه در شان رسم جاهلیت آن بود که زرقار بر مساکین قسمت میکردند در
این سلی او رده که انجم بکیرت در اشتغال بدوینها و منافع الناس در
سرک آنها **وَأَمَّا** و آنکه عمر و قمار **الْكِبَرُ** نفیها **بِرَدِّهِمَا** بزرگ است از نفع

۹۲

این **آیه** **لَا تَكُن مِمَّنْ سَاءَ مَا يَدْعُوا بِغَنَةٍ** چه خبر نفقه کنند عورت
 جمیع رضی نوبت اصل که سوال کرد در تعیین مصارف نازل شده
 دیگر باره گفت یا رسول الله و انتم که صدقه بکند باید داد اما نمیدانیم که چه
 و بیم جواب اند که **قُلْ لَعَنُوا** بگو آنچه فاضل تر از نفقه خود و عیال و زوجه
 علما این حکم بابت ذکوة منسوخ است **لَا تَكُن مِمَّنْ سَاءَ مَا يَدْعُوا بِغَنَةٍ** همچنانکه احکام انفاق
 بیان کرد **يُنَبِّئُ اللَّهُ** بیان میکند و روشن میکند و اندک ای **لَكُمْ آيَات**
 برای شما نشانیهای مهربانی خویش **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** شاید **تَتَّقُونَ** که شما متفکر
 کنید **فِي اللَّهِ نَبَأٌ** در کار این سراسر **وَالْآخِرَةُ** و آن سراسر یعنی دل
 دنیا مهید و آخرت راهی و چه روز و دست ندید سلی رح فرمود که فکر
 در دنیا و آخرت است که بداند که ایشان قاطعان راه اند و محارمان
 علی اهل **الْعَدَمِ** دنیا و عقبی حجاب عاشق است میل ایشان کنی عاشق
 لایق است **وَلَيْسَ لَوْنُكَ** و میسرند **عَنِ الْيَتَامَى** از کیفیت معیشت
 یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بابت
 و لا تقربوا مال الیتیم نازل شد ایشان که قیم اموال ایشان بودند و از آن
 معاملات تصرف نمودند جهت برات فرموده و خواستند که از قیام
 بهمت ایشان بر طرف روند صورت حال بعضی سید عالم صلعم رسانید
 و حق سبحانه فرمود **قُلْ صَلَاحٌ** بگو با صلاح آوردن حال و محافظت کردن
 مال ایشان **خَيْرٌ** بهتر است از تجنب ایشان آورده اند که جمعی طعام انعام
 جدا بخشدی و از جلوس بر فرائض ایشان احتراز نمودند بی و بیم نوی
 راه محافظت با ایشان نکوشیدندی حق تعالی فرمود **وَأَنْ تَحَاطَبُوا**
 و اگر با ایشان در امیزید و طعامی خورد با طعام ایشان خلط کنید **فَاخْوَا**
 نگردد

بسم الله الرحمن الرحیم
 سوره که در کان مال این من **المن** خدا صلح کند کان این **و کو**
الله و اگر خواستی خدا **لا عسکرم** برانته شمارا در هیچ انگیدی
 و کار بر شما نیک گرفتنی یا اگر مخالطت با یقینان حرام کردی **ان الله**
عزیز قدری که خدای غالیست و قادر بر عتاب **حکیم** و دانای آنچه
 کرد از ترک عتاب **ولا تنکحوا المشرکات** و بزنا نخواهید زنان
 مشرکات را **احشی یومئذ** تا وقتیکه ایمان آرند بر سر مال خدای مرند
 عفو می راکه مردی دلاور بود بیک فرستاد تا قومی در مانده را که اینجا
 بودند پنهان از کفار ببردن از فرزند چون بیک رسید زنی مشرک را
 نام که در غایت جمال بود در جا بلیت با هم یاری داشته بود و تروی آمد
 و بیک محبت را تحریک داد مرند با نموده گفت اسلام در میان ما حاصل
 شده مواصلت بروجه زنا محال است غایب گفت پس مرا بزنا بخواه
 مرند فرمود این موقوف بر اجازت پیغمبر صلعم است پس مرند بعد از
 مراجعت این صورت را بعضی رسانید حکم شد که مشرکات را تا ایمان
 نیارزند در دایره ازدواج داخل نمانند و بعد از اوقات عبدالله
 روایت می کنند که خود را بجهت نشوز طایفه بر روی گزوده بود و او را خوا
 مان حضرت نبوی صلعم رفت آنحضرت بطریق لطیف از عبدالله جمیع تعجب
 حال گنیزاک فرمود عبدالله گفت نماز میکنم روزی میبارد و خدا و
 رسول را نصیب میکند اما میترسند و نافرمان است حضرت فرمود که پس
 نه باشد باز بگوئی این عبدالله او را از او کرد و زنی خواست جمعی
 معنی کن و نه که این روایت کنند که سیاه خود را نکاح کند و حال که

۹۷

ظانند زن مشرکه را با مال و جمال بود و بدو میدادند آیته اند که **وَلَا تَهْتَبُوا**
مَعَهُ هرگز نگذارید **مَعَهُ خَيْرٌ مِنْ مِثْرِكُمْ** بهتر است از زن از او شکر
وَلَوْ أَنْجَلْتُمْ اگر چه شما را در شکفت اندازد و از زنی بجهت مال در میان
لَا تَكُونُوا الْمُشْرِكِينَ و ندیدید زمان مومن را بعد از آن مشرک **حَسْبُ**
مَوْنٍ و آیتیکه بمان آوردند **وَلَعَلَّ مَوْنٍ** و براینه بنده مومن
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهتر است از مرد از او مشرک **وَلَوْ أَنْجَلْتُمْ** و اگر
شمار از شکفت اردوان مشرک بواسطه صورت یا سترت **أَوْ**
لَيْتَ آن مشرکین و مشرکات **يَكُنْ عَوْبٌ إِلَى النَّاسِ** میخواهند بسوی
آتش یعنی کفر که از ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخ است **وَاللَّهُ**
يَكُنْ عَوْبٌ و خدا میخواهد بر البتة رسل با اولیاء خدا میخواهند **إِلَى الْجَنَّةِ**
وَالْمُحْضَرِّ بسوی بهشت و مغفرت یعنی عملها که بدان افرزنده شوند
و به بهشت رسد **بِأَذْنِهِ** بقضا و ارادت او **وَسَيُنْزِلُ آيَاتِهِ** احکام خود را
از حلال و حرام **لِلنَّاسِ** برای مردمان **لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ** شاید که ایشان
بند گیرند **وَلَيْسَ الْوَسْطَى** و میسرند **عَنِ الْمُحْضَرِّ** از حیض زنان بیو
در حال حیض نتوان خواند ایشان مهاجرت کردند و چشم بروی ایشان
نهند اخته و خورون طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستند و نصاری
بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه مباشرت و غلبه
می افزودند و ثابت ابن الاحداع رضی یا گفت یا رسول الله ما بازمان در حال
ایشان چه بسوگو کنیم جواب اند که **قُلْ هُوَ أَذَى** بگو که حیض مکره است
که نفس آدمی را از آن نفرت باشد **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ**
و بسوگو روید از زنان **فِي الْمُحْضَرِّ** در حالت حیض ایشان یعنی اعتدال

وہاں مکتبہ

از این جهت و پس از آنکه بزرگ مخالفت و مخالفت نامیده پس بگوید
لا تقربوا و نزدیک نشوید بدان شیئی که **حرام** است
و قیاسی که بعد از انقطاع دم و این بدست است و حفظ بطریق
خواند کس که طاهر و ضم باشد تا بقیه تا و قیاسی که بعد از انقطاع دم و این قول
ایم اعظم است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن آنکه حیض ایام باشد قبل از غسل
و طهارت **فإذا تطهرت** پس چون غسل کند یا پاک شوند **فأنت طاهرة** پس
باید بدین **من حیث أممکم الله** از آنجا که خدا امر کرده است یعنی
تأییدی مقرر که فرج است **إن الله يحب المتطهرين** و بدینستی که خدا دوست
دارد نوره کنندگان را از مناسپی **و يحب المتطهرين** و دیگر دوست دارد
با کثیرگان را **و کم زمان شما خیرت لكم** موضع گفت شما اند بهر میگذرد
بر که در وقت مباشرت طهر درجه جایز باشد و نزدن غسل حواله بدینست که بدان
نوع اقتدا نموده بود مذکرات حال نجاس نبوت عرض کردند جواز از حی سجا
رسید که چه زمان محل نزاع و غنیمت اولادند **فأنت طاهرة** پس باید گفت
زار خود **إلی شیئکم** بر چو نکند خواهد بطریق اقبال و او بار و استقفا و غیر
ان بشرط که باقی واحد باشد یعنی باقی موضع حرث بودند محل حرث **وقل**
مؤمن و فرائض و اربد **لا تقربوا** برای خود یعنی طلب و دل کند باز پیش
ستید نیت خالص را و قصد بصانت نفس کنید از حرام **والنحو الله و**
تبر سید از خدا در مخالفت امر و مباشرت **یا و اعلموا انکم** و بدانید که
شما **لا تقربوا** رسد که باید بدانچه از پیش میفرستید باطلاات کنند
تا که می رسد یعنی او را بدیده کسر در عقبی خواهد دید با مراد از علامات
عربی باشد که اندر خدا که قابل عرض و علی یک صفا **و لکن منی**

۹۲

در هر کانی رسانند بهشت و درایت **و لا تحبوا الله** و کردار این نام خدا را
عزیزه بهاء و درایت این **ایمانکم** و سوگند آن خود عهد الهی رواست
 از سخن و خواهر و برادرین سخن بر خیزد و با هم اسم الهی میگویند و با هم که با هم
 سخن نگویید و در حق وی نگویند و او را با خصمان وی صلح ندیدند حق تعالی
 ایته فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع **ان یبرؤ** از آنکه نگوید کنید
 اقربا و احباب **و تقو** و از آنکه به برینید از مروت و با یاران که مکالم
 نکنید **و تصلو** و از آنکه اصلاح کنید **بنی الناس** میان مردمان **والله**
سمیع و خدا شنواست بگویند شما **علیم** و دانای الضمیر میگویند خورنده عهد
 رواست بعد از استماع ایته از سر آنچه گفته بود در گذشت و با شیره در مقام
 رحمت و شفقت آمد **لا یواخذکم الله** بکینه و خدا شما را بغض عقاب نکند
باللغو به بیهوده که واقع شود **فی ایمانکم** در گویند شما لغو بقول امام
 اعظم رح است که چیزی که قسم یاد کنند بظنه آنکه راست میگوید و خلا
 ان ظاهر شود و امام شافعی رح لغو را و اندک به اختیار بر زبان کسی
 بتجیل یا بطریق عادت که لا اله و بی و اله و ویرادران قصد میگویند باشد
 بر بر تقدیر در عین لغو کفر است و خدا بدان مواخذه نکند **ولیکن**
یواخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را **بما کسبت قلوبکم** بدانچه
 غم کند و لها شما و عمل میگویند خورید و حانت شوید و از کفارت ما
 داد و بیان کفارت در سوره مایده **والله عفو** و خدا فرزند
 است بنده را بچین لغو بگوید **حلیم** و در است در گویند عهد بنیر تعقوت
 بتجیل نه نماید **للمذنبین یقولون** را ما را که میگویند خورید **من تب انهم**
 اند زمان خود دور شدن و باز ایستادن در حالیت چون مردی را

ان الذی یوالی الذین

روی آورست داشته که چون کد از دگر می تواند که کند خودی
 به وقت روی نزدیکی که در او را درین مدت ایستاد و سرگشت بکنند
 درین مجرای نه روی نه جوی نه بودی نه از کد خدا یا سودی خدای
 امر از بسدیری و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال زنان که حیض نکرده خورشید
بیشتر فصل امر نفعه اشهر انتظار برین چهار ماه است **فان** قاقول پس اگر بازید
 بغیر اگر سوکند خورند کان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند **فان الله**
عفو پس خدا امر زنده است و شکسته سوکند را درین صدمت **رحمن**
 نه است که میام کرد که مخالفت سوکند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع است
 که اگر مولی در زمان چهار ماه باین نزدیکی کند اگر قادر بود بر وطی اگر عاجز
 بود بوعده کفاح ثابت است هر وجه کفارت سوکند نیست و اگر مدت بسپارد
 و بیعذری مفارقت نکند نزدیک نام اعظم رج طلاق باین واقع شود و قول
 امام شافعی رج است که زن را رسد مطالبه کردن که بازائی با طلاق ده
 و بر حکم شرع بود که مولی را رجوع با طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را از
 طلاق دهد **وان عمره مو الطلاق** و اگر قصد کند طلاق را **فان الله سمیع**
 پس خدا شنواست قول مولی را **علیم** داناست بغیر مولی **و المطلقا**
 و زمان را کرده بالغه بدخوله بها که حامله نباشد **بیشتر فصل** انتظار برین
نفس بنفسمها و خود را بکشد است در انتظار **فصل** در سه فرو و
 آن در ایام شافعی و مالک رج طهر است و نزد امام اعظم رج حیض **فایده**
 خلاف در رجعت ظاهر میشود که چون در حیض ثالث شروع کرد و عده منقضی شد
 بلکه فرو و طهر را گویند و بقول اکثر حیض را گویند انقضای عده است بعد
 من ثالثه است **فولای** **کهن** و حلال نباشد زمان را **ان**

يَكْتُمُنَّ اَنْكَبَتَهُنَّ يَشْعَدْنَ مَا خَلَقَ اللهُ اَكْبَرُ اَفْرِدَةٍ

رحم های ایشان از فرزند و چو کتمان و دل لبس ابطال حق را
از زنان روا نمود **اَنْ تَكْتُمُنَّ** اگر پنهان دارند **بِاَللّٰهِ**
لَا خَيْرَ لَّهِنَّ بعد از وفات **وَقَوْلُهُنَّ** و شوهران ایشان **اَحْسَنُ** سزاوار
ترند **بِرَوْحِهِنَّ** بر روح کردن ایشان **فِي ذَالِكِ** در زمان تراشیدن و **وَاِنْ**
اَرَادُوْا اگر خواهند شوهران بدان رجعت **اَصْلَاحًا** اصلاح آوردن کار زنان
نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتداء اسلام زن را طلاق رجعی میدادند
و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زن را با خود گرفته باز
طلاق میدادند و غرض ایشان از این بود نه اصلاح **وَكَيْفَ** و زنان را است
بر مردان حقوق **مِثْلَ الَّذِي عَلَيْنَهُنَّ** مانند حقوق که مردان را بر ایشان است
بِالْمَعْرِفَةِ بخوبی معیت و حسن معاشرت حق مرد بر زن است که فرمان
او بر دارد و ناموس و نکاح داشته قدم از دایره عفت و ضابطه بیرون ندارد
و حق زن بر مرد است که باو زندگانی بر وجه حسن کند و آنچه از علم و دین بکار
آید بوی اخذ و **وَاللَّيْسَ جَائِلٌ** و مردانرا است **عَلَيْهِنَّ** **وَرَجْعُهُنَّ** بر زنان
افزون و بلندتر زیرا که بهتر بر ایشان است و نفقه از ایشان با میراث که بضعف
زنان میرسد یا بطلاق و رجعت که سر رشته اخبار آن بدست رجال است و در حقایق
نخبه مذکور است که فضل مردان بر زنان با استعداد نبوده و کمال ولایت است
و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیده اند و از زنان گذشته مردان
کامل شدند **اَسِيَّةُ** بنت فراحم و مریم بنت عمران رضی **وَاللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ** و خدا
غالب است غرض میگرداند مردانرا و فضل میدهد بر زنان **حَكِيمٌ** و داناست و حکم میکند
میکند بر بندگان **الطَّلَاقِ** طلاق شرعی که مردان رجعت باهند **مَرَّتَانِ**

در حواصی طلاق واقع شد
 و در وقت نفقه و عدت رجوع
 بدست عاشره صدقه رضی الله عنه از خود زن بزوج و سگای آغاز کرد
 به او طلاق میداد و برای و سیاهی اخراج رجعت میکرد و بنا به حکایت این
 حکایت بمسافع علیه نبویه رسید اینته نازل شد که طلاق رجعی و دیار است و بعد از
 در طلاق **فَانْصَارَفَ** یعنی رفت با خود گرفتن است بر رجعت **اَوْ تَنْكِحَ** یا با
 کردن یا **تَنْكِحَ** به نیکوی یعنی بگذشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح
 تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بیعت نکبری حاصل آید و همان زن نکاح نمود
 دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود **وَلَا يَحِلُّ لَكَ** و حلال نیست بر شما ای مرد آن
اَنْ تَاْخُذَ اگر بخواهید **مِمَّا يَتَّبِعُونَ** از آنچه داده باشد زنان خود را
ثُمَّ چندی ثابت انصاری رضی باغی بحیث مهرین خود داده بودند از و جدا
 طلبید همان گاهین خود را باز خرید و اینته نازل شد که روانی است چندی طلبید از
 در زمان طلاق **اَلَا اِنَّ نَجْمًا** مگر آنکه دارند مرد و زن **اَنْ لَا يَقْتُلَا** اگر بکشند
 داشت **حَلَّ** و **حَلَّ** احکام الهی را در محبت و معاشرت **فَاِنْ خِفْتُمْ** پس
 اگر دانستید این احکام که افراخته و عطا بدست شماست **اَنْ لَا يَقْتُلَا** اگر مرد و زن
 نامت نمیتواند کرد **حَلَّ** و **حَلَّ** حکمهای خدا را **فَلَا جُنَاحَ عَلَيَّ** پس
 هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن **فِيْمَا قَتَلْتُمْ** در آنچه کشته بودید
 نبود و بان خود را باز خرید و چنانچه زن ثابت کرد **تِلْكَ** این احکام که مقرر
 نموده اند از طلاق و رجعت و خلع **حَلَّ** و **حَلَّ** اندازه ناعده است که
 این مصالح بندگان مقرر کرده **فَلَا تَعْصِ** و **فَلَا تَعْصِ** پس انسان در مکر و دزد
وَمَنْ كَفَرَ و هر که در کفر و **حَلَّ** و **حَلَّ** اندازد خدا است که بدان مصالح

۹۶

بندگان مقرر کرده **فَلَا تَقْدِرُ وَهِيَ** پس زن در

گذرد **وَحَلَّ** از اندازده که خدا **فَاُولَئِكَ**

هَمَّ الظَّالِمُونَ اینست که شما بر نفس خود **فَانْ طَلَّقَهَا** پس

برود بعد از طلاق تا نیمی زن خود را **فَلَا يَحِلُّ** پس این حلال نباشد بر آن مرد پس

از پس طلاق تا نیمی **حَتَّى تَنْكِحَ** تا وقتی که بکاهد و در ایام **وَجَا غَيْرَهُ** شوهر دیگر را

و زوج ثانی از مباشرت او ببرد و حق عبد الرحمن فرضی که مطلقه بشماره بود و

بعقد شوهر دیگر درآمده خواست که با شوهر پیشین اشتی کند قبل از مباشرت زوج

ثانی حضرت رسالت علیه السلام منع فرمود و گفت لا حتی تدوقی غسلت

و ندوق غسلت **فَانْ طَلَّقَهَا** پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطبع نه بکوه

بعد از مباشرت **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** پس اگر است مباشرت بر زوج اول و بدان مطلقه

اَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بکاج جدید بعد از مدت عدت شوهر

ثانی **اِنْ طَلَّقَا** اگر میدهند با یکدیگر می برند **اِنْ يَقِيَا** آنکه بیاد دارند **وَحَلَّ**

اللَّهِ احکام خدا را و حق یکدیگر را بشناسند **وَتَلَكَ** و اینکه گفت شد از محرم

و تحلیس **وَدَّ اللَّهُ** اندازد که احکام خدا **يُبَيِّنُهَا** بیان میکند از **الْقَوْمِ**

يَعْلَمُونَ رای گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بگردند **وَاَوْ**

طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زن را **فَبَلِّغْنِ اجْلُسْ** پس بایست

خبر و یک مدت یعنی با تقضای عدت **فَاَمْسِكُوهُنَّ** بمعنی و پس را

چون بکنید بدین آن و نگاه دارید بدین آن بطریق اصلاح نه بوجه اضرار **اَوْ**

سَرَّخُوهُنَّ یا راه کنید ایشان را **بِمَعْرُوفٍ** بنیکویی تا عدت ایشان

منقضی گردد و مالک نفس خود شوند تا بستانند پس ازین زن خود را طلاق

داد و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد و این چنین

برای آن را در حقیت بگوید **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** از روی رجم رسانند
 هم که برایشان بداند حق است **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ**
 پس کند و ضرر مسلمانی رساند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** پس بداند که بدست بر حق خود
 و او را در معرض غضب الهی قرار داده و از اندر رسانیده بزبان حق شرعیت ملعون
 در خلاف کرده که در امت میست عجم هر که را خواستند می که دعا و بدکت گفته
 که بد کرد و در حال را بد و چه کسی که از این پیشه کند زود بود که بود و ملاکت در افتد
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مگر خواه مردم نباشد بدش نور زد که بد که نیک افتدش شکر بگوید
 هم در سرش رود چون در دم که در خانه بگذرد **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** و فراموش آید
بِأَمْرِ اللَّهِ حکما و خدا ایراد **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** اما متوسل یعنی اعم از این بگوید از آن و متناوب
 نتواند در عمل بدان در میان جماعت است که او طلاق و نکاح راست میگوید
 و میگوید باری گیریم **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** و عباد و کند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** تعبیهای خدا را که با حق
 نیکو دارند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** بر شما قصه و در باب شکاکات چه در شرع اعم سابق و محکم
 زیادت از یک تن دو انبوه مگر بفرمان علیهم السلام و اینجا تا چهار حره در عقد و احد
 جایز است و این بعد از طلاق موجب جابر نبودی و اینجا روایت و ما علم که این
 را طلاق و انبی مرد در حلال نبودی ترویج برسد و دیگر جزوی و درین شرعیت
 حلال است **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** و او یک ذکر کنند آن چیز را که شما فرستاده است
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ از قرآن **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** و از کتاب و خدا و دان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ**
 میداند خدا شما را بقرآن وضع میکند از اضرار و آنجا و بقی و غیر آن **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ**
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و بگوید از خدا در مخالفت احکام **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** و بداند که خدا
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و بگوید از اعمال شما با مصالح روزگار شما **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ** و دانست و آنجا

عقل

طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ وَجُونَ طَلَاقٍ وَبَيِّنَاتٍ رَأَيْتُمُ الْفَرْقَ بَيْنَ الْفَرْقِ
مَتَى لَا تَفْعَلُوا هُنَّ لَكُمْ مِثْلُ مَا أَنْتُمْ لِهِنَّ وَأَنْتُمْ لَكُمْ مِثْلُ مَا أَنْتُمْ لِهِنَّ
در این حدیث و این حدیث در این حدیث و این حدیث در این حدیث
بجای باید که این عقل مطلقا در میان شما وجود گیرد و معقل بنیاب این ظاهر
خود را بعد از این عام دانه بود و بر اطلاق داد و نمود عدت تمام شد که بشمارش
و خواست که رجوع کند معقل کند است و گفت خواهر خود را بتو دادیم و تو را کرد
و باز آمد که رجوع کنی بخدا که او برگزیده بود و تو بدو برگزیده ای پس باینکه
ایمان شود و باز از رجوع باز و رجوع خود را در حق خود و رضایت و رضایت
میان یکدیگر با **الْمَعْرِفَةِ** بنکاح حلال و نه جایز و قبول بحسن معاشرت **فَا**
لَكُمْ این حدیث عقل که در دین **تَوْعِظُ بِهِ** بنده داده شود بدو **مَنْ كَانَ مِنْكُمْ**
هر که باشد از شما که بوجه خلاص **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ** بگوید و بخدا و **الْيَوْمِ لَا**
خِيَارَ و بدو در سخن که رفت و البین همه بدو راست **فَالْيَوْمَ** این حدیث عقل
شما از یک منع و از **أَذَى كَلِمَةٍ** باینکه ترست و شما از روی معاش
جزوین یکدیگر کرده اند و شما خسته پس رجوع ایشان با هم نیست از یک
یکدیگر میگویند ندیده و ندیده است **وَأَطِئُوا** و باینکه از آنکه حرام اندیشند
و فکر خود کنند **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدا میداند که زن و مرد و خدایان یکدیگر اند **و**
أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید **فَالْيَوْمِ لَا** و ما در آن یعنی زمان که به
بفارقیت قنوه باشند میان ایشان و نوران و طفل شیرخواره در میان بود
خواه قبل از طلاق متولد شده خواه بعد از آن حکم او است که ایشان **يُضَعَى**
شیر دهند **أَوْ لَا** و **هُنَّ** فرزندان خود را **حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ** دو سال تمام
لَنْ يَأْزُكَ و باینکه اگر خواهد **أَنْ يَتِمَّ الرِّضَاعَةُ** اگر تمام کن شیر

دافن فرزند

علی بن ابی طالب که در زمان او زاده شد و در وقت تولد
 بر سر کار یعنی خورشید و این **و یوشن بران** **بالتعرف**
 و در حدیث اعتدال **لا تکلف نفس** تکلیف کرده و رنج یافته شود و نفس
لا تشعرا مگر آنرا که گنجایش و توانای آن دارد **لا تضار و الله** باید که رنج
 رساند هیچ مادری **یوکل** **هذا** بفرزند شیر خواره خود را که او را از خود جدا کند و به
 پستان دهد یا باید که رنج رسانده شود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر ارضاع اگر آه کند
 و اگر قبول کند نفقه و کسوت از او باز گیرد **و لا تموتوا** و باید که فرزند برساند مولود
 یعنی پدر **یوکل** بفرزند خود که او را در وقت شیر خوار که از مادر باز نماند یا باید که
 فرزند پستانده شود پدر بول و اسطوخودوس یعنی از نو زاده از خوش و پوشش بطلبند **و علی**
الوارث و بر وارث مولود چون مولود متوفی شود یا وارث صبی که اگر فرض صبی
 بمیرد دی و وارث شود لازم است **مقتل ذاک** مانده آنکه مولود بود و در نفقه و کسوت
 و عدم اقرار **فلان** **اسم** در بابی که خوانند پدر و مادر **فصالا** جدا کردن فرزند از پستان
 یعنی باز کردن از شیر قبل از تمام تولد **عن ثوابین** از روی شنودی بر روایت
 والدین **و تشاوری** و مشورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و نظام **فلا صاحب**
علیکم پس هیچ و ابالی نیست بر این جهت **و انما** و اگر خواهد پدر یا
 کسی که با شیر رضاع می خرد **ان شریعت** اگر دایر گیرد بجهت شیر دادن **فلا**
صاحب علیکم پس هیچ کن به نیست بر شما در دایر گرفتن **و انما** چون نسیم
 دایر کان **ما انیتم** آنچه اراده کرده اید دادن از پستان **بالتعرف** به گوی و
 در نفس خونی یا مضاعفه و بالغه **و اتقوا الله** و بترسید از خدای در باز گرفتن فرزند و این
و ان الله و بداند آنکه خدا **و اتقوا الله** و آنچه نیکست از رضاع و فصال است رضاع
بعضی **و الذین یؤمنون** و آنکه میبایست **و انما**

100

از آنکه پدر و مادر را با شیر خواران
 از آنکه پدر و مادر را با شیر خواران

برند بفرستند **وَأَمَّا بَعْدُ أَفْتَحُ** چهار ماه و هشت روز که باقی باشد که مدت
 ایشان بوضع حمل منقضی شود بیک روز که مدت او دو ماه و هجده روز بود
 پس چون پرسند زنان شوهر مرده **بِطَلْحٍ** بایان مدت خویش **طَلْحٍ**
عَلَيْكُمْ پس چه در زود و بای نیست و شما ای ایوه و مسلمانان یا ای در شر
 و اولیای از دواج **فَيَمَّا تَعَلَّى** در آنچه زنان گفتند **فِي أَنْفُسِهِنَّ** و تنها
 خویش از شوهر کردن **بِأَلْعَنَ وَفٍ** بیکوی بغض موافقت شرع مراد صیغه
 قبول است و حضورش بود عدل **وَاللَّهُ بِمَا تَعْلَمُونَ** و خدا با آنچه شما
 میکنید ای مردان و زنان **خَيْرٌ** داناست ای مطیع چون دانست که کار
 ترا میداند غم نخورد که بخرد آن بنویسد ساند ای عاقل چون میدانی که گناه تو
 میداند معصیت کن تا از عذاب برماند **میت** هم که دانست آنکه در وقت
 حق تعالی محال او را دانست **هم** کردار ما شنیدند خیره همه گفتار ما شنید
 دانست **وَالْأَجْنَحَ عَلَيْكُمْ** و گناه نیست بر شما ای راغبان نکاح **فَيَمَّا**
عَرَضْتُمْ در آنچه تعرض کنید بان بکفایت خبر دهید **مِنْ حُطْبَتِ**
النَّسَاءِ از برای خواستگاری زنان معده یعنی کلام گویند با ایشان که
 بوم باشد بر غبت شما در نکاح ایشان مثلا بر نیوچه که نواز شور در بخوابی
 ماند یا مرا شن تو زنی می باید با چون مدت سپرید و از خبر کنی و از تصریح نکاح
 خبر لازم آید اما گناه در آن نیست که سخن با او گویند **إِذَا لَقِيتُمْ** یا آنکه
 بپوشید **فِي أَنْفُسِكُمْ** در دلهای خود **عَلِمَ اللَّهُ** خدا داند بچشم قدیم خود
أَنَّهُمْ آنکه **سَمِعُوا** شنیدند **وَمَنْ** زود باشد که یاد کنند آن زنان را به
 نیکویی بعد از تزویج **وَلَا كُنْ لَكُمْ أَعْلَى وَهَيْ** ولیکن وعده میدهد

استغفار علی که استغفار کند یعنی با هر مرتبه مراد است که گنیزد محبت
و عده بنمید **الآن تقول** مگر آنکه گویند **فلا تمنعوا** یعنی نیکو فرموده است
نه تمنع من عبادت **فلا تمنعوا** و قصد میکند **عقبت** عقد و عقیقه
حقن کتابت نام برسد کتابت یعنی آنچه نوشتند خدای و فرموده است از
عدت **أجله** بغایت خود و مدت منقضی کرد و **و اعلموا أن الله** و بدانید که
خدا **العلم ما فی انفسكم** میدانند آنچه در دلهاست ما است از عزم بر کاری که جایز است
ما حلفوا بترسید و خدا را بگفتند **و اعلموا أن الله** بدانند که خدا حق
را فرموده است زیرا که ترسید از عقوبت او **حلیتم** و باریت که بعد از نعل کند
لا تمنعوا علیکم و در ایام نیست **انطلقتم النساء** اگر طلاق و بعد از آن
خود را **انتم** مافهم که پس نکرده باشید این ترسیده پس واقع شده باشد
امام اعظم روح خلوت صحیح را موجب مهر میداند شرط عدم مانع و امام شافعی روح
کسایت از جماع و زن شده و بعد از طلاق طلاق الزام نمیکند **و انفس مؤمنین** و
باک نیست طلاق دادن زن نام که فرزند نکرده باشند و نام نهاده برای ایشان **من**
نیضه مهر مقرر پس طلاق و مهر **و متعوضین** و مهر و دار سازید این را از آنچه چیزی
در بید مرد انصاری زن خواست و در صلب عقد نام مهر نموده و قبل از دخول طلاق در
این اثر نازل شده و بعد عالم صلی الله علیه و سلم فرموده متعها ولو بعد الله
غرض از آنست که متع باید داد و آن بقدر حال طلاق و نهاده باید **على التوسع**
مما و بر مرد و زن و نکاح است بمقدار دست رس می این عباس بن رضی و مرد
متعها و در دست و اقلش متع و نزد امام اعظم روح گرفته است و جاوری و متع
و مثل او از این گفته باشد واضح است که تعذر متع و عوضی برای حاکم شرع
است پس هر چه بدایت **ما عا** یا ندازه توانای شده و ادنی **المعروف**

۱۰۱

که بر وجه شمر عاود عرفات باید **حاشا** گفت و ما
مخدوم بیت بعثت خدا و اجابت کرد و ایند متوجه و ارج کرد و ایند علی حسین
برینکو کار این **و این طلاق** و اگر طلاق دید اینان را **و این طلاق**
تمسوا پیش از آنکه کس کند بیعت و **و قد قرئ** و بعد از آنکه
کرده باشند **و این قرئ** برای این مهری **و فیض** و **و این قسم** پس
بر شهادت ادای همه از آنچه فرض کرده اید قبل از زوال این ایته که اگر زن را
پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بروی لازم نمودی بلکه متعوی
بسته دادن چنانچه در صورت ابراء حکم شد که متعوی و سر حوی پس
ایته حکم این ایته منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت **الآن یعقوب** که اگر عفو
کنند آن زنان که املت عفو داشته باشند از بلوغ در شد و عقل **و یعقوب**
الآن یا اگر عفو کنند آنکس که **بید** **و عقوب** **و الکاح** بدت او
عفو کاح یعنی دلی بقول قدیم امام شافعی روح و این و قیمت که زن بگوید
نارسیده باشد و او را ولی بود امام اعظم رح فرمود که مرد ازین کس عفو
که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدید و میباید همین قولت اگر میگوید
و یعقوب و اگر در گذاردید شما که شوهر دارید و تمام مهر بدید **و قرئ** نزدیک
ترست **و التقی** به بر مهر کاری ازیند او **و لا تفسوا الفضل** و فراموش
کنید یا ترک کنید تفضل را **و اینک** در میان یکدیگر یعنی مرد اندک کند که این
زن بقصد من محسوس بود و از وصال من محروم و مایوس شده او را تمام
مسحوقش اگر دادم و زن نیز نفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از من
من مهر مندرگشته اولی اگر از هیچ بگیرم **و الله**
بنا بر اینکه از وجود و فضل **و یحیی** بنیاست **و حاطون** حاشا گفت که در آن

ناید

تذکره منتهی القبول فی الصلوات

الفصل در بیان احوال و خصوصیات صلوٰۃ و طهارت کند
در نماز پنجگانه مالک متعادل خیل و جایزه الهی و نماز باید اوست
که میان چهار رکعت اولی که از نماز میان دو نماز لیلی و دو نماز لیثی است از هر طرف
او نماز است که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر در زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه
رضی الله عنہم و دو رکعت است که او را در وسط نماز میکنند از او صلوٰۃ چهار رکعت
و بر هر رکعت فاروق و مرتضی و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود
و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رضی الله عنہم درین باب حدیث صحیح وارد شده است
و جواب اخبار که شغل و اغراض الصلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ العصر و او را وسطی گویند
آن گفت که دو نماز روزانه یکجا باشد و در هر یکی قصر است و در دیگری قیامی و دو نماز
از طرف دیگر همین وجه دارد و بر روایتی از ابن عباس و تبصیر بن دوین رضی الله عنہما
و او میان نماز است و اقل دو رکعت و یا بین اقل و اکثر واقع شد با میان دو صلوٰۃ خفایه
و دو صلوٰۃ چهار رکعتی واقع است و طایفه دیگر نماز خفایه را صلوٰۃ وسطی دانسته اند که میان دو
صلوات چهار رکعتی واقع شده که اقتضای احتیاج عبادات ببلدین است یا میان دو
نماز است که قصر را بدین راه نیست و تخفیف بر یک رکعتین نماز و نکاتی که بر آن متفرع
باشند در جواب التفسیر شریف مستوفی مذکور است **و قومی** و دیگر او میکنند که بپایند
الله برای خدا **فائزین** در حالتی که فرمان بر او دارند بعضی نماز گذارندگان و غیره اند
قنوت سکون است و در نماز زید بن ارقم رضی الله عنہ که هر یک از ما در عهد رسول صلی
الله علیه و آله نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم الله فائزین نازل شد گفت
در نماز که از دشمنان مجاهدان این صبح خدا را یا خیرات بگویند
در حال رفق اگر خوف ممکن نباشد بقول امام روح

۱۰۲

و بقول شافعی در وقت زنی از خود
مانند خواهد باشد **اَوْ مِمَّنْ كَانَا** یا سواران که در میدان جنگ
در روی بقیع یا پشت دندان **يَا دَا اَعْتَمَم** پس چنین است **فَاَوْفَا** **بِه** عمار
که از دید با اتفاق اکثر علما اینجا برادر از درگاه نماز است و گویند شکر است یعنی چون این شود
شکر گویند خدا را **اَللّٰهُمَّ** یعنی بگو در آموزانید شما را از ادب نماز یا شکر
شکر **مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُونَ** آنچه نبودید شما که از او آید **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ**
و آنانکه وفات یافتند **فَمِنْكُمْ** از شما **وَيَوْمَ تَرْوَنَ اَنْزَاجًا** و بگذرانند زبان
را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یک سال عدت میداشتند و جافها و
کهنه پوشیده قاعده ترین و مجمل فراموش داشتند اگر از اهل بدر بودند یا در همان
خانه یا اولیا شوهر بر سر بردند یا اولیا و زن در همان منزل چنانست او خانه بنا کرد
و اگر از اهل بدر از پلاس خانه جدا گانه برای ایشان مرتب ساختند و یک
سال لندن خانه بیرون نیامدند بی نفقه از اولیا شوهر گرفتند و وقتیکه
از خانه مقرر بدو آمدند بی نفقه ساکت شدی چون حضرت رسالت صلعم مدینه
آمد مردی طایفی در گذشت و از وی زن و پسر و مادری و پدری ماندن
حضرت ترک کرد او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را بضی تعیین نفرمود اما
حکم کرد که یک سال نفقه بدو رسانند و در آن محل این است تا دلش خنک
نمود که چون جمعی از شما بپذیرند و زنان ایشان باشند **وَصِيَّةٌ** و وصیت
وصیتی حفظ منصب خواهند معنی است که وصیت کرد و وصیت کرد **وَالَّذِينَ**
وَاَجْمَعُ برای زنان ایشان **مَنْعًا** منع و از بی نفقه و
از ترک شوهر **اِلَى الْمَوْتِ** تا یک سال **غَيْرِ اخْرَاجٍ** یا از زن اما
مسکن مفز اما اگر خود بیرون رود قبل از آنکه

فان اخرج

[illegible]

را که ثالث خلف از موسی علیه السلام بود و در این زمان که در مدینه بود
مشاهده نمود و گفت ای خدایا این مرد را که من در این شهر دیدم و این
لذتی که از او چشیدم که طایفه بوسه بوسه می‌دادند و در مدینه بود و من
که بر زبان را انداختم و این را از زنده حضرت **این الله بدست** که خداوند فضل بر آید
خداوند رحمت و فضل است **علی الناس برودمان** و **و لکن اکثر الناس** و لیکن بسیار از مردم
لا یشکرون سپاس داری نیستند خصوصاً بنی اسرائیل که چنان معجزه دادند و در میان
حق را کردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید **و قاتلوا و کارزار کنید**
سبیل الله در راه خدا برای آشکار کردن دین خدا **و اعلموا ان الله** و بدانید
آنکه خدا **شیخ** شنواست قول متخلفان را از جهاد که با عذار ناپسندیده نمیکشاید
علیم و انانیت بظایر ایشان **من الذی** کیست آنکه بخله و منیت **بقربوا**
الله و امداد خدای را یعنی بندگان در مانده او را که و امداد خوانند **فرضا حننا**
وامدادن نیگوی یعنی در و امداد و امداد تعجیل نکند یا مستمند یا طالب
عوض نباشند و بحديث صحيح ثابت شده که ثواب قرض دادن از رزقه
زیاده است و بدین تقدیر مضایفی بخذونی باشد ای قرض عباد الله و اصرح آنست
که اینجا حذف و اضافیت و مراد از قرض صدقه است که صدقه را پسند
الحد که در لزوم خرابو امداد که نبی شریع اعطای عیوض در آن لازم است و قرض حین
برین تقدیر آنست که خالص برای خدا و در مال جلال تصدق کند ایام **العلم**
روح استغفار را حاصل بر معنی او میکند یعنی ایاکس است که قرض دهد **و فلما عفا**
یعنی تا خدا مضامعت کرد اند و زیاده بر زیاده کرد و انداخت این قرض را که از برای
اصفا **اکثر** ضعیف را بسیار هم گذاشت تا ضعیف بشود و پس در این حد
تصور کنند چون این را بیکبار بخشید بود و بطرف گفت که خدا از هر چه بخواهد

تا به سید عالم و چون به ایشان بگویم حق و الهی بودند و عالم این
فرض بهادرت نمود و اول ابوالدخاخ الصمد پیش آمد و گفت یا رسول الله خدا
تعالی تو را میطلبد حضرت سالت صلعم فرمود که بخوار باشم ای سید عالم
بهشت بر ابوالدخاخ گفت یا رسول الله در خوابستان هست و بهترین جری
جنتی نام دارد اگر از ارض و میم شما ضامن ایندهان بهشت شود سید عالم
صلعم فرمود که من ضامن می شوم که حق سبحانه و ده چندان صدقه ای بهشت
از او دارد گفت سید عالم و بشرط آنکه در طلب من و ما در ایشان با من
خواهر عالم فرمود که اری چنین باشد پس دست مبارک صلعم گرفت و خیمه را
در راه حق سبحانه صدقه داد و در حال در خوابستان آمده و در زندان را
که با ام اولاد ابوالدخاخ این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت و
چندان بستنم و تو و کودکان با من باشی ام اولاد ابوالدخاخ گفت
خوش سودا هست بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت سالت صلعم
و باره او فرمود که من حقی رواج و واقفان فی الجنة لانه الدخاخ
والله یقضی و خدا فرماید و تنگ میکند روز بر تو و بگویم و بگویم خود
و صلاح حال ایشان آنست **و میبسط** و گشاده میکند و در حق راجع
بندیر قسمت خود و وصلت و منفعت حال ایشان و در آن است **والله**
و بسو حق بخیر بیا و ایش **و تر جعون** باز گردیده خوابیدند و معجزه قابض
باسط محققان استخوان است در بحر الحقایق گفت که فرماید و از غیا
تاوانند و میبسط میکند بر فقیران تا آنرا از حق بیند منت غیا گشته قابض
آور تا بصر بصیرت غیا جزو نه بیند باسطا و است تا بصر بصیرت
تر بر و مشاهده ملک غار چنین فرمود که اگر بقبض خود در زندان

۱۰۲

خود گرفتار کردند و بیکدیگر نیکو نیت بودند
 گفت ای پادشاه که بخود گفتم که بفرمایید که
 کاخ خود را در کرم نیست تو هم که هر تو که هم مست هم **مست**
 و علم تو نیست بدید جمع از انوار و ارباب **را** از فرزندان یعقوب **بن**
موسی از یمن فاس **مست** چون گفتند ای پادشاه **مست** میفرماید که بوده مر
 لوشان را و آن بعلی صحرانم بود که در جاده بود از در **مست** به بنابر **مست**
 و کینه آن **مست** بن **مست** بوده یا **مست** بن **مست** و بر **مست** گفت که خود **مست**
 خدا **مست** بر آنکه آن **مست** که از میان **مست** با **مست** با **مست**
مست کار از **مست** **مست** خدا با **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 بقیه قوم **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 بر آن از **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 کردن با **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 بر آن و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 کرده اند از **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 اند از ایشان و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 تن **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 ایشان و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 بر ایشان کار از **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**
 مکررند که از ایشان و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست** و **مست**

عاقله
 کروند و مردم

و در روزی که از این شهر خارج شد و به سوی مدینه آمد
 و در مدینه رسید و در آنجا از او پرسیدند که ای پسر
 رسول خدا چه خبر است و گفت که من را از مدینه
 و این روز و ظرف غلایان نماید و عصبانیت و در آنجا
 فهمید که از دست دشمنان این خبر نفوذ یافته و هر یک از
 بخت از در و در و در آغاز بنام و بر آن هیچکدام روغن خوش
 را با قیامت ایشان بسا و است نبود تا فریاد و شغای و مانع که شاد
 تمام داشت و بواسطه طول قامت او و طاقوت گفتند که
 آنقدر حال و حال و غلایان کرد و عصبانیت او برآمد **قال لهم**
 و گفت در برابر من **یا نبیهم** پیغمبر ایشان **یا رسول الله** بدرستی خدا قد بعثتکم
 بتحقیق اینک گفت بر شما **طاعتوا** اطاعت را با دانه و مانع و قاتل
 گفتند از در و در بنام و **یا نبیهم** چه کند نباشد و از کجاست که **الملك** مطلق
 را با دانه **یا نبیهم** بر ما و سخن **یا رسول الله** و ما را از دریم **یا رسول الله** یا دانه که از سبط
 پیوستیم **منه** از نو که قوم سبط بنی مین است و در آن سبط نه نبوة است و نه
 ملک است و با وجود آنکه از سبط ملک نیست مگر سقا است و **یا رسول الله**
 و او اعطا کرده است **سقت** بسیار و فراخ **یا نبیهم** از مال دنیا بجز آنکه از
 ملک است با راست که صاحب خزان و دواش بود و تا بچند
 و تهنیت سیاه جنگ توانست کرد **قال** گفت خبر در جواب ایشان **یا رسول الله** استظفر
 سیکه خبر از آنکه **یا رسول الله** شما و زاده و افزونی و او او **یا رسول الله** است و که
قال و در آنجا **یا رسول الله** و بگویند و تا بچند و با مودت و پیوسته
 و در آنجا و در حرم و زاده و آنکه که طاعت او را که در آنجا

باشند و با حال بود و یک بشت سر که کن از این زار
و الله یوفی و خدا که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد **ملک** ملک
بزرگ را بنحوا بدید اند که او را صلاحیت ملک و است **بیت** ملک و است
اوست پس راه بکشش بر و بچاکش **و الله و الله** و خدا بسیار فضل است و روان تمام
اختیار بقیضه اقتدار بر کار بنحوا **علیکم** و انماست بهجفاق کسر او را بیکند
بر و یکین بر اصل را چنانچه دالین بود از طریق ابرام و الحاج و آمده گفتند
بر صطفا و طالوت و جعفر و علامه باید تا دلهای ابرام بر دایره و هوا و او را غنیمت بود
و شمول علیه السلام از خدا و خواست و خدا ایضا از علامت پاوش بر او اعلام
و قال لهم قبیهم و گفت با ایشان را بنحوا این **ان آیه ملک** بر سیکه نشان پاوش
طالوت **ان یغلبکم القابو** آنکه بیاید بشما تا بوی سینه و آن ضد و ق بود صورت
بر اینها در اینجا متقوس **قیر** در اینجا سینه است **من دیکم** از پر و و کار شما
بغیر و نیز که تسکین خاطر شما بدان باشد و گویند سینه جانور بود بمقدار که بر
و و جنم او چون و مشعل از خسته که کس را قوت دیدن او بود از نفس عا رض
منقول است که رو او را بر رو افسان بود و وبال است بوقت کار از از
تا بوی بیرون آمد و مانند باد که سخت جهه بر دشمنان فرید و ایشان را
مستغرق ساخت و ایند امیت بنحوا اصل این تا بوی پیش از آنکه در سینه
و یقینه و دیگر درین تا بوی باقی بجز نیست **ما یک** از آنچه که است **ال موسی**
ما رونه یعنی سر و مارون عوم ال شجر و لغت نفس و میتواند بود و چنانکه این **اصطفا**
آدم و نوحا و ال بر اینهم نفس و در حدیث آمده که فرامی آ و **در نفس**
داود است عوم از آنچه سر و مارون در آن نالهت مانده بود و بعلین **بوس**
و عمامه مارون و پاره بر چپس که در تیره بر این نشان میباید و ر

[illegible]

و گفتند که اگر کسی را بپایند که در راه
با کسی ملاقات کند و او را از راه دور
ببیند و بگوید ای فلان من تو را می بینم که خود را گم کرده
و گم شده ای و این جور آب و هواست و این است که بان بسیار است
و در وقت معاش و میل نباید بعد از استسقا حرص گرفت و در هر چه پیشتر است
و غلبه کن هیچ آن افروخته گشته لطیفان نیاید **بیت** کاسه چشم حریفان
چون صدق فایده نبردند و چنین کس بر آب نبرد نیامد و از دولت
غرائب و محروم و بی بهره است و هر که از جور دنیا بغیر فایده نبردند
از خوش و بد و خوشی از این چاره نیست و هر چند گشت خوش بجا آورد و خوب
مویگردانیده از روم و غیر مستغنی سازد **بیت** قناعت تو نگردد در راه
حریفان جهان کرد **افلا جا و ده** پس آن بختام از جور عبور کرد و بگشت **هو**
و الذین آمنوا و انکسوا و ایمان آورده بودند و قول و انصدیق نمودند
بگشتند با او قالوا گفتند و بدان که خلاف کرده عبور نمودن بودند لا طاعة
لننا الیوم نیست ما را تو تا امر از **جنگ جالوت** و بجالوت و لشکر است
و قول است در از لشکر او گشت و لشکر از جور بگشتند و از آن چهار هزار
عبور کردند چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و شصت و هفتاد و هشت
و بدول شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم **قال الذین یظنون انکم**
انما کمه یقین میدانستند انکم ملاقاته انکه ایشان ملاقات کنند و این
بیته جزا دادن خدا را در ایشان باز نگردد و در راه
کم من فتنه قلبه پس بسیار از کرده اند
بدر کرده پس از اهل کفر و عدوان **یا ذین الذین**

[illegible]

[illegible]

ما فی السموات و فی الارض و ما بینهما از صدقات و صدق و ما فی الارض
از کائنات مخلوقه من فی الارض و فی السموات و فی الارض
و ملائکه و غیر ایشان عتده خود یکایک در روز قیامت کسر الا انهم یکرهون
و هر اوجازت شفاقت و در تعلیم میدانند خدا باین آیه بهم آنچه در پیش آمد
و کائنات و زمینهاست از انوار این جهان و ما خلقهم و آنچه خواهد دانست
ایشان از کاره انجمن و لا یحیطون و فرزند افریکا رستم و علی بن ابی طالب
از معلومات و الا ما شاء الله و آنچه بود خواهد برای محیط خود وسیع و فرا
رسیده است و کجایشان فیه کرسیه السموات و فی الارض و فی السموات
یا فرشته است آنچه برای است و الا فی تمام این را و آنچه برای است و لا یحیطون
و او را در رخ نهان کند و برای کران نیاید حفظها و کجاهاست همانها و زمینها
و هو العلی و او است برتر از خدا و ارام العظیم بزرگتر از اندیشه و افهام من
آیه تریف تر بر آن است از قرآن و در حدیث آمده که این آیه را از باب
در تقدیس میکنند خدا را و یکایک فی حوش و خواص و فضایل قرأت اف
در اخبار بسیار است که اگر آیه هیچ اگر نیست فی الدین و قبول کردن و بسلام
بعد از اسلام و بجز اگر آیه بگوید و یا بگوید و یا بگوید و یا بگوید
صبا یا بگوید و یا بگوید و یا بگوید و یا بگوید و یا بگوید و یا بگوید
منسوج است از تمام قبایل و بجز در اسلام قبول نمود اما با و در آن قضا کرد
تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند و بجز در اسلام قبول نمود اما با و در آن قضا کرد
نیز از آنست که بپوشیده اند و ایشان با او صحت است و و یا بگوید و یا بگوید
مغز کشته و بر سر آن خنجر کرده اند و بپوشیده اند و یا بگوید و یا بگوید
تا مسلمان صلعم و منور خوانند تا برو و و ایشان را بگوید و یا بگوید

[illegible]

شماست قول که در این راه بود و علم بود و اما بپشت نهادن
روح الله و قول الله **آمین** و دست انداختن بر رویه انبیا و ائمه
در راه نمودن بطریق مستقیم **تخریم** بیرون و آوردن **نار من الظلمات**
که وضو داشت **الی النور** بر و نشان ایمان و هدایت و از تفرات بمعرفه و یا اگر
بیفتن یا از ظلمت نفس بیرون و از صفات بشریت با خلاق ربوبیت **والله**
اکبر و اما که حق را بپوشیدند یعنی بود با مردمان و اصحاب انتم هم کینه
جمع کفار را **اولیاءکم** در میان ایشان **الظالمون** بود و کعبه را شرف
و احقر من اهل بیت ایشان و بیت پرستان را اضماع و الهیه باطل و اندک
از دروازه شیطانی **تخریم** این معنای و بیان و دیوان در طاعت و عبادت
از ایشان است بیرون و آید بغیر خوانند که **والله** را **النور** از ایمان بیفتن
الی الظلمات بود کفر یا بود از ایمان در تفرات و باشند بکفر یا
مردمان را از اقرار یا کفر **اولئک** ان کون باطل و غیبت خود **اصحاب النار**
مردمان آتش هزخ اند **فیم** ایشان در آن آتش **خالدون** جاوید
مانند که اند **کم** **تر** اینند و بر بصیرت نظر کردند **ای الله** بود که از روی
خدا حاجت **ایر ایم** محصور و محاصره کرد با **ایم** **تر** در و می خدا با و انبیا
ربوبیت و وحدانیت پروردگار و او را می حال که که **و ان الله الشاک**
بوقت آنکه دامن بود خدا او را بکشت هر یک از این جودت و محال که جدا نمود و جدا
آنکه خدا ملک بود از او داشت و او دست بغیر از استن طغیان بیرون
آورد و سر تکبیر از کبریا و حیای برگرد و این محال اند و در کتب ان بود که در
زین در تصرف داشت و را **ایم** **تر**
همه **تر** در بعضی او قرار گرفتند

[illegible]

[illegible]

که چون زنده میگردید تا این طایفه را میفرمودند که در این راه از اینان تمام
 را بکشید و خدا را که شایسته این کار است و این طایفه را بکشید **و الله اعلم**
 چنانکه در این میان کبوتر و خر و سوس و زراعت و طایوس و غیر این گفته اند **و الله اعلم**
 پس جمع کلمات این را **الکلی** گویند یعنی بر دست گیر و در این کار و میان ایشان
 نیکو تا ملک کنیز و قاتل نبیند بر یک یا بنظر دقیق یا زمین تا بعد از زنده شدن
 هر دو مشبه گردانند یا مجتمع سازند و ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره
 کرده باشند و سر را ایشان را بدست خود نگه دارند **ثم اجعل** پس وضع کنیز
عقل جلیل بر هر کوی هر ملک کنیز باشند هر جزو از اینها بر دوش تو نهاده چه
 نسبت اینها را بر جمیع جهات متغیر است و این از قبیل ابراهیم است
 و از او خاص و مختص سخن آن است هر کوی هر نزدیک تو باشد و توانی از من
و الله اعلم از اینها مرغان متفرق شده با یکدیگر بسته **جزوه پاره ثم اذن**
 پس جوان اینها مرغان را بنام ایشان تا اجابت نمود **یا نیک** بیاید بگو
 تو میشتانید **تعبیر** مشتاقته **و اعلم** و بدان از روی یقین **ان الله اعلم** خدا
عز و جل غایت است و عاقل نیست از آنچه تو طلبی **حکیم** حکیم کار است و در
 خجسته زلفه ابراهیم علیه السلام مرغان را ذبح کرد و اجزا و اعضا و لحم
 و دمار و عروق و اعصاب و عظام و قوام و اجزای ایشان را پاره پاره کرد و با یکدیگر
 یا منقعه و کفنه اندر دریا و دریا بگرفت تا اختلاط تمام یافتند و بعد از آن
 منقعه خفته بر چاه کوه یا بهفت یا ده کوه نهاد و سر را ایشان را بر دوش
 او گذاشت و در کبوتر و طایوس و خر و سوس و زراعت و طایوس یا بنده جان است
 یا بنده جان است یا بنده جان است یا بنده جان است یا بنده جان است یا بنده جان است
 ایشان را در کفنه یا بنده جان است یا بنده جان است یا بنده جان است یا بنده جان است یا بنده جان است

۱۱۱

در ویدیه ان بود در این صورت این است و در این صورت
چه توهم ان است در این صورت که ان در این صورت
یا به این صورت است که ان در این صورت
وقت و در این صورت است که ان در این صورت
با این صورت است که ان در این صورت
بیشتر خود در وقت و در این صورت
ابزار زنگه که ان در این صورت
بیا میرود تا صورت ان تکست و متفقا قرآن شوند و این را با این شرح و
حقان خوانند تا بطریق معاودت متاکلفان با این محققان گفته اند که در
در سج طهور اربعه اش را به چنین بود که کبوتر را با مردم پیوسته متاکلفان
بکش و رشته الفت و موالت از خلق ببر و خروس را در هوا نشاند
است و کنگر و خور از بند شهوت بازمان و زان را در منبع حرص و تقصیر
آر و صفت حرص و از را بگذار و طاوس را در مجمع و نیت سر بردار و در
از آرایش دنیا و نیت ظاهری و فرو بند و عبارت سخن خود باز کن در حضرت
قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق و الدین الموفق نقشبند زکریا و فرموده
آرایش ظاهر و در این باطن است پس در این متنج مجاهد سخن باید و این چهار
در خاصه بشریت است بدین اوردن از این صفات و نیمه بصفت حمید نیاید
البته بحیات ابد و زنده که سر بر خواهد رسید و گویند چهار صفت از طهارت
ارکان اربعه در آدمی پیدا می آید و هیچ آنها متنج مجاهد لازم است اول صفت
نتیجه انش است دوم و اخیه شهوت در هر دو بعد است سوم نگاه
حرص در حالت این است چهارم که در صفت شکست و تکیه

آیه الهم

و بسم الله الرحمن الرحیم
 حمد و سوره و غیره از آنکه در این کتاب مذکور است و در این کتاب
 کتب چهارچوبی که در این کتاب مذکور است و در این کتاب
 و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
 خود را فی سبیل الله و در راه خدا بکار آید و در این کتاب
 البراه خدا بیست و بر بر تقدیر شد نفقه کردن این متفقان کمال حقیقت
 پیوسته است هر روز این طبع بکار آید و آن دانه آیه است بر و یازده
 متقابل هفت خوشه بر آن نوع در هفت شعبه از اصل او شعبه کرد
 و در هر شعبه خوشه بود فی کل سبیل الله در این خوشه دانه هفت صد و نهم
 که این مقصد حاصل آید باشد و الله فی سبیل الله و خدا از یون کرد از این مقصد
 به هفت هزار و بیست و شش بر آن بر که خواهد از متفقان بحر نیکان
 و الله واسع و خدا این بخش است در یک این مقصد و زیاده میدهد علم
 و از این مقصد کنندگان و فرایم و بیت این مقصود از تمام تصور
 این مقصود و ترغیب مقصود است هر چو نظر بجا کنند در یک این مقصد
 بر چو مقصد استحقاق نمایند نظم الله بن رت بخود میدهد
 و الله یک مقصد میدهد و الله با بنابر شیطانی مکار و ناز یک مقصد
 از کفار الله بن یقینون آنک نیکه نفقه میکند الله الهم ما بهما و خود را فی
 سبیل الله و جهاد و سایر خیرات هم لا یقینون پس از پی در پی و غرارد الله
 این خیرات در نفقه کردن است و در هفت شعبه است بر که نه هفت و صد و نهم
 و دیگر از پی و جهاد و در صد و نهم خود را از این مقصد و در پیش
 و جهاد و در صد و نهم از این مقصد است و در صد و نهم از این مقصد

793

و من بعد من **و لا یقین** و بحقیقتی که کرد و با آنکه بخدا و **و لا یقین** و روز قیامت
در آن روز است که گویند بود در صدقه هزار و دویست هزار و یکصد و یک
بغضله و شصت و سه بار سجدهات که در نه بار از امانت **فمنته** پس نمودار شد
این منافی می کشد **صفوان** همچو نه نمودار سنگ است خایه که بود **عنه**
شکایت بر آن سنگ خاک خاک است **فاصابه** پس بر آن سنگ سید و این
باز آن ترک قطره میل نمود بسیار **صلی** پس نشست خاک را از سنگ
و کلاش آنرا سنگ تهر و پاک از کرد و خاک صفوان شد
منافق است و خاک بر آن سنگ نمودار نقیصه و او بر بیاورد و جو قطره
بر آن عدل است و حیا را به ریزان کرد و آن نقیصه محو شد و سنگ
بجای اصل ماند و تمام اعمال را به یمن و او را **نظم** ترا از آن شرف
برقیه می آید که و افروختن شمع است **لا یقین** و او را نباشند و نقیصه
کنندگان **منه** بر ثواب چیز **کسبوا** از آنچه صدق کردن پس
بر او **لا یقین** و خدا را به نماید و عزم بر است و دل می کند **القوم**
الکافرون که ناکار و کافران **مثل الذین یمنون** و مثل نقیصه
با خلوص و حقان بر دل می کنند باها و خود را و بروین می بیند **انتقاء**
مؤمنان که بر طلب باشند و خدا و **تثبت** و از بر ثبات و یقین صادر شد
من انفسهم از نفسها و این بیافق ثواب صدقه **کمال جنة** مانند
همچو بوستان و واقع باشد **برقوة** بر وضع بلند هر تابش قنار بود و در
چشمه و زید و یا بر نزد دیگر و از آفت مغرور
بسود و این و این **و این** رست **ایضا** برسد
بهر **لا یقین** بر آن ترک قطره **عانت** پس بداد و بر او **و انکس** می آید

خود را ضعیف و دراز بخت کنان بدان برده که در دنیا و دیگر بلاد و
 زمان کم نیست پس اگر رسید بر آن باغ و میوه آن عظیم الخطرات
 نعل پس بدو رسید بر آن ضعیف و آن نیز او را قیست بدین را
 ضایع میکند و بکیم و بیش حصول میدهد و مقصود از این شد حصول جزای محاسن
 در آنچه بر این رضا و خدا تقدیر کنند از یاد او نشنیدند که نیست خواه ای صدقه
 بزرگ باشد و خواه بسیار **وَاللّٰهُ يَتَعَلَّمُونَ** و خدا بدانچه شما میکنید از روی
 اخلاص و دریا **بَصِيْرٌ** بیناست و مناسب کرد در یک جزا خواهد داد و این
أَخَذَ كُمْ تمسک و گرفت بر این صدقه اهل را میفرماید و آیات و آیات
 که از شما بهره انکار است بجز محاسن نماید و آن **تَكُونُ لَهُ** آنکه باشد
 مرا و از **بِقِتَّةٍ** بوستانه من **تَجِيلُ** از و خزان خوا و انتخاب و انکسار یعنی
 باغ شمل بدین شجر **تَجْرِتُ** میرود و من **تَجْتَبِهَا الْاَنْبِيَاءُ** از و خزان او
 جوئی آب **لَهُ** مرصع باغ است **فِيهَا** در آن بوستانها من **تَحُلُ**
الْاَنْبِيَاءُ از همه مرمانه همس خزان و انکور و محصور آنها بجهت نعمت ایشان است
وَاَصَابَهُ اللّٰهُ و حال آنکه فرسید خداوند این باغ را پیر و بزرگ **وَاللّٰهُ خَبِيرٌ**
 و مرا و است و پیر فرزندان **فَصَبَّاحُ** خردان و توانای و غیبت بدو فرزند
 همه از بوستان است **فَاَصَابَهَا اَعْصَارٌ** پس بدین بوستان رسید باد گرم و گویند
 که باد و رقیه **نَارٌ** در آن بالایش و بختش با او است **لَا يَكُونُ كَوْنُهُ فَاَخْبَرَتْ**
 پس بوخت آن باغ را بواسطه کرم تجر و مهموم فروماند این تمسک و غیبت
 و فرزند شوم عدل الهی **۱۱۸۱**
 جان **۱۱۸۱** و **فَصَبَّاحُ** و **فَصَبَّاحُ**
 در بوستان و در آن **۱۱۸۱** و **فَصَبَّاحُ**

که **لک** به یحیی بن یحیی که در باب صدق بهادر کرده شد **بیتین الله**
ماند که خدا **لکم الايات** بر شما نشاند و الطاف خود را **لکم تفکروا**
نشان کرد و درین تفکر نماید و در عبادت و بکار ابرویش بکشد **تذیبا لئلا یزین**
استوا از کوه موشان **انفقوا** نفقه کنید در راه خدا **من طیبات** از پاکیزه
و برگزیده **ما کسبتم** آنچه تجارت کنید بکرب و صفا **من و ما اخرنا و اخرجه**
چیز و دل آوردیم **لکم من الارض** بر شما از زمین چون حیوانات و چار
شتره و غنای و انصار بوقت رسیدن شما آنچه رسیدند و کزین تر بود
چنینی که بگوید مسجد بنوعمر علیه السلام در کوشه نهانند تا فدا شود و با جریختن
نمودند و در کج از مار و از آن و بنام لیت صاع خواند از آن صاع در سج
نیز زید را بنگارید و در میان خوانا شکوخت و کلا و صفت خود را
با آن متاعها و پاکیزه بخت صاع از زمین هر که و فرموده از اطمینان
صدقه دید **ولا یتموا الخلیف** و قصد کنید بچرخ و تپاه و ناخوش از او است
بیت **تفقوا** از آنچه نفقه کنید **و کسبتم** و حال آنکه سید شما خدیه
و از کزین چنان چیز بر آید و در حقوق شما **الا ان یعصفوا** اگر آنکه چشم و
خوانند **فیه** در اخذ آن و من باید و ما می کنید **واعلموا ان الله یبذلکم** خدا
عینی نه باز است از کس در صدق بهادر خیرت کند **خیر** ستانده است
نزداد صدقه از مال پاکیزه در **الشیطان** و بوسه کشی بغیر اطمینان و در
گوید که بکار شیطان **النفس** ناله است **یعدم الفقر** و عدل میکند شمار
نقد و حسن و از آن **و ما یفارق** از دور ویش و محاسن و بازم
و **ما یفارق** و **ما یفارق** و **ما یفارق** و **ما یفارق** و **ما یفارق**
و **ما یفارق** و **ما یفارق** و **ما یفارق** و **ما یفارق** و **ما یفارق**

۱۱۱

شمارا در حقیر **و فضل** و افزونی روز و مکافات بخیر و دنیا و **الدنایا** و دنیا
 بسیار فضا است بر تحقیق **علیهم** و اما به تحقیق ایشان در رحمت خداوند
 معفرت را **یونانی الحکمة** مدد خدا حکمت اتفاق **من یبذل** هر که از خود بگذرد
 در چه بسیار داد و یاد الله در میان القادر جان و لکه شیطانی تمیز بود نماید
 از وجود شیطان نه بر و بوجوه رحمان مستغفر باشد **ومن یونی الحکمة** و هر که حکمت
 دادند **قد آتی** پس بر سبب که دادند و **خیرا کثیرا** انیکو بسیار امام ابراهیم
 رحمة الله فرمود که حق سبحانه تعالی ما را متابع دنیا را انداخته اند هر قدر متابع
 دنیا قلیل و دانش را کثرت خیر موصوف سخن هر کفند **قد آتی** و خیرا
 کثیرا پس عالم را باید در این دنیا را لازم نکند و مانع خدمت ایشان بر
 چنین احوال خود نکند و او را خیر کثیر داده اند و این متابع را قلیل و کلام
 در **نقص** و در **شعر** ضیافت اجماعی فی: **لنا علم و للجهال**
فان الله یفرق فی رب و ان العلم باقی لا ینزل **علم** و او را ندانید
 و بقارون زر و سیم: **شبه** کفر فوق سما و دیگر سخت سک **و ما یدکر** و در نیامد
 یا پند گیرند بدین موعظه **الا الذل الا لک** مگر خداوندان عقل صافیة **و ما یفهم**
 و آنچه بیرون کردید از موانع **من نفقة** از نفقه اندک بابی بسیار بعلیه بی
 فرض یا تطوع از روزی یا با اخلاص در راه خدا یا غیر آن **اذا فرغتم** باز خود را
 کردانید **من نذر** از نذر معین یا غیر معین بطور طاعت یا در محبت **فان الله**
 پس بر سبب که خدا **یعلمه** میداند آنرا و او را میسر نکند **و اللطائف** و نیست **من نذر**
 در نفقه بر یا نکند یا نذر بر یا در طاعت کرد یا اند بو فایر **من نذر** از
 بار و سنگا و در آخرت که خطاب از این است **و ان یبد و الصدقا**
 اگر استکار کنید صدقها و خود را بوقت او کردن **فیقها بی** پس انیکو خیر است

انچه كمران را بدان بخت افتد و بر بختان حجت لازم شود و قدر بختها
باشند بخت را بخت حق بخت را بخت **و این بخت** و اگر بختها را در صدقات را و در حق
نفعه كنند **و این بخت** و در صدقات را و در حق نفعه كنند **و این بخت**
بخت را بخت حجت را بخت حجت را بخت حجت را بخت حجت را بخت حجت را
از دولت اخذ و نه ناموس محفوظ میباشد بخت حجت را بخت حجت را بخت حجت را
فرایض و نوافل چه صحابه و زین العابدین و سید الشهدا و صلوات الله علیه و سلم در
اختصاص با نفعه عظیم داشتند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمع دارند
در بخت متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار ولایت تا مظنه ترك كوفه
نماید و در دیگر موارد بخت است یا بر حق صحابه و بر بخت نونكران
و دیگر بود و با دراز كوفه اما در تطوع به حال اختیاری باشد و از این بخت
مستورات از علانیه بقتل مرتبه و در حدیث آمده در صدقه است تطوعی و بخت
الرب و از كلك كه الهی است در صدقه فرمود كه اگر اخفا كنید شما بهتر است
و كفر عظیم و ما در كذا ایم و خفض كیفه میخواهند بجز خدا و كذا را ندیدیم **و این بخت**
بعضی از كسانی شایع آنكه مظالم بود **و الله اعلم** و خدا با آنچه شما میكنید
از ابد و صدقه و اخفاء آن **خیر** دانست آورد و اندر انصار قبل اسلام
بجهت مصافحه و صلوات بر سید الان و پیوسته ثابت میبود و بر این نفقه
میکردند بعد از آنكه خلعت ایمان پوشیدند و از جام كلمه سیدان نام گرفت
نوشیدند آن نفقه کردن را بر یهودان كاهن شدند چون صور حال كجاست
رسالت و عرض كذا را **و این بخت** بخت بر تو با صحر **و این بخت**
راه نموده وجود میداشت **و این بخت** بخت بر تو با صحر **و این بخت**
و این بخت خدا میداشت **و این بخت** راه نماید ایمان بر كذا خواهد بود

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 از پنج صدقه و تطوعات بفرستد **و ما یفقد** و آنچه از آن بگذرد
 از مال **نفسکم** پس برانفستد و خود میکند و ثواب آن را به خود
 خورده و حق علیه کافر باشد یا مسلم **نظم** کرا و سیر و پیش از آن سجود
 تو و این چرا میبرد و دست خود خوش و خوشک و لبت حرام در روز
 انقضای سال تمام چه برکشت بر نیاید و گفتند بناگاه و نیز بر صید کن **و ما یفقد**
 و نفقه نمیکند شما در مومنانید **لا ینفقا و ذلک الله** مکرر بر ثواب و شنود خدا
 و چه بجز ثواب آنست که قال الله تعالی و ما اوتیتهم من یزید و چه
و ما یفقدون من غیر و آنچه نفقه نمیکند از مال خود و یوف **نظم** توفیق مژدگان
 میکند بر اثر شایسته خدایان بنا و پیش از آنکه **و انتم الاطاعت** و شماست و این
 نمیشود بجز ثواب اعمال شماست چه از آن نمیکند **نظم** از نفقه و صدقه
 برادر و وراثت **نظم** اما مکه بان داشته شد اند **و فی**
 در طاعت خدا با و در چهار **و ما یفقدون** نمیتواند بواسطه اشتغال بقرا یا مکار
 ضربا سیر کردن **و لا یض** در زمین بر اینجاست و طلب رزق و رزق در آن
 چهارچوب و نزدیک چهارصد تن چون بلال و عمار و ابی مسعود و اشراق
 در درینه نمیکند بودند مقرر نمیداشتند در شب اینجاست بر منزل ایشان
 صفه مسجد جمیع و در روز ملازمان حضرت صلعم بودند نیز در انتساب
 به انداختند و نه لبوال و طلب بفرستد و بر داشتند و بود و بود **نظم**
انجیل به بدارند و این تراوردان و در سحر از آن **نظم**
 در ایشان توانا کنند **نظم** و بخت باز **نظم**
نظم تو میباشی این ترا از محمد صلی الله علیه و آله و سلم **نظم**

بسم الله الرحمن الرحيم

الناس في حلال الدنيا وحرمانها من الدنيا

ایرام و نحو آن نیز در ایشان بود و قند بنعف در ترک و آل بود و ترک و آل بخت

تفتحه و میگوید "بگو و نیز نگاهام و در هر دو حال گفتند و در سینه بازمانده

ما قبله من ال...
 ما قبله من ال...
 ما قبله من ال...

حج و عمرت کی وجہ سے یہ سید کا نام لکھا گیا ہے۔

و نیز بیان از کمال و اتمی که پس بر یکدیگر حدیث علیهم السلام بیان و اما

میباشد که میگوید و از برای رسیدن به این مقصد

بسم الله الرحمن الرحيم

و با اشک و غرض استغراق اوقات است با عطف و صدق و دور

اسباب نزول آسمانی علی مرضیض چهارم شش کتب فیض صدقه کرد

و کمر و سر و کمر و شش فلکمانی و کمر و سر و نورانی و کمر و سر و آینه و ستار

بسم الله الرحمن الرحيم

والمستحقين منكم من العباد والبرية

جوان و جوی که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

هو و هم بهما و الله على امرهم شريف جليل بالقصة مجموع رصاصه و صفا

الحق في الدين والوفاة في الدنيا

مقدار آن در حد نیت و همان مقدار در شب و بهمان سوال در روز حق سبحانه و تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام
الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام
الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

فرد صدقانیان ~~عقده~~ نزد یک برود و کار ایشان در آن

بسم الله الرحمن الرحيم

فمنه ما هو في نفسه من القوة والقدرة

و اما حروف الف و ا و ن و ان از این که در این کتاب مذکور است

...میں نے اپنے آپ کو بے اختیار ہر طرف سے گھیر لیا۔

میفرزند با او را میفرستد و از قدرت میستند بخلاف **مستحقان**
 برنج اندازند و خود را برنج و **و شورا لا اله الا الله** میگویند که برنج
 انکس **مستحقان** میگویند و او را برنج میگویند و او را برنج میگویند
 بر او صبح و خورشید و غم و غم آن بود و برنج و برنج و برنج و برنج
 مختلط و دماغ او را مختلط است و برنج و برنج و برنج و برنج
 بود و او را میگویند و مختلط است و برنج و برنج و برنج و برنج
 باشند و او را میگویند و برنج و برنج و برنج و برنج
با انکه برنج و برنج و برنج و برنج
 مانند برنج است که برنج و برنج و برنج و برنج
 برنج است میان برنج و برنج و برنج و برنج
 که برنج است و برنج و برنج و برنج و برنج
مستحقان برنج و برنج و برنج و برنج
 است از آن **فقط** برنج و برنج و برنج و برنج
 و او را میگویند که برنج و برنج و برنج و برنج
و انکه و او را میگویند که برنج و برنج و برنج و برنج
 و عصمت حق است و برنج و برنج و برنج و برنج
 و برنج و برنج و برنج و برنج و برنج و برنج
 که برنج و برنج و برنج و برنج و برنج و برنج
فقط و او را میگویند که برنج و برنج و برنج و برنج
 و او را میگویند که برنج و برنج و برنج و برنج
 موجب خلعت است و برنج و برنج و برنج و برنج
 برنج و برنج و برنج و برنج و برنج و برنج

و برنج و برنج

فروغ است که بر چهاران ملک بصدقه و در هر روز از حج و خدایه کند بفرشته
فستود و امر کمال نصیبان است **و لی الصلوة و القیامه** و ذکر آن اند خدا صدقهها را بفرشته
بسیار بدهد و از او بسیار خواهد بود **و الله لا یخلف** و خدا دوست نمیدارد **و کل**
کفایه را بسیار است که مستحل ربوا بود **و انتم** بزه کار هر بار بکتاب ربوا
باشد **ان الذین امنوا یحقیقون** آنانکه بپرویدند با من و غیر **و علیهم الصلوات** و در
حالت آورده و امر را بموجب فرمای **و اقاموا الصلوة** بپا داشتند نماز را **و اتوا**
الزکوة و باز دادند زکوة را **و انتم** مرا این ترا نزد ایشان **و انتم**
و انتم نزد یک پروردگار ایشان قدر و قیامت **و لا تخوف علیکم واثنا**
تر نیست بر آنچه فرستاده اند **و لا انتم** و ایشان اند و بکنند شوند
بر آنکه از عجب گذشته اند **یا ایها الذین امنوا** که در کمال **انفقوا الله**
بفرستاده از عذاب خدا **و اتوا** و دست بدارید باقی **من الربوا** آنچه مانده است
از ربوا **انکم** که مستند شما با و در اندکان و در دست ربوا را بفرستاد
تقوی و بنهر بخور و مخور می ربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول الله صلی
و فرستاد که بفرستد ربوا حضور داد و بنهر بفرستاد که ربوا ایشان را
نابت باشد و ربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربوا
از بنهر بخور کار ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد آوردند گفتند ما چه
کس نیم هر ربوا از همه مردمان وضع کردند و مانوس بدان بکار رفتاریم پس
قصه خود را بعضی عشار بنبراسد هر جا که بود رسانیدند و او صورت
ماجرای ایشان بجناب نبوت پیاده نوشته این آیه نازل شد هر دوی از
ربوا بدید **و فانکم** اگر نکنید و بقید ربوا اگر ننمایید **فانکم**
پس گاه کنید که بکار او مانوس باشید **و انکم** بجناب کردن **من الربوا**

از خدا و رسول او و محض قان و نخواستند از اذن **بغیر حکم** پس **بغیر حکم** از
کنند آگاه باشند و باید در لائق بدیجرب خدا را نشانی است و تجرب رسول او
در شهادت اوست **و ان تبتم** و اگر توبه کنید از کفر پس **بغیر حکم** پس **بغیر حکم** است
و ان تبتم سر و لبها شما **لا تظلمون** نه شما ظلم کنید بر دیوین و زیاده از آن
اما طلبید **لا تظلمون** و نه شما ظلم کنید و از سر ما به پیش رو بکا هند بعد از رسول
این آیه نیز می گفتند ما اطاعت حکم خدا و رسول او نیست و از خود گذشتند و
راضی شدند و نه بخیره از غایت تنگدستی تا او را که شمار فعلت خواستند
بنوعی در تحویلان تجلی نمودند از امهات و جلیلان میگفتند **و ان تبتم**
و اگر واقع شود و غیر خداوند و ثواب و نفس **بغیر حکم** و نفس شبه
فقطرة پس حکم آن مهلت دادی است **الی یسرة** تا وقت تو نکر و است
و ان تبتم و اگر صدقه و بید بقرض نفس **بغیر حکم** بهتر است شما **لا تظلمون**
اگر دانید شما را آنچه خدا میفرماید بر نفس صلاح در جهان و مستکلف شجاع جاودا
و اتقوا يوما و بترسد از عذاب روزی که همه بر شما **بغیر حکم** باز گردین شود **فیه**
در آن روز **الی الله** بحساب خدا یا جزا هر مقدار کردی بود از ثواب و عذاب
تتم تعقی پس تمام دادی شود **کل نفس** بر نفس **اما کسب** جز آنچه عمل کرده
از نیک و بد **و تبتم** و ایشان **بغیر حکم** باز گردیدگان بود **لا تظلمون** ستم کردن
نه شوند **یا ایها الذین امنوا** ارجاعت کردیگان **اذا انزلنا ینتم** چون به شما رسید
با یکدیگر **ببین** بوا و **بغیر حکم** بید از حقوق و شرع بدل در آن و نیز **الی**
اجل **استی** تا وقتی که نام برود و معلوم بوقیت و شعور **فاکتبوه** پس بنویسید آنرا
در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم عین و مبلغ حق و مقدار از عذاب و وقت
چون بدان کنید **لیکتاب** و باید بنویسد آن و تحقیق **ببین** میان شما **کتاب**

بجمله بدو را ستر بخت کم و زیاد کند و از اجابت ملک **و لا یاب**
بدو سر باز نهد **و لا یمنع** هیچ نویسنده ننکیر کتاب بعد از تفرات که عموم میکنند
و این کتاب بقول فرض کفایت و بر و است فرض بعین بشرط فراج کتاب و بقول
النسب فرضی بوده و منسوخ شد بقوله و لا یضار کتاب و گفته اند منسوخ است
اول آن باشد و اما بکنند کتاب چنین آنها میکنند **ان یکتب** آنکه بنویسد و
معامله را **و لا یمنع** آنکه همچنانکه بیاورند و از خدایا بعرض آن نوع اشخاص
واقع شد **فلیکتب** پس باید بنویسد **و لا یمنع** و باید در استلک کند بر کتاب **الذی**
علیه الحق آنکس بر ویست و نیز و زبان خود او را کند **و لا یمنع** و باید در تیرسد
اعلا کنند از خدا **و لا یمنع** هر چه در کار است **و لا یمنع** و کم نکند در وقت اقرار
منه **و لا یمنع** از آن حق در بر ویست چیزی را **فان کان** پس اگر با **الذی علی** **علیه الحق**
آنکس بر ویست حق را بعرض فرموده است **فلیکتب** **و لا یمنع** و باید در تیرسد
غیر رشید چون مجانی و مردم مهور **و لا یمنع** یا عاجز را توان چون بود که
خود را یا میر نکند **و لا یمنع** **و لا یمنع** آنکه مطلقا توانا تر نرود و نمیدانند **و لا یمنع**
آنکه اعلا کنند **و لا یمنع** او که بدیونست بجهت آنکه از حسن باشی یا بواسطه ضرورت
در زبانش پدید آید یا آنکه بران لغت در متعارف قوم است و اما بنود **و لا یمنع**
پس باید در اعلا آن حق کند **و لا یمنع** و یک بر از نهاده گذشت بعرض مقوله امراد
و این فیم است مرطوف و مجنون را و و کید و ترجم غیر مستطیع را باید در و او را کند
و لا یمنع بر است و انصاف بعرض ایت و کم اعلا کنند **و لا یمنع** و کواه کرد
بر صانع **و لا یمنع** و کواه **و لا یمنع** **و لا یمنع** از مردمان شما بعرض همانان بالغ
از او **و لا یمنع** پس اگر اینهم کواه نباشند **و لا یمنع** و در و بعین
حق نیست که هر مرد کواه شود **و لا یمنع** پس **و لا یمنع** **و لا یمنع** کواه

اصول

و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون در این است
اینچنین که گفتند بر تقدیر است که بعضی افعال مجهول باشد پس اگر معلوم کنند
منطق قسالت با در هر کتابی که میخوانند که در وقت درستی بنویسند و از
خیانت کتابت احتراز کنند و گواه نیز محال شهادت کند و از راستی و درستی
و گواه بر نوشتن بوقت طلب و یا روزگرو **و ان تفعلوا** و اگر کنید از معاملات
بهر روزم که از اضرار کتابت و شهادت **فانه** پس آن فعل منتهی **فوق** و **فوق** نام و یا باشد
لا توفی بشا و **انقول الله** و همه شما برسد و فرمان خدا را خلاف نکنید و **تعلیم الله**
و این امروز خدا شما را مصالح و منبر و دنیا و آخر **و الله اعلم** و خدا بهیچ چیز **و ان**
و ان و اگر باشد شما **علی** و در هر حال که میخواهید است **و ان** و **و ان** و **و ان**
ثبت حقوق کند یا بنویسند یا نه و از و او که خدا یافته نه شود **و ان** و **و ان** و **و ان**
باشد که روایت و قبض کردن شده و فراموش **فان** پس اگر این دارد و **و ان**
بجز از شما خبر را و دل چنانست و جمع دارد **فلیتو** پس باید او **و ان** و **و ان**
این داشته شده است یعنی **و ان** و او را و **و ان** و **و ان** و **و ان**
بجز از خدا **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان**
در پیشدین از کفایت که **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان**
در اینکه بزه مند و گناهکار است **فلیتو** و او را و **و ان** و **و ان** و **و ان**
و این که تمام شهادت را چه **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان**
ظاهر **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان**
و ان **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان**
از این **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان**
و ان **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان** و **و ان**

و نفقه نماز و نماز است از هر یک و نیز ^{در خطه} یا پنهان است از دیگر
شمار میکند خدا شمار را به غیر یا به غیر شمار را از آن تا و انهم و نماز و نماز
اوست آوردن اند که حق سبحانه تعالی روز قیامت اعمال بنده را تمام بروز حساب
آورد از لغت زبان و کردار اعضا و اندیشه دل ^{فی غیر} پس بیاورد بعد از آن
احصاء ^{من و ثواب} مر آنکس را که خواهد فضل و ^{و یغنی} ثواب و عذاب که
بر او خواهد بعد ^{و الله علی کل شیء} و خدا بر همه چیز از غفران و تعذیب ^{قدر}
تواناست بعضی برانند این آیه بآنکه لا یكلف الله نفق الا وسعها من حیث
و جمع کند محکم است زیرا که قول اصح نزد اولیای اله است در نسخ بر اتمام
متعرض میشود نه بر اخبار و این آیه خبر است پس منسخ نه شود و نزول آیه
لا یكلف الله نفق بعد از این آیه بر آنست تا دانند که مواخذه و خطره نخواهد بود
زیرا که در نسخ نیست آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام از آن
در مضمون این مثاکم گشته بطلاقت شدند و از صدیق و فاروق و عمار بن
جباب و بعضی اعیان انصار رضی الله عنهم نمودند که بجا داشت حضرت صالح
رفته صورت حال موقف حضرت در رسید ایشان بجنب نبوت آمده گفتند
یا رسول الله کلفنا و العمل بالانطق به ما لا یكلف کار کردند طاعت
نداریم حضرت را الهیست نمود در آن چه چیز و کدام عمل است گفتند یا رسول
الله غفان و لها و فیضه اقتدار و زمام اندیشها و در نتیجه اختیار است اختیار
خیال معاصر و دل ما را افتد و فکر مناسیه و در خاطر ما خطره که کند
و ما از آن گروه میداریم و از فقه بعضی از ارباب و حق سبحانه میفرماید که
بجای سبک به الله که ما را بدانی بگرد کار و نمودار شود و بیچگونگی از جمله آن بیرون
نیاید پس تمام جملات الهیست و منم و نمودار کردیم همان میگویند که بنابر اصل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و گویند که اسناد اهل کتاب از سنی چنین از وی گفته اند خوانده گفت و باد بود

از حق خوانده گفت شاید که از طریق تصدی محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخفی شده بدین مادی
حق است و مناسبت ازین که گاهی داده اند و گاهی در میان یکدیگر روی از اهل کتاب بیفتد

ان در آورده اند که گفته شده **لَا يَهْدِي اللَّهُ الْكَاذِبِينَ** ایمان را بدین می آرد که کسی **بِأَلْفِ بَيِّنَةٍ** بدان
أَنْزَلَ عَلَى الْكَافِرِينَ الْكِتَابَ از او فرستاده بر ایشان یعنی قرآن و **وَجَعَلَ الْكُفْرَ بِلِلَّهِ** بزرگوار

وَالْكَفْرَ بِالْأَنْبِيَاءِ و کافر شوند در آخر روز و آنکه کنند بدان خبر که در اول روز از او
آورده اند **لَا يَهْدِي اللَّهُ الْكَاذِبِينَ** ایمان را بدین می آرد که کسی **بِأَلْفِ بَيِّنَةٍ** بدان

از دین خود و چون غیر یار و دیدند در رزق ایشان ظاهر شد و هر چه در دست
گذاشته اند **وَالْكَافِرِينَ** او تصدیق کند **لَا يَهْدِي اللَّهُ الْكَاذِبِينَ** مگر آنکه کسی بدین کند

دین شمارا که هر دست **قُلْ إِنْ أَهْبَطْتُ** میگویند که از آید رستگار شود
حق **هَدَى اللَّهُ** دین خدا است یعنی اسلام این جمله معصومه بود در میان سخن بود

و در قول ایشان **لَا يَهْدِي اللَّهُ الْكَاذِبِينَ** در سلفند بعد از آنکه هر چند میان خود را بیاورد
بدانید که **لَا يَهْدِي اللَّهُ الْكَاذِبِينَ** که او را داشته است که **أَنْزَلَ عَلَى الْكَافِرِينَ** مانده

را داده اند از علم و فضل و حکمت **وَأَمَّا جَعَلَهُمْ** و آفرید از هر چه بود که بداند که بداند
همانکه **جَعَلَهُمْ** هر یک بر در کار شمار است هر است و جهت شمار بود

است در روشن تر **قُلْ إِنْ أَهْبَطْتُ** میگویند که درستی که در تری و تری با او بود و علم
گفت **يَهْدِي اللَّهُ** بدست توفیق خداوند است **يُؤْتِي مَنْ يَشَاءُ** میدهد

از هر چه خواهد **وَاللَّهُ** و خدا بسیار رحمت است **عَلِيمٌ** و آگاه باطن و بیرون
عطا و فضل **مَنْ يَشَاءُ** خاص میگردانند **يَهْدِي اللَّهُ** یا سلام یا یقین یا نبوت **مَنْ يَشَاءُ**

هر که خواهد و همه اینها را استحقاق آن دارد **وَاللَّهُ** و خدا بسیار رحمت است و عطا
خداوند فضل بر است **وَمَنْ يَشَاءُ** اهل کتاب و آن اهل کتاب

يَهْدِي اللَّهُ یا سلام یا یقین یا نبوت **مَنْ يَشَاءُ**

[illegible]

[illegible]

در حبس از من زنده که ما به یوم ربانی آمده الله و در این فصل است و در بیان این
بیان کرد اندک هم بر کوفتن زنده و در کمال اول یعنی نفی نشد و حدیث بر
منافات نفس زنده کرده و روی خود را خود یافته و بدوست آورده **بن** در کمال
خود فانی از محراب کربت **بن** نفس معرفت در صفه خدا نشان و در لطافت
آورد که در بیان و نامان شده خدا و در بیان و در راه که خدا قایم الله و فانی از صفات
الله شنیدن این از حق است و کفین این باقی **مل** با خود کوفتن خود از صفات
و الله اعلم و فی سزدانرا خدا بفرست که اگر کند شمار **الله** **و الله اعلم**
اگر از اگر بدو شکستار **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
فی کفین است که یعنی شکرمان که در این رسیدند و بود و نصرت بر این
در بر این **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
و الله اعلم **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
را و اورد اخذ شقایق تابع انسان از ان شقایق اعظم است که حق است از همه معجزات
ستاده و بشما و تم بشما همان که بدو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مصون منشیان است **بن**
و الله اعلم **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
یعنی بایست بشما **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
یا و در آنده بران خبر بر آید ما شماست که کتاب بکفت **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
ایمان آورد بوی **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
و الا باطن صفات او و نفوت او و اتم خود را بیاوردی او زمانه **قال** کفت
خدا را از این **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
و الله اعلم **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**
بدو فکند **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم** **که** **بن** **و الله اعلم**

قال يا محمد قد خدوا الله يعني برافرا بعض ما يكره
بر او را بنام او **يا محمد** و سزا خدا را هم به نام او **يا محمد** اگر که الله
نمی داند پس هر که را در دوا و امر و نهی خدا ایمان بدین رسول و فرستاده
نشد **يا محمد** پس این مسدود ایمان **يا محمد** پس آن گروه مردمان
يا محمد ایشان بیرون رفته اند از دایره ایمان یا از مقام مسدود ایمان
بعضی در حق الله و محمد و این است **يا محمد** بعضی در حق بعضی از انبیا
گشتن بخود و حق می بینند و دیگر را **يا محمد** و عاقلان را خدا را **يا محمد** و اگر در دنیا و آخرت
می بینند در ایمان است **يا محمد** و هر که در زمین است **يا محمد** و در آخرت
بعضی از خواند در آنی سر بر خط او باید نهاد و گفته اند آن ستمانی زمان برادر از غیبت
و آن زمین بعضی از طبع و محبت کریمت انبیا و اعدای تقیین بطبع است و ادوات که
يا محمد و بعضی او را که در آینده محبت های طالبان و ای کاران و خدا
بقیت خوانند بعضی همه آن ستمانی در زمین بدو رجوع خوانند که **يا محمد** و ای محمد
اوردم ما **يا محمد** بعد از آن است در ذات و بی حس و صفات و **يا محمد**
و کردیم با خود و نشاودند بر ما این قرآن **يا محمد** و آنچه نازل کردند از علی
يا محمد و این است که بعضی از انبیا را بر اسم خود در بر و دیگران از کتاب
ایشان همان صحیفه را بر اسم خود و ایشان در کتاب است که در روز **يا محمد**
و آنچه داده اند موسی که از پرستش **يا محمد** و بعضی را انجیل است **يا محمد** و آنچه
نامه دادند معمران در را چون شمشیر او را پس داد و حقوق و تسبیح است بر آن
نازل شده بودند **يا محمد** از هر دو کتاب ایشان **يا محمد** و بعضی از انبیا را که
که در میان کما از ایشان بعضی همه از این که می بیند بعضی در حق بعضی از انبیا
نصاری که **يا محمد** با هر خداوند که در دنیا و آخرت

[illegible]

و به بگرام از اسلام خویش مدینه فرستادند و مدائن را در میان اختلاف و افتاد
 جمعی با میان ایشان قایل بودند و بعضی متفاوت ایشان حکم میفرمودند و آیه آمد که
فما لكم پس چیست شمارا فی التنازعین در کار میافغان که میفرمودند آیه میفرمود
 فرقه و جمعی بر آنند که بعضی مهاجران بنا خوشی موای مدینه را بهمانه ساخته
 از حضرت رسالت صلعم اجازت اقامت میدادند و نمودند و از مدینه میبردند و
 بمکه گمان که بپوشند و صحابه را در اسلام ایشان ترور میدادند آیه آمد که
 شد که شما را در دهشید و بر کفر ایشان اتفاق میکنند **و حال**
 آنست که خدا در کرده ایشان را حکم کفر از قتل و بسی **یا ایها الذین** عمل کردند و
 روی از زمینان بر تافت رجوع بکافران نمودند **ایمان** ایما میجو امید
شده آنکه راه نمایند **من اهل الله** آنرا که همراه خست خدا و **من الله**
 بر کار همراه کردند خدا **اخرن محمد** پس نیایی **و انما** و او را را می حق و **و انما**
 میدارند این بر ششکان از زمین **و انما** آنکه شما کافر شوید **و انما** همچنانکه
 ایشان کافر شدند **و انما** پس تا یحسید برای یکدیگر در صلوات
فما محمد و انما پس فیکسیر **منهم اولیاء** از ایشان در دوستان **و انما** و اما و فی
 که ایمان آرند و تحقق شود ایمان ایشان بآنکه محبت کنند **و انما** در راه
 رضای خدا میجوی خالی از غرض و ریافان **و انما** پس اگر اعراس کنند از ایمان و
 محبت **فما محمد و انما** پس یکدیگر را از او سیر کنید **و انما** و یکشاید ایشان را **و انما**
و انما و هر جا که یابید در محل و دم **و انما** و یکدیگر را از ایشان **و انما** و دوستداری **و انما**
 دنیا بری و بدد کاری بلکه ایشان را بکیرید و بغفل آرید **و انما** مگر آنرا که **و انما**
 پیوند کنید و پناه برند **و انما** میزد که واقع شده **و انما** میان شما **و انما**
 و ایشان جهان و آن قید فراموشند یا منی بر اینی است که پیغمبر صلعم

[illegible]

آثار الفتح و انوار الشرح اصف وجه اوله که در وصف
 قدس مبین مصنف کشته نظر اسرار طریق و طبع معجز شود و درین خانه
 است که صاحب این کتاب بر مظلوم و کشته لال میکند و مقام ابراهیم که مقام
 کار این کتاب است بسیار قدس سر زده که مقام ابراهیم غلبت است که بر این
 در آید از همه مقام این که در و در آمدن حکم صورت آمانت ارفع نفس و دل
 در هر حکم معنی واسطه انبی شده از غیر مطبعت و دست و عمارت شایع الی این
 زیادت است به بیستم از بیانی که در هر یک از این طاعت ندانم و در هر یک از این
 علی التماس بر مردمان حج البیت قصد حایقه می استماع هر که توانای
 دارد الله بویا است سید راه و دستاورد بقول امام شافعی رخ زاده
 در احکام و سخن امام مالک تحت بدلی قدرت بر شکی که بر اذان حاصل
 شود و امام اعظم مجموع را در هر دو صحت استقامت گوید و این طریقت بر سر طاعت
 و من کفر و هر که برود و در هیچ فات الله پس بدستی به خدا شایع می شود
 بی خدایت از همه عالمان قل یا اهل الکتاب بویا ای کتاب لم تقرؤ
 می شنید با غیر و در حاجت الله با مانی به خدا در و در حج فرستاده و الله
 سید و خدا مطلع و گواه است علی ما تقرؤن برای شما می کند ارکان حق حق
 بابت ربانی قل یا اهل الکتاب بویا ای اهل تورات لم تقرؤن چرا می شنید
 عن رسول الله در راه خدا که درین اسلام است وضع میکند می استماع هر که
 بخدا و دینی حق را قبول کرده بر او عمارت بر سر و در تقار و که بود اوقات و این
 منی اندیش و تقوا من طلبه مرا ایان راه است عو جایی و از طرف خود را
 سبقت در دین شایع است یعنی این سخن که منافقت او می کند آن ملک
 و نصف بر صفت او را بر وجهی که گرفت داده بود و بدلیل سلیم می کند حق می

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وادی

۱۲۹

رو به یعنی آمده تا به خوف از عیب و نقص
و نرسیده باشند **و ما یفعلون** و از عیب و نقص
نیست و استخوان است یعنی نقصان و ثواب اعمال شما که از عیب و نقص
مران گفته جان من و فدا و آب را سگر میگوید فی و کما که میگویم سگر و احض و
یعنی آنچه میکند اندک فایده و برای زودان مسافرت عمل آن ضایع خواهد شد
و آنست **بالتقین** باحوال هر سرکاران **و ان الذین یؤدبون** و است
عمران و محمد صلعم و ان که بدین شرف و اصحاب او و بدین **و ان الذین یؤدبون** و است
انما انکم مالدان کن در شرف میزند عمار خود را بنور شرف میزند از ازل
و در مردان ایشان که با عانت و ادا و این مستطابند **و ان الذین یؤدبون** و است
حیران را و این **و ان الذین یؤدبون** و است
در ان انش جاوید ماند که **و ان الذین یؤدبون** و است
و اصحاب او را در ضرب احدی خرج سگر که میگوید با اصرار است سرکاران و رسید به بیان
خود با نفقه ساقان بر او و سعه **و ان الذین یؤدبون** و است
بما و است **و ان الذین یؤدبون** و است
و نم در کثرت و صفای **و ان الذین یؤدبون** و است
س لاک و نادر و اودان با و سر و گفت ایشان **و ان الذین یؤدبون** و است
در ارمغان جاوید شدن نزد عات ایشان **و ان الذین یؤدبون** و است
نفسا و خود **و ان الذین یؤدبون** و است
گفت که خوشی را که سگر و امان را که نفقه سگر و نذر نبوت خود و عدم انتفاع بدان
گفت را و سرمانده و در شفقت از ان بپس نرسد و گفته اند مثل اتفاق با سید و
در لاک ایشان چون مثل ریح میگذشت و در ملک و عزت **و ان الذین یؤدبون** و است

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

مؤمنان که اینها را میسر نمایند صحت از آنها بیامانان و دینی
که بود و دل به لب لبابت و ایت با معنی وضع با قرب جوار و نام و در
تو ای که مؤمنان را از منتهی ایتان در به جگانه برزگداشت نشود
تفسیر کند و بداند که شما **خدا** از روی تهای **دوست** دارند و
در آن کتب از روح و وقت **قد بدلت القضا** و تحقیق بکار آمده است
که علامت ربوت **می افوا هم** از دنیا ایتان یعنی از حقان در بر دین ایتان
پس و بوسند و در کس بیوب سلمان بود و ایتان بکس به محض ایتان
شما ایتان میگفت **و ما کفنی صدور هم** و این بیان بیار و دله ایتان از خدا
و لغضار **البر** بر کسرت دستار تو نیز زبان مراند **قد نبیا** مرا بر بیان کردیم
لله الا ان مرا ای شما ایها در آن از هم مولات ایشان و معاو له بیکان
انکم اگر سید شما که در وی الغف **تقولون** فعل کنید و در بایستد مراعی
در دینان جلد اند و کفان فرزد و سیمان نهانی اند **ما** سیدت مر خطا یاران را
دم دوستی نروند **انتم** بقرت **اوله** و تحفیر و معنی است در آگاه بشد شما امدی
کاران که حاکمان طرح دوستی افکنند بدین بیان خط سیک برین وجه که
شما و منید اید اینها را اید و اید که برین جری مرستد **انهم** و **اوله**
دانشان دوست نمودارند شما را و دوستند به برین جری که بقرت
تومنون و شما ایمان دارید **بالله** **کل** به کتبها را الهی و ایشان معنی را بقرت
و اوله که در هر که شما رسید **قالوا** **انما** گفتند ما نیز ایمان را و دیدیم که مثل شما **قالوا**
اعلمو و چون بیکدیگر گفتند **انما** **سعد** و سیدند **علکم الله** که در هر
شما را بقرت **انهم** **الفی** از عایشه و کسید **ما** **قل** **سواء** **ببینهم** **مولى**

تو ای محمد ای یار من با هم در بخشش خود امر تو پیش است
ما صلی الله علیه و آله و سلم اگر بخشش دو روز است
که مناسبت در دل داریم و روز شمار می گذرانیم
در وقت رک **اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ** بدرستی که خدا داناست
ست **اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ** بدان علما که در دل هست
مطلع بر آن کینا که در سینما شماست میبخت
برانند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه بود
خود را فرمود صلوات الله علیه و سلم که بهلاک
الین دعا کن پس معنی آیت که خدا بخیر اند
شمارا در همان خشم و کینه و حسد و بر شک
که را دید **تَعْلَمُ** برای از حسد بوسه غم گین
که جز مرگت نخواهد داد تسکین **وَ اِنَّ تَعْلَمُ**
و اگر برسد بر شما نصی و غمی چنانچه در حب
پدر بود **تَعْلَمُ** دل تنگ گرداند ایشان
و بد حال باشد **وَ اِنَّ تَعْلَمُ** و اگر برسد
بشما **تَعْلَمُ** غمی دانی چنانچه در حب احد واقع
شد **تَعْلَمُ** خداوند و فرستاد شوند بدان
و این علامت کمال عداوت است که بگویم کسی شادمان
و بی غمی غناک کردند **وَ اِنَّ تَعْلَمُ** و اگر
شما ای مومنان صبر کنید بر جفا و یهود و یا
ابر کید منافقان یا بر اعدا کفار **وَ اِنَّ تَعْلَمُ** و بر خیزند

لازمی است که خدا را **تکبیر** زیان نکند و شهادت را
نکند **نم** **شهادت** بگوید ایشان هیچ چیز
نکند بدرستی که خدا را **تکبیر** بآنچه شما می
از صبر و تقوی **مختص** رسیده است و احاطه
کنند بمسلم **و از حد** و یاد کن ای محمد
چون باداد و بیرون شدی **من الملک** از
مشرق عایشه رضی که اهل تست بقول بعضی آن روز
آخاب باید بود واضح و آشهر آن روز احد
ست و آن هفتم ثوال **سنة ثلث** من الهجرة
بوده آورده اند که ابوسفیان شکری از احبار عرب
فراسم آورده و توجه مدینه شده باست هزار
سوار و پیاده که مقصد زره پوشش و دولت
سپ با ایشان بود و بجای احد فرود آمد و
حضرت رسالت صلعم میخواست که در مدینه
توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله کند جمعی
دلیران صحابه که در حرب بدر حاضر بودند در باب
خروج مبالغه کردند و حضرت باز را کس از
مجاور و انصار بقتال ایشان توجه فرمود و دید
انتشار طریق عبد الله ابن سلول با سینه کسری شافعی
بشت بر شک اسلام آورده مراجعت نموده و مجاهد
روی نموده و سید عالم صلی الله علیه و سلم

با قصد لطف و در برابر و اسمن طوف جبر است
 کوه احد را در قفا و عین و بر یک کذا است و در
 آنجا خیمه آورده و عبد الله بن جبر را
 بجای خود تیر انداز در رخه که بر طرف کوه احد
 بود مقرر فرمود و بتوقف در آن منزل و محافظت
 آن بسیار مبالغه نمود و بنفس نفیس خود بتویه
 صفوف عسکرهایون اقدام کرد و این آن
 باند است که جن سبحان فرمود که از منزل خود
 بیرون آید **بقره المؤمنین** میا ختی و میا
 کردی بجهت مومنان **مقامه** جاها استاد
مقامه برای کارزار و آن چنان بود که همه
 لشکر بزمیر بن عوام نازد کرده و میره بمقداد
 ابودداد و قلب را بپره سپرد و علی را
 بملازمت خود تین فرمود **والله مستبج** و خدا
 بشنواست قو لهاد شما را که در باب فرج
 از مدینه بود و قوت در آن می گفت **عسکرم**
 و انما است بینهار شما و بعلم قدیم دانه
 بولاد **مستف** چون قصد کردند **ملا یقنار منکم**
 و اولی خود بزمین شما که مسلمانند بنویسند و بنویسند
 عسکرم از خروج **ملا** **تفکرا** آنکه هر دلی کنند باز
 کردند بویستی مکه این **ملا** **تفکرا** **ملا** **تفکرا** **ملا**

و از جا بپست یعنی چنان که بر زمین و با نی که زمین و جلال
 خدای **و ایستایا** بایر و بکشد از این همه کرده بود **و ایستایا**
 بر خدای بغیر او **قلینو کل النون** باید که تو کل کند
 بر منان تا ایستایا نصرت دهد **و ایستایا نصرت**
 و بدی رستی که نصرت داد خدا شمارا **ایستایا** بعضی
 که آنرا بدر گویند و آن جا بیت منسوب به پدر بن
 الیه **و ایستایا** و حال آنکه بودید شمار خوار در
 چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید ایشان
 از حرب شما حسالتی نداشتند **فألقوا النون** پس
 بشیر سید از خدا و بکثرت مشرکان و باز گشتن
 منافقان بد دل شوید **فعلکم رشک و ذن** شیره
 تو مینویس یا بید و شکر گویند تا نصرت و نصرت بر
 شما زیاده گردد پس از نصرت مومنان در
 حرب بدر خبر میدید و میگوید که یاد کن **ان النون**
 چون میگفتی **تو النون** مرادید که از آنکه در مانده بود
النون ای کفایت نمیکند و پسندیده نیست
 شمارا **ان یذکم رشکم** آنکه مددکاری کند بر او
 و کار شما شمارا **بنتا شیه الا صفت من الملك**
 است هزار سوار از نصرت دشمنان **بنتا شیه** از نصرت
 از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعده نزول این است
 هزار فرشته و بر تو فریاد بوده بشرط صبر و استقامت

۱۴۲

چای میفرمایند این ایچا است بعد از آن یعنی در کای
علاوه بر آن اگر صبر کنید در جنگ دشمن و تنه
بهریز از مخالفت چون بعد که در باب حرب گوید
و بعد از آن صبح آنست که خدای رسول در بدر از حق بجای
نمود طلبید و خدا تعالی فرشتگان فرستاد اول
هزار فرشته پس از آن است هزار رسید و
آخر پنج هزار جای فرمود **و یا تو کلمه** و بیایند
شمار دشمنان شما **من فوزیم** از دشمنانی که
ایشان است یابو فر بیایند و صبح در ملک
نکند **یا ایمنه کلمه** اینست که مدد میکند شمار را **و کلمه**
آنرا که کار شما **بسم الله** پنج هزار سوار **من**
انما از فرشتگان **مؤمنان** نشان کنند
کان و سپاه خود را و این عادت مستر
است در میان مبارزان که روز حرب
بجاست بر خود یا بر سپاه خود بنویزند
علامه که در آن روز بود که صوف سرخ برپانی
و از تاب است بودند یا خود را نشان کرده
بودند بجا نهاد سفید طر از آن میان دو کتف
نمایان داشته **و لا یقول الله** و نگردانید خدا آنرا
امر و طایفه از آن یاقین **و لا یقول الله** و نگردانید خدا آنرا
فرستاد و در میان فرمود **و لا یقول الله**

برج

و برای آن تا به ما می رسد **مَنْ يَرْجُوا يَتَّخِذْ لِنَفْسِهِ** و اینست یا زنی در آید **وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ**
 که از نزد یک خدا **الَّذِينَ يَتَّقُونَ** غایبی که مغلوب نشوند
 حکیمی و انانی که لغت و خذلان و معصنا
 حلت او شد **لِيَقْلَعَنَّ** قلع به یضرم دارد یعنی در حرب
 بدر شمار لغت داد تا بهر و نیست کرد اند **وَالَّذِينَ**
 گروهی بزرگان شما **مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا** از آنکه کافران
 یا در هم شکند رکنی از ایشان و در آن و اوقه
 فی الواقع شکستی عظیم نصا دید قریش رسید که
 هفتاد کس کشتند و هفتاد تن اسیر کردند
بَلَقْتُمْ آنکه خوار و نکو ساز کرد اند ایشان را **وَالَّذِينَ**
 پس باز کردند و بهر میت شوند **خَائِبِينَ** در حالتیکه نبی
 بهره کردند و تا امیدگان باشند اگر قصد بدر در میان
 حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع گشت میان
 صبر و شکر چه کی ازین دو قصد مثل رفیع و غنیست و بران شد باید و دیگری بجهت
 و در میت و در آن صبر شد و در حربه اجمالا بران و چه که بعد از تنویر صفین بحار قبیل
 نمودند و علم در آن قریش کی از می دیگری کشته شدند و لشکر که رویزیت نهاد
 و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نبرد غارت کردند و حاجت
 اندازی که بجا فطرت رخنه کوه قلع بر ایشان و اشیاء با آنکه بفرستادند
 بودند که اگر غلبه می نمود بهر شما ازین موضع بجای می گذرید و در ایشان
 باوید و ما را از غنایم بفرستید که گاه که در مدینه آنکه عبد الله بن جبریل و

سید
 کردن غنی
 که در آنجا غارت
 نهاده

اینک که در حدیث آمده است که پیغمبر این را از کافران و منافقان می شنید
 و آنکه که در حدیث آمده است که پیغمبر این را از کافران و منافقان می شنید
 خود را در آن روز متوجه احد غنیمت گشتند است مخالفت قرآن
 پیغمبر در لشکر اسلام رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل عریضت
 داشتند چون کوفه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعتی
 کفار بر سر محمد بن حیره تاخت و دلاورایا بدان اشش بقتل آوردند و قتل
 لشکر اسلام در آمدند و قیف فرست منعکس شد و قهر ظفر کفار بر نیکان ایشان
 رسیده باز گشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بود دایره دار
 بشان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی با بعضی از اصحاب شربت
 شهادت چشیدند و بر حق دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت
 حضرت رسالت صلعم جان کمر دار بر میان بسته القصد بهم بدان انجامید
 که بسنگ بکوران در شاموار در درج محل آبدار رسید منچار از روزه
 شد بود و عیش و سرور خشنده سنگ از سنگ محل خشنده چون
 در پیشان رضیون سنگ آید سنگ در دم عقیق رنگ آید و حضرت
 در میان گشتگان افتاد و بعد و جمعی از صحابه بجانب شهاب حرکت
 و کما در آن باز گشتند و بیک نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود
 حمزه رضی و منکر کردن او با بعضی دیگر از گشتگان وقوف یافت و خاطر
 بسیار گشخت و غمور کرد که نیز نفرین بر عوف حال اهل ضلالت افکنده از بارگاه
 جلالت این آت ازین اجلال نیست که **لک** نیست ترا **لا اله الا الله**
 که **لا اله الا الله** چنانکه می خواند و می شنید و می شنید و می شنید
 بر توبت **لا اله الا الله** که **لا اله الا الله** چنانکه می خواند و می شنید و می شنید و می شنید

۱۲۱

که آنکه خداوند و در این ترا و قوی نیست که در برای الهی است به با تو به محو
 بر تقطع و معنی چنین است که خداوند در شمار یکی با هر چه بدست
 شود در کن دولت این بقول خداوند و قریش با هر چه است و در کن
 اسلام یا آنکه توبه در این ترا چون مسلمان شوند **و آیه میسر** پس در
 که این ترا چون مسلمان ستم کار اند که وضع عبادت است در هر
 این **فانهم ظالمون** یا عذاب کند این ترا چون بر کفر خود مصر باشند
و الله و هر خدای است **ما فی الشرایع** آنچه در آسمانهاست **و ما فی الارض**
 و آنچه در زمینهاست **لنعمز لمن یشاء** بیاورد هر که خواهد **و الله** و در
 و عذاب کند هر که خواهد **و الله** و خدا آمرزنده است و درستان خود را
رجیم مهربانت بر بندگان خود **یا ایها الذین امنوا** ای گروه کرده کردگان
لا تأکلوا الریبا بخورید مال را بپورا **اصنافا مضاعفا** افزود و توبه گوید اند
 اصناف در در ایم است و مضاعف در اجل و ربوای افزود و ماله که
 بر مال بدین مستغرق میشد **و اتقوا الله** و بترسید از خدا در آنچه نسی
 کرده است **لعلکم تفلحون** که شمار ستکار کردید **و اتقوا الله** و بترسید از
 آتش یعنی بر غیر کنید از عملی که رساند شمار آتاش **الشیء ان الشیء** که است
 آماده کرده شده است **الکافرون** که کافران را و غیر این ترا بالذات یا
 از برای کفار اصل است و بالوض برای عاصیان تبه کاران یا کافر
 را نار تغذیه است و مومن را آثار تادیب **و اطعوا الله** و فرمان بر خیزد
 در آنچه حکم کند **و اتقوا الله** و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید **لعلکم تفلحون**
 باشد که شجاعت کرده نمید و در عذاب نیست **و اتقوا الله** و استایب
 با خیر از اسباب آفرینش شب شمار **من یعمل** از هر چه کار اقامت لازم در

ع

که در این حدیث آمده است که هر که در این حدیث است
بگوید اول آن که در این حدیث است
یا چه و یا نه در هر مقام خود آیت اینست که آیت در خلال نشانه اندازند و محققان گویند این
نشانست مقدم کن نیست با مقدم دل است این راه پایی تن میلان نرسد تا جان
نزد قدم بجان نرسد و در بحر الحقایق آورده بشناید درین راه به قدم تقوی
که نزدیک نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم به مقام قرب و جنت
وصال رسیدن محال است **بیت** بگذارد و به خدا پرستی و رو آرزوی خدا پرستی
و جنت و نشانی بعلی که برساند شمار آیه نیست که از روی عطمت **عز صافات آیت**
به نهای آن آسمانست یعنی مانند آسمانها و **الارض** در زمینها صفت عرض نیست
که وجه آنکه وصف طون او در قسم بشه نتیجه و در تفسیر کبر فرموده که اگر **الارض**
از اجزای لایتنجری و موصل گرداند که این طبقات بالا بیدر سطحی باشند
طبقی و احد شوند عرض نیست این مقدار خواهد بود **و اعدت** ماده کرده است چنین
بهشتی و **المتقین** برای بریز کاران از شرک **و الذین یستقیقون** آنانکه نفقه
میکنند **فی السرا** در آسانی و **و القرا** و در سختی مراد بر احوال است چنان
بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی به حال نفقه میکنند و لطف اند
مستحق اند در زندگی و در دیشی یا صحت و مرض یا کرانی و دارزایی
و القرا و فرورزند کانه خشم را با جو و قدرت آورده اند
که کسی نام اعظم راجع طایفه زود نام فرمود که من می توانم که ترا طایفه
زیر یکم از نعمت خودم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت
کنم و من می توانم که در سحر کلاه از جفا نتوانم
و حضرت بنام ولی غلام دهمیستم میشود که بقیاست

اسماء از نزد اعراب از کشتی که بر کوه از طبقات سطحی است

که در صورت برآمدن و در آن وقت که تو بستانم و این را بگویم و اگر
باشد در شفاعت من در روز قیامت تو قدم در شفاعت من نهی
که بزرگوار است بر دلی چشم که برای دایم که کمالی و العافین و عویند کانت
عن الناس از میان کان درم خریدگان یا از کسی برایشان سخی کرده است
و الله و محمد بن حسین و خدا دوست دارد و نگو کاران ترا و من اقام جهان
آلت که نیکوی گفت بجای جمعی که برایشان بد کرده باشند در ریشه آورده است
که روزی حسین بن علی بن باجمعی مهناان بر سر خوان نشسته بود خادم
با کاس آتش گرم مجلس در آمد از غایت دشت پایشان بخاشیه لباط
پیچیده کاس بر سر شاه زاده افتاد و اشک است شمار بر خساره مبارک
ریخت حسین بن علی رض از روی تادیب از راه تغذیه رو نکلیت بران
خادم جارایش و الکالین العیظ حسین فرمود خشم فرمودم خادم
و العافین عن الناس حسین گفت عفو کردم خادم ترا آیت خواند که
یحیی بن حسین جواب داد که از زبان خودت آزاد کردم بر ترا
مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بخردی بمعنی کسی را که بی برادر
بدی دیده و نیکوی کرده اند و العافین معطوفت بر الذین یقفون و مضمون
کلام آنکه متقیان در وظایفه اندکی آنها که بصفت النفاق و حلم و عفو
و احسان موصوف اند و ایم تائب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی شتاب
بهر نفس او افعلا فاحسن چون بگفت کاری ناشایسته او را
یاسم کند بر نفس مبار خود بمباشه است معافی و نیز بوجهی فاحش کردار را
ست و ظلم گفتا ناسود و یا بایر و نمایی هت عاير و لول جمع فاحش و طر خطا
عمده است یا زنا و یا زنا و من او است از مقدساتان چون بطور و معاف و اهل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الآن که فرستاده از ایشان **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد
 بر شش از وی فرستادگان **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد
فصل شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 و بر که باز کرد و بپس باز زد و بارند او را که
 جهاد کنید **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 که جزا دهد خدا **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 و نوشته است خدا این حکم را در لوح محفوظ **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 کرده شده کس شش از آن نمیرد و از آن نیز در کتبی درین آیت تحریر شده
 مسلمات بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در مو که مقاتله با اهل مناد چه بر که
 داند عمر او مقدر و اجل او مقدر است بر آیت دلیر خواهد شد در مبارزت معارک
 و شروع در ممالک نصی علی رض حریز معنی دو بیت فرموده است **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 من الموت افرو **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 لایمنی الحذر **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 که قضایت **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 در روز که و اینست **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 پاداش این جهان **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 ثواب الاخرة **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 بر درشت **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند
 بر وقت جهاد **فصل** شد تا می که بگذشتند اند **فصل** شد تا می که بگذشتند اند

[illegible]

کفار استغلا یافت شمار او را بر زمین خود رجوع باید کرد و حق تعالی می فرماید
 اگر نفرمان منافقان کار کنند **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 سلطانی بکفر باز بند **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 در روز و سراسر ایام در میان دشمنان میبرد **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 یار و دوست دارد و بدکار شماست پس بکفار دوستی کنید و نصرت
 از حق مجوید و **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 باشد که در افکنم **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 بیم را خدا تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه
 علی جیتی ترک قتال گرفته باز گشته و القار عرب در دلهای ایشان بجهت بود
قوله یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 چیزی که نفرستاده است خدا را با شرک آن **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 و جای ایشان آتش دوزخ است **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 دوزخ **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 ظفر آن ظفر شتر و طایر صیر میگردند و تا اگر صیر میگردند مظلوم بودند چون ترک
 صیر کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رض نقل میکند که خدا
 تعالی در بیخ موطنی بنفر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین
 سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدا میگویم که فرمود
 که وعده نصرت من با شماست **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 از روی شتاب **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 ظفر شمار را بود **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت
 و مخالفت کردید در امر حرب **قوله** یا ایها الذین آمنوا علی انفسکم وعلیٰ اهل البیت

و در روز قیامت که ملائکه می آیند و می گویند ای کافر
 ای شیطان و می بیند که از حضرت و عیسی از شما
 کس که می آید طلب یعنی غنیمت و نام بلند آن طایفه بودند که با آن
 و مرکز فرمان میروان بناده بر غارت و اخذ غنیمت اهل بودند
 و آنکه که از شما خواهد استگاری آخرت سعادت شماست این که
 بودند که بر سر بنات قدم در زید نام قتی که شربت شما و چشیدند هم
 شما را باز دشت خدا و وی شما بگردانید **عظیم** از قتل کافران بعید از غلبه
 شما را ایشان **عظیم** تا بیا زما می شمارا یعنی معاد آزما میکان تا غبار فقیه
 صبر شما بر محک یقین آشکار کرد و **و لقد** و درستی که عفو کرد و در کرد
 و الا شما که بشو می مخالفت به شما انکشتند و مناصل نکردانید **و الله ذو فضل**
 و خدا تعالی خداوند فضل و رحمت است **علی المؤمنین** بر کردید کان و از فضل انکه
 شما را تمامی پاک نکرد **و از لقمه** آنکه نام که دور میرفتند در بریت
 یا بیا لای که میگریخت **و الا المؤمنون** و نمی استادند و التفات میکرد علی
 بر هیچ یکی از مردمان یا نمی نگریستند یکی که آن رسول است صلعم **و از رسول**
 و پسر شما را میخواند **و از لقمه** در عقب شما و میگفت ای ای فانی رسول الله
 شما احباب نمیکردید **فاما لکم** پس مکافات کرد خدا شما را **و از لقمه** غمی بعد از غمی
 بگویم جز قتل معرست و غم و در شهادت و جراحت یعنی اصحاب با یکی نرسد
 ای کافر غنیمت این پاداش و از شما را نامنقا شود بعد کردن در شهادت و دیگر
و از لقمه پس نگریست **فاما لکم** بر آنچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت
 و **و از لقمه** و خود بر آنچه بشمار رسیده از قتل و جراحت و **و از لقمه**
 و خدا و الا است باین شما میکند **و از لقمه** پس و فرستاد

بر طاعت **الله** از پس اندوه و کمال است **است** و اگر امری بود که **الله** بخواهد
 که **الله** می پندارد و می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 چنانچه در بیان میگوید که این خواب نیست **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 و طاعت و سعادت **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 را نیز داخل کرده اند و رضای فایده نفاست عوت قوت ایشان بوده و در دفع کمال
 از ایشان **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
الله می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
الله می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 جاویدت را میگوید که مهم می صلوات تمام خواهد رسید **الله** می بخشد و می بخشد
 ایام است را استقامت بر بیل انکار یعنی رانیت **الله** می بخشد و می بخشد
الله می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 این **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 بار آور کار ایشان اختیاری نیست گفتیم از دین بیرون مروید سخی بار
 قبول کردند **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
الله می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 در نفس بار خویش از شکست هلاکت **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
الله می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 از افعال قیود و نیات فاسده این **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
الله می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 بهره و نصیبی یا اگر درین بار **الله** می بخشد و می بخشد **الله** می بخشد و می بخشد
 یعنی انجانبه مقتول نمی کشید و در نهایت باز آمدن یافت **الله** می بخشد و می بخشد

میرود و برای منافقان **فَیْ** و در ظاهر خود و بی خود استید با ما بیرون
میرود و این بیرون آمدن از میان شما لکن در ازل **کَلِمَاتُ اللَّهِ** و
شده است بر ایشان گشته شدن **إِلَى مَنَاجِمِ** بسوی تن کاه خود یا کشته شدن
بسیک وید بر این مومنان که خدا قالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است
میرود و می آید بمبارک حرب مصالح اهل کشته کسب خطای مومنان خدا میزاید
بعد از جان و غمی و غمی که دستند بر می و از کس بر شما فرستاد تا بومده او و آن
باشید **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ** و برای آنکه ظاهر کرده اند **فَیْ** صد و یکم آنچه در سینه شماست از
و دیگر ناپاک و خالص ساخت **لَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ** آنچه در سینه شماست از سینه شماست
وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ و خدا و اناست **فَبَاتِ الْقَدْرَ** بآنجی در سینه شماست از سینه شماست
وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ**
آن در سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ** و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست
خبر این نیست که ایشان را بفرستادند شیطان یا از ایشان طلب فعل کردند و فرمان می داد
وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ**
وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ**
وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ**
کار این **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ** و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ**
مانند آنکه سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ** و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست
خود کشته و مرده بسوی پاسبی **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ** و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست
تجارت و مرده بسوی پاسبی **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ** و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست
وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ**
خودان **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ** و این است که اینک سینه شماست از سینه شماست **وَلَقَدْ کَلِمَاتُ اللَّهِ**

نصف

ج

این کلمه درین قول **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مایه و آنست که آن مخالفت شمارید
 "شماره که با او بنی ملت شدندی **حشره** درین دانه و این **فایده**
 در این آیه **وَاللَّهُ يَخْتِمْ** و خدا زنده میدارد نه خدای دیگر و تدبیر
وَعِيت و او میراند و مقرب **وَاللَّهُ يَخْتِمْ** خدا را آنچه شما میکنید
 ای کردیدگان از صبر و ثبات **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و خدا که اگر شما
 کشته شوید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در جهاد **وَمَنْ يَمْشِ** یا میمیرد در خشنودی خدا بر فراش
لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ بر آینه افزونی از خدا **وَمَنْ يَمْشِ** و خشنودی خدا بر فراش
 بهتر است از آنچه جمع میکند از مال دنیا **حَقِصْ نَفْسَ يَوْمَئِذٍ** میخواند یعنی آموزش
 و بخندیش شما خوشتر از آنچه فراهم می آرند از متاع غرور **وَلَقَدْ نَعَّمْ** و اگر
 بمریدای مومنان یا خشنودی حق **أَوْ قَتَلْتُمْ** یا کشته شوید در کارزار کفار
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بر آینه بسوی خدا که مبود شماست **حَشْرَةً** حشر کرده شوید و وفا
 گفته اند اگر که در یابید شمار ای مخالف کتدگان یا نفس و هوا یا شهید
 گردیدید تنگ ریاضت در طریق طلب لقا پس شمار احشر بانگس خواهد بود که دل و
 جان در راه او بذل کرده آید نه بغیر او و اینجا گفته اند که اذا كان الصبر
 الى الله طلب السيرة الى المدينة **که هر که سجد بر اسم گاه راه من نیست می**
شناسم هر که راه تو بیاورد است **شاید** افسه و صالت **فما رزقنا**
من الله پس خدایش که ترا رسید از حضرت حق **بِإِذْنِ اللَّهِ** **بِإِذْنِ اللَّهِ** **بِإِذْنِ اللَّهِ**
 احد نزل آیه در این وقت بود که حضرت رسالت صلعم بعد از مراجعت این
 از بیت بایشان تغذای تشدید نمود و طلب **وَاللَّهُ يَخْتِمْ** و او را زخم خوشنوی
 نیست آن جماعت رعایت نمود و سبب میفرمود که **وَاللَّهُ يَخْتِمْ** و او را زخم خوشنوی
 تو رحمت من بود **وَاللَّهُ يَخْتِمْ** و او را زخم خوشنوی که **وَاللَّهُ يَخْتِمْ** و او را زخم خوشنوی

و حق تعالی در این میان **بسم الله الرحمن الرحیم** این است که هر کس که بخواهد بر این عهد می کند
از هر دو یک نوبت بخوار و بیدار می باشد **بسم الله الرحمن الرحیم** پس هر کس که از ایشان بخواهد که در این
نوبت **بسم الله الرحمن الرحیم** و آموزشش خواه از من برای برایشان اجمالی بود که او در
لحاظ حقوق من در زمین **بسم الله الرحمن الرحیم** و آموزشش خواه از من و مشورت
با ایشان در کار که از حق تعالی در آن حکم بزم صادر شده کلی بود که شاد و دست
مخصوص بود بلامحاربه و مقاتله و کفار **بسم الله الرحمن الرحیم** پس چون قصد کاری
کردی بعد از مشورت **بسم الله الرحمن الرحیم** پس توکل بر خدا کن شریک و دست
از **بسم الله الرحمن الرحیم** که خدا **بسم الله الرحمن الرحیم** دوست میدارد توکل کند کارهای
که هست که غیر حق نیست **بسم الله الرحمن الرحیم** اگر شمارانصرت دید خدا چنانچه
در حرب بدر واقع شده **بسم الله الرحمن الرحیم** پس نباشد غلبه کنده کان بر شما و این **بسم الله الرحمن الرحیم**
و از فرو گذارد شمارا چنانچه در جنگ احد وقوع یافت **بسم الله الرحمن الرحیم** پس بگو
یار یاری و دشمنان را **بسم الله الرحمن الرحیم** پس از فرو گذارستن او **بسم الله الرحمن الرحیم** و بر کرم خدا
بسم الله الرحمن الرحیم باید که توکل کند بگذرد و از نه کان **بسم الله الرحمن الرحیم** و نباشد
نفس و در و دین و **بسم الله الرحمن الرحیم** و بر من و این **بسم الله الرحمن الرحیم** آنکه خیانت کند در غیبت یعنی اقوام
آن میفرمود در وقت می نمود که بار از غیبت که دست می افتد زیاده از حد صغیر جبریه
این آیه آمد که خیانت میفرست غلام بروایت و گویند از غلام بدیگری باطلت
نکست کم شد و جمعی کلی از روی تفاوت است آنحضرت صلعم آورد آنحضرت قبول نکرد
و فرمود که بعد از تار و قیامت یاری **بسم الله الرحمن الرحیم** پس تمام داده شود دوران در **بسم الله الرحمن الرحیم**
و تنی **بسم الله الرحمن الرحیم** و این آنچه کرده به از خیر و شر **بسم الله الرحمن الرحیم** و ایشان
که در **بسم الله الرحمن الرحیم** و در وقت **بسم الله الرحمن الرحیم** و این که بدو می کند از **بسم الله الرحمن الرحیم**
خدا را و در **بسم الله الرحمن الرحیم** و این که **بسم الله الرحمن الرحیم** باز زد و **بسم الله الرحمن الرحیم**

[illegible]

کویان که خرد دفع قدر میکنند در کشتافش و در هر آن روز که منافقان این حق
مقتادین از ایشان را که سید **داود** **علیه السلام** و میند آرد آنکه صد نیست **فقط**
فی الجنت که سیدند در راه خدا **انما** که ایشان مردگانند این عباس رضی تعالی
کرده که حضرت سالت صلوات صحابه را گفت که چون برادر شما بر احد شهید شد حق سبحانه
جانبها را ایشان را در اجواف مرغان بسز در آورد که در هوا است طراکت کند و در
طوبی استیاء سازند و از جو مهابه فردوس آب بخورند و بوقت سحر احتیاج آبگاه ایشان
قنادیل باشد که در پیای عمرش گویند و ایشان میگویند خداوند که خبر دهد یاران و
برادران نار از زمین دولت که مانیافت ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت
کرد و حق سبحانه برای برای تعویبت حال ایشان شریعت این آیت از زانی فرمود
باید رجا بر الضاری رضی که از شهید بود از حق درخواست که مرا باز دنیا فرست
تا دیگر بار شربت شهادت بنحشم فرمان رسید که حکم لازمی برین وجه رفت که آنکه
از رجوع منع باشند گفتند خدایا از سعادت حال و نعمت پیروان که داده یارای
خبر کن این آیت نازل شد که شهید را مرده پندارید **مِنْ أَقْبَابِهِ** بلکه ایشان درگاه
عَنْ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال صواب بخیزد بدیشان میرسد
با خاک ایشان را نیز عوایم بنحویه ایشان را چون میسر مردگان اسلام را بر آن
میکنند بدستور زندگان **يَوْمَ تَقُومُ السُّعُودُ** روزی داده شوند از بهشت **فَسِرِّحُوا** در
حالی که فرح میکنند **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** بد آنچیز که عطا کرده است خدایتان **مِنْ قَبْلِ**
از فضل خویش که آن دولت خستودیت در تفسیر کبیر فرموده که چون جوهر قدسی
را با لوار او بریت شوق بدید آید دولت ایشان را همچنان معارف ربانی مشیر
کرد اندیز **يَوْمَ تَقُومُ السُّعُودُ** بهشت از آن بیست و نهم نور و مصدر رحمت نظر شود
و فرحین عبارت از آنست که بحسب افع آیتها جمیع زیاده از وصول و نظر بجهان

[illegible]

و بزم استیصال شکر اسلام حرمت معاودت تصدیق داد نگاه خبر رسید
 آنحضرت بخرارالاسد ملوک گفت هر کسی در بدل ایشان افتاده و از دخل
 دینی بزمیت بکشد آوردند و در راه قافلہ تجاریا طایفه از اعراب باو
 متوجه بودند ندیده مبالغه بسیار نمودند که محمد بن ابی بکر از یابتر ساند
 و چنان باز نمایند که ایشان با لشکری هستند باز گشته اند و چنان موطان
 بلکه استیصال شکران را میان بر بسته اند جماعت در حرارالاسد با اهل اسلام
 ملاقات نموده لغز نموده اوسغیان طرح توطئه کردند و عنایت از ی مسلمانان را
 دریافت بجمع حال تزلزل میان خلوص ایشان راه نیافت بلکه در راه
 تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات احسن الله و نعم الوکیل باز دادند
 حق سبحانه و صفت ایشان میفرماید **الَّذِينَ** اجابت کنندگان آنانند
 که از ان جهت **قَالَ لَكُمْ النَّاسُ** گویند ایشان را مردمان یعنی تجاریا اعراب
النَّاسُ بدستی که اوسغیان و صاحب ملوک **لَكُمْ** جمع شدند در مشفق
 الکل گفته برای قتال شما **فَاقْتُلُوهُمْ** پس مترسید از آمدن ایشان که
 شمار آبان جماعت طاقت حربیت **فَرَأَوْهُمْ** پس زیاده کردند
 این سخن مردمان را **إِنَّمَا** تصدیق و یقینی در کار خود **وَقَالُوا** و گفتند
حَسْبُنَا اللَّهُ پسند است خدایاری دهنده و کفایت کننده **وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** و نیک
 کار گذار است حضرت پروردگار خود کی یعنی این آیت که گذشت و آنجا
 بعد از دست در غزوه بدر معوی فرود آمده آورده اند که روز احد
 اوسغیان در بیابان شعب مقرر کردند که معاودت حرب سال که موضوع دست و پا
 صلح فرمود که در جواب بگویند که چنین شد و یک سال که نزد کشیده اوسغیان
 نعمین مقرر کردند که بدین روز و شد اسلام را برسانند از ایشان و چنان

[illegible]

بدستی که ایشان **لَنْ يَفْرُوَ اللَّهَ** هرگز زبان نرساند خدای العنی دوستان
خدا را **اشياء** چیزی بسبب سرعت در کفر **يَفْرُوَ اللَّهَ** نخواهد خدا **لَا يَحِلُّ لَهُمْ**
مگر آنکه نکرند و ایشان را العنی **يَفْرُوَ اللَّهَ** **فِي الْآخِرَةِ** در تواب جهان
وَلَهُمْ و در این مبارکات **عَذَابٌ عَظِيمٌ** عذاب بزرگست یعنی رنجی است
الَّذِينَ بدستی آنکه **يَفْرُوَ اللَّهَ** **وَالَّذِينَ** خریدند کفر العنی بدان کردند **بِإِيمَانٍ**
با ایمان **لَنْ يَفْرُوَ اللَّهَ** هرگز زبان نکرند خدای **اشياء** چیزی بسبب سرعت بلکه
ضرر ایشان بایشان عاید کرد و **وَلَهُمْ** و مرایشان است **عَذَابٌ عَظِيمٌ** عذاب
در دنیا که آلم آن بدبایان بشیر **وَالَّذِينَ** و میدارید **الَّذِينَ** **كَلِمَةً** یک کلمه کافرند و
و نصاری و مشرکان و منافقان **أَتَاكُمْ عَلَى كَيْفٍ كُنْتُمْ** آنچه ماملت میدیدم ایشان **خَيْرٌ**
لَّكُمْ بهتر است **وَلَكُمْ** و نفسهای ایشان را **أَتَاكُمْ عَلَى كَيْفٍ كُنْتُمْ** بدستی که ما درنگ میدیدم ایشان را
يَفْرُوَ اللَّهَ **أَتَاكُمْ** تا تراده کند گناه را درین باطل خود ثبات ورزیدند و **وَلَهُمْ**
و مرایشان است **عَذَابٌ عَظِيمٌ** عذاب بزرگست یعنی عذاب خوارکننده و رسوا سازنده **مَا كَانَ**
خدا بر آن نیست **يَعِدُ الْمُؤْمِنِينَ** بگذارد و مومنان را **عَلَى مَا كُنْتُمْ عَلَىٰ** بر آنچه شما
ای منافقان بر ایند از طعن بر ایشان در خفا و استنای ایشان بلکه مراف
حلت الی نقد حال شما را بر محک استخوان زنند **حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ** تا و یک جدا
کند پسید را که آلوده نفاقت **مِنْ الطَّيِّبِ** از پاک یعنی مومن مخلص را این نیز
باید باشد تا منافقان تحلف نموده با عدا درین محاربت کنند چنانچه در لور احدا
باظهار مخزونات سرای ایشان که لطیف و حی سید عالم صلوم معلوم کرد و در کتاب
اطلاع باینده از جمله کنونات صفای اهل نفاق آن بود که در وقتیکه حضرت
میر صلوم فرمود که است مر البصورت و حلیت بمن نمودند همان شب که در
و در ثبات و با دهم نموده بودند و ما بالهام الی معلوم شد که کدام را

و کلام در بابی صلاحت کردان بماند منافقان بایکد گفت
که محمد صلی الله علیه و سلم چنین دعوی نمیکند و از حالات دل مترنزل مانده اند
اگر راست میگوید علی المتقین بایکد که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد که
و اما ان الله و چنان نیست که خدا **يُطْلِعُكُمْ** مطلع گرداند شمارا ای منافقان **عَلَى الْغَيْبِ** بر آن
پوشیده را ای اهل ایمان آرد و کدام کافر ماند **لَكِنَّ اللَّهَ يُخَيِّطُ** و لیکن خدا بزرگترین برای اطلاق
مِنْ خَلْقٍ از خستادگان خود **مِنْ نَبِيٍّ** سر را خواهد یافت و سپس شماری مومنان بگوید
بِاللَّهِ بخدا بر آن وجه که او متفرخ شود بعلوم غیب **و يَرْسُدُ** و ببارد و در رسولان او را که بنده کان
برگزیده اند و شاید که خطاب آرد بدین وجه **و يَنْفِقُ** او به پیریزید از نافرمانی یا از شرک
و لغاف **لَكِنَّ اللَّهَ يُطْلِعُكُمْ** اجری بزرگ یعنی مژده عظیم **و لا تحسبن الذين** و نه
نمیدارید آنرا که از دنیایت همت اند **يَخْلِقُ** بخیلی میکند **عَالَمًا** عالمی **بِاللَّهِ** بآنجی خدا از زمان دنیا
و اوست **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل و کرم خود **مِنْ خَيْرٍ** که آن بخل بهتر است بر آن **زَلْزَلِ** زلزله
مِنْ خَيْرٍ آن بخل بهتر است بر آن **مِنْ خَيْرٍ** از اموال و هم در آخرت استخفاف
شداید و آن اموال **مِنْ خَيْرٍ** زود باشد که در کردن این طوفان کرده شود **مِنْ خَيْرٍ** بخیل
کردن بآن از مالها و ندادن زکوة را و این فضیلت ایشانرا باشد **لَكُمْ** در روز قیامت
در حدیث آمده است که بر راجحی بجانها مال عطا کرده و آن کس از وی بخل زکوة آن
روز افزوده و قتل و تعویذ کند روز قیامت مال او را بصورت باری بزرگ از بسبب
تمیزی از بوی بوسه او مانده باشد و در نکته سیاه زیر چشمها و بی آشکارا
بود و چنین چیز چست ترین حیات است پس آن مار میاید طوق کردن او شده
و زبان از دهان او بیرون کشد و میگوید **لَا مَالَكَ وَ لَا نَالَكَ** که من مال تو ام که بدان
چیز دنیا را **بِاللَّهِ** به است میزدی و لیکن **لَكِنَّ اللَّهَ يُطْلِعُكُمْ** بر آن چرخ معاضرت بر افرازی
و کلامی **مِنْ خَيْرٍ** از بزرگترین **مِنْ خَيْرٍ** از بزرگترین **مِنْ خَيْرٍ** از بزرگترین **مِنْ خَيْرٍ** از بزرگترین

[illegible]

[illegible]

وَالْحَقُّ الْمُبِينُ چند مرکب است و زود شده ای اصل نکند و باب تعلیل در حکما
وَأَمَّا تَوَلَّوْنَ أَجْمَعُونَ جزین نیست که تمام داده شود و نه دانی اعلان خود را **تَوَلَّوْنَ**
از هر خویش تن از قهر **فَمِنْ** **فَمِنْ** پس بر که او در کرد اند **عَنِ النَّارِ** از آتش
و در **وَأَذْطَلَ النَّجْمُ** و در آور دین بهشت **فَقَدْ** پس بر آینه دستکارش
و میرا در رسید **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** و نیست زندگانی این جهان **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ**
که بر خود داری ناپایدار حیات دینی را بتاعی نشید که در حقه در آن غرور
یابد و در آواالت که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر حقیقت آن دانا
کردند معلوم شود که هیچ نمی ارز **دینیت** و عودیده اعتبار خواست **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ**
سه امیت **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** ز کرم و سرکش **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** مشغول مشو بسبح و در پس **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ**
بخدا که شمار از مالیش کرده و باید شد **فِي أَمْوَالِكُمْ** در مالها خویش اهل شکر کنید
بعد از بخت مهاجران بعدینه دست تعدی جان و ضایع بر یکدیگر که داشتند و از
کرده می فروختند و در از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تغذیه و به پیش
میوخته حق سبحانه آیت فرستاد که بر آینه شما بتلا شود در مالها خود به نقصان
و تلف **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** و در غنما خود بخا و یا امراض و علل **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** و بر آینه خود
شنید **مِنْ أَلَدِ اللَّهِ** از آله کتاب **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** از آله کتاب **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** از آله کتاب **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ**
از شما یعنی یهود و نصاری **وَمِنْ الَّذِينَ** **وَمِنْ الَّذِينَ** و دیگر میشوند از انک انک شکر
آوردند **وَمِنْ الَّذِينَ** **وَمِنْ الَّذِينَ** بسیار فی سخا و ک موجب بخش خاطر باشد و نیست
میفر صلیوم و نیست خود **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** و اگر صبر کند بر از این کرده **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ**
و به بر میرید از مکافات این **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** و ما مستقم تحقیق کند از این **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** پس
بدستی که این **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** از استخوانا کاره و نیست و درستی که
نشان از این یاز حقیقت ایمان است **وَالْحَقُّ الْمُبِينُ** و یا و کن آنرا که گرفت

[illegible]

آنچه از حسی بود آن که در انبیا و ائمه و اولاد ائمه و اهل بیت با آنکه گفتند پس
 نبوت پناه آمده گفته اند که نبوت کسی نباشد مگر کسی که نبوت یافته است و مطلب معجزات نبوت
 جانشینان نبوت اگر گوی صغار و بزرگاری با آنکه علامت یگانگی نبوت و توحید است و حق سبحانه
 این فرستاد که اگر شما طالب آیت است وحدانیت آید **این می خلق آسمان** بدرستی که در آیت
 آسمانها و آنچه در دیت **والله اعلم** و در آفریدن زمین و آنچه در دیت **والله اعلم**
و آله و آمدن شب و روز و در شب با اختلاف آیتان در روز و ظلمت آیتان
 و زیاده **لایات** بر آیتان نیست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت
 او **والله اعلم** مر خداوندان خود را که محفل ایشان از شواهد حسن و قبح صافی و
 با دراک و قیاس هر احوال و حقایق آثار و افعالی باشد **لایات** و این او و الالباب ایامند
 که از روی خلوص **بقرآن** یا و میکند خدایا **قیام** در حال ایستادن و **و قعود** و در
 وقت نشستن و **علی حیث یومر** در زمان مکث کردن بپوشیدن خود مراد دوام ذکر است
 یعنی در ایام یاد و ذکر اند و بپوشیدن در دریا بپوشستن من جانشینا اکثر ذکر
بیت شب و روز و بحر از یاد تو در خاطرنیت بلکه در خلوت جان غیر تو که طاعت
 یا مراد از ذکر نماز است که برین بیت پنج گانه میگذارد بر حسب طاقت خود یا ذکر یعنی
 شکر است یعنی سپاسداری میگوید بر قدرت قیام که تو ام میشت بر آنت و غیبت
 قعود که با پاداری صحت حرارت و بر جاست اضطرار و دیام که ایش تمام است
 آنت محققان گفته اند که مراد ذکر است زیرا که دوام ذکر از ایشان ممکن نیست
 اما در افشوری و قصوری نیست پس مراد ازین ذکر آن که حسب طاعت و توانمندی
 مشغول بیکر و جانت قیام در حالتی که قائم اند یعنی متوجه بپاداری و مقود و وقاعد
 یعنی باز استاده از مناسبات و علی جنوب هم بر جانب اند از آنکه کتابهای باقیانند
 بر استانه خلقت قاعد مدبر با طاعت و علی جنوب هم بود و گاه در بارگاه و جود

[illegible]

تینا ای نمیکند و اصلاح آرد ندکان **ما و آتینا** و بعد از آنکه بگوید
شک بر تصدیق فرستادگان خود که نیم جا و شصت آنچه بر زبان رسل و عده فرموده
نصرت مومنان یان آفرینی میطلبیم که اینها را گفت که ما را از آفرینش خود خدای تعالی
گفت پس دخل منی المومنین و المومنات و چنانچه ابراهیم گفت از نصرت مومنان رب
اغفر لی و لدی المومنین و چنانچه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از کسب رزق
و المومنین **و لا یخزنا لکم الغنیمت** و رو آوردن ما را از رستخیزان **لکم** بدستی که **لا یخزنا لکم**
خلاف نمیکند و عده خود در شتر نقل میکنند که دعوات خمس که درین آیتهاست از پیغمبر صلعم
چهار خلیف بزرگوارش برین ترتیب واقع شده که حضرت رسالت از مرتبه شود
خود فرمود بر بنا آنکس من تدخل النار فقد اخذت فاروق از تصدیق و تحقیق
خود خبر داد که بر بنا آیتهاست خداوند یاری خدای نورین در مرتبه رجا طلب
عنوان کرد بر بنا فافقونا ذوبنا و قهی از سرمت و لطلب موعودات آورده
که بر بنا و آیتها و عدتها لاجرم سهام من دعوات است بعد از اجابت رسید
بر و انی رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شده که **فاسجابکم** پس
اجابت کرد مرد عارها را **انما** پروردگار ایشان بآنکه گفت **انما**
اصبح بدستی که من ضایع نکردم **علی** علی بن ابی طالب را از شما اسد
رض نقل میکند که من از سید عالم صلعم سوال کردم که بر عالمی را ابر است
این چه کونی باشد که حضرت بعثت مردان مهاجران بنای بسیار یاد
یاد شده و مهاجران از آن نصیبی از زانی لغزمو و این آیت الله که من علی بن
عالمی را از شما ضایع نکردم **من** **کذا** **فانسی** از مردوزین **لکم** **من** **یمن** بر خه
از شما آن بر خه دیگر یعنی شما را از یکدیگر زنان از مردان و مردان از
زنان لمخص سخن آنکه شما را در جواب حکم است **علی** که مردی ترکوه

نمیشد

[illegible]

گویند که در میان مومنان نازل خواهد شد و بسیار می فرستند و دلیل آنست که
در یکدواشته است پس در کمال کثرت نزل مومنان و از اسلام خواهد بود پس گفت کلی هر که
بر نوار و از القاب است **بیت** تو ای ابروئی باغ ششم کی دعوت میبخشی ای همش هست
دیدار میجویم **و الله اعلم** و آنچه نزدیک خداست از الطاف خفیه **بسم الله الرحمن الرحیم**
نیکو کاران از امتناع فانی **و ان من الله لکتاب** بر این از اهل کتاب **و ان من الله لکتاب** که هر که بگوید
بسم الله بخدا و اما انزل الیکم و آنچه بر شما نازل شده که قرانت **و انزل الیکم** و بدان نیز که
بدین فرستاده اند که توره است یا انجیل مراد این اسلام است و اصحاب و یاجانی
و اتباع او **و ان من الله لکتاب** در حالتی که ترس کار آمدند یا متواضعان و خدایزاد **و ان من الله لکتاب**
بدین نیکند **بسم الله** با حکام توره یافت میفرمود اسلام **و ان من الله لکتاب** بهار اندک
را چنانچه اخبار یهود و رشوت خوار **اولیک** آن کرده مومن خاشع متدین **و ان من الله لکتاب**
و ان من الله لکتاب و در ایشان و در خیره نهاده **و ان من الله لکتاب** نزدیکی پروردگار ایشان
و ان من الله لکتاب بدستی که خدا **و ان من الله لکتاب** نزد و حساب آسانی و نزدی حساب
مومنان خواهد بود یا **و ان من الله لکتاب** ای گروه مومنان **و ان من الله لکتاب** صبر کنید بر اداری
فرائض یا بر جهاد یا بر ایذا اعدا و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شریعه
تأبیه طاعت را مثل بشود **و ان من الله لکتاب** او شکیبایی نمایند در وقتان و ستمانی قدم
استوار دارند در میدان محاربه **و ان من الله لکتاب** او خسته و آماده بشید برای مقابله اعدا
الهم و ایضا آنست که لشکر مسلمانان در نفوذ اسلام سپان و اسطی
آماده دارند تا ایدار کنند از مومنان باز تو اند و دست و نزد بعضی و رابط
انتظار نماز شب بود از غایتی **و ان من الله لکتاب** و بهتر رسید از خدا و بریز کاری
کند **و ان من الله لکتاب** شاید که شمار کار شود محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده
نفس نبوی و امر بطاعت مولی و مصابره بر مراقبه قلوب مع الله

七

جنتی و امانت

میگردند تا آنکه گویند لاغر خود را در مالش بنسبند و او را بخواص کوفتند و بگویند
 بزرگ میگردد و میبختد تا آنکه بستاند و بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم** و بدین
 نمیدان تا پاک یتیم را **بسم الله الرحمن الرحیم** بپاک خود یعنی فراگیرد جبر از مال یتیم که در حق
 شتاجیت است و بجای آن بنده مال را بر او برگرداند شتاجیت است **ولا تأکل أموالکم**
 و محو زید البهاریت را **اللی انما الیکم** آئینته بآلها خود **ان** بدستی که خود را مال
 یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن **کان** است نزدیکی خدا **بما لکم** کنایه بزرگ
 این آیه در شان یکی از عطفانی نازل شده که برادرش وفات کرده بود
 و از وی پسری مانده بود و او بولایت عیونت اموال او را متصرف شده چون
 پس بدو رجوع رسید مال خود را از عطفی در داد آن عطفی میکرد مرا عطف
 ایشان محکم علیه بنوی افتاد و این آیه فرود آمد و عطفانی کل لغو و بالشد
 من الجوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال تفویض بر او بدو را زود **وان** **فهم**
 اگر ترسید یا میدانید **لا تأکل أموالکم** آنکه عدل نکنید و راستی نورزید **فی النبی**
 در اموال بنامی در صبح بخاری در غایت رض نقل میکنید که این آیه در شان
 کسی فرود آمده که یتیم در تربیت او بود داده و ولایت تصرف در مال آن
 صغیره او داشته میخواست که او را در قید نکاح خود آورد و حق خدمت و تعین
 کابین جنایی باید فرو گذارد و با انواع مشقت او را از احم میشد و بر چه
 کرده طبع او بود پیش میاورد آیه فرود آمد اگر میدانید که در تعین مهر تیمان
 و داد او مال تیمان ایشان از روشن عدالت مال دورید **فانما مالکم**
 پس نکاح کند آنچه خوش آید شمارا **من** از زنان **من** دو کانه **من** و سکانه
در و چهار کانه **من** مختار است که از او بخواهد بگوید که بگوید که بگوید
فان **فهم** پس اگر ترسید یا میدانید **لا تأکل أموالکم** آنکه عدل نتوانید و رزید میان این

در اخلاص البعير فانك ان كنت مومنا فبدر جازم بدلتك البعير على

14

160

و یافتند که بلوغ از ایشان سلب کرده راست یعنی صلح دین و اصلاح مال **و**
الشیعہ **قَالُوا** **لَهُمْ** پس بدید ایشان را که در دست شمشیر بودند **و**
 ای را و صایا مالدار میمانند و تلف کنید **و** **اَسْرَافًا** از روی کذا و تجاوزت از حد
 یعنی زیادت از آنکه قاضی فرض کرده باشد **و** **بِذَلَالَةٍ** از روی کذا و اموال ایشان
 از راه شتافتن و پستی گرفتن **و** **اَنْ کُیْرَ** از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی ستم
 در حوزن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما بازستانند
و **مِنْ کَالِ عَیْنٍ** و بر که باشد از او صیاد و اولیا تو **فَلَيْسَ** **تَعْتَفُ** پس باید که از مال
 از مال یتیمان دست باز دارد و عفت خویش در داری بخار دارد **و** **مِنْ کَالِ عَیْنٍ**
 و بر که باشد از ان جماعت فقیر که مال یتیم در دست ایشان است **فَلَيْسَ** پس باید که
 بخورد از مال یتیم **بِالْوَقْتِ** بنیکوی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بقدری
 که اجرت کسی است **فَاَزَادَ قَوْلَهُ** پس چون بدید و باز گذارید **اَلَهُمْ** **اَنْزَلَهُ** **بِیَمَانٍ**
 مالدار ایشان **فَاَشْهَدُ** **وَعَلَيْکُمْ** پس گواه گیرید بر او از ایشان یعنی ان تار حیان
 جدال و خصومت پدید نیاید **وَلَقَدْ** **بِاللَّهِ** و پسند است خدا **یَا** گواهندگان یا جز از
 دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده هم در در جز آورده اند که عادت خوب بود
 در جاویدت چنان بود که زن از او مطلقا و مردان خود رسال را میراث نمیدادند
 و میگفتند مال کسی برود که یا دشمن قتال تواند کرد و وطن منزله و ضرب شمشیر غنما
 در حوزة تصرف تواند آورد چون حضرت سالت صلح بدین بهجت فرمود و راقه
 میراث برین قانون است **و** **تَارِ** روزی ام که بجانب بنو تآد فرمود
 که او س بن صلت رض و محبت حق را **بِالْکَیْ** جاب گفت و من این دست در دام
 و مال بسیار گذارتم **و** **اِنَّا** **رَحِمَ** او محیط تصرف را آورده اند و مراد صغیر آن
 را محرم و بی گذارتم اند حضرت سالت صلح ایشان را طلب و صورتی را

بکفر است و اگر از این جهت همان قانون جاهلیت را پیش از این بخواهند
که طریق پیدا کنند و بعد از این روشی که خداوند تعالی فرموده است که هر مردی را
از خور و پند و اگر بزرگ بیره ایت **ما یستأجر الدین** از مالی که گذارند بیره مادر
و از **خویش** و زن از نزدیک **والف** و **نفس** و مرزبان را نیز حصه است **ما یستأجر**
الدین و از این **والدین** و خویش و زن بگذارند **ما یستأجر** از آنچه
کم باشد مال گذارند **والف** یا بسیار بود چون بجهان مقرر ساخته برای ایشان
نفس بیره **مقرر** اندازه پیدا کرده **والف** **حصه** و چون حاضر شوند در وقت
قسمت موارث **اولی** **القرنی** خویشانی که میراث نمی برند **والثانی** و یتیمانیک
بیگانه باشند **والثانی** و در ویشان و محتاجان **فأولهم** پس بر میسد
ایشان از آخری از آنچه مقوم میکرد و تا ایشان خوشتر شود مراد است
که حصار مجلس است را بر سبیل و جوی بده و بایت موارث و وصایا منع
شده **و اولهم** و بگویند مر این جماعت را **فأولهم** سخن پسندیده که خوب
فرج السان خاطر شود **و لیست الذین** و باید که بترسند آنکه **لو لم یکنوا** اگر بگذارند
از پس هر خویش **فیرث صغیر** فرزندان عاجز و ضعیف و **و خافوا**
بترسند ایشان از یتیمهای و ضعیفان یعنی ورثه باید که با صغیر اقارب
و یتیمان و مسکینان که در مجلس است ترک حاضر آند از هر اسم شفقت و رحمت
مرعی دارند و عقد است که اگر ایشان را فرزندان خود و عاجز باشند و بعد از فوت
ایشان بچنان مجلس در آیند و مر اینان **یا یرث یتیم** و بر آید عقل ایشان
بعید هم **و آن** حکم خواهد بود پس آنچه خود را و اندام بدست دیگران نیز جایز
نشد **و لیست الذین** پس باید که از عذر آنها
بترسند **و لیست الذین** و باید که بگویند حاضران مجلس **فأولهم** سخن است

[illegible]

نباشد مگر آنرا که فرزندی **و میراث برده اند و میراث و مادر او**
پس مادر او را و اگر است یک باشد از مال و چون حصه و راست
 کرد بر او و نصیب ام بین فرمود و مقرر شد که باقی نصیب **فان کان**
پس اگر باشد و این متونی را برادران پدر و مادری یا پدری
 یا مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری **فان کان** پس مادر میت را باشد
 شش کی از سر و گرد این نصیب که بجهت ورثه مفوض شده بدین میرساند
از پس وصیتی که یومنی بینا وصیت کرده باشد بدین و حصص میخواند
 معلوم و مدعی آنکه مرصی است **او دین** یا بعد از او دینی که در ذمه مورث است **آیا که پدر**
 شما **اولی** و پس از شما **لا تدریون** میدانید شما **آیا که از ایشان** **اگر**
 نزدیکتر است و بکار آئینده **ترکم** و شمار **انفا** از جهت نفی میدانید که از
 اصول و فروع و رشکیت نفی رسانیده تر بشمار دنیا بشفقت و در آخرت
 بقناعت و چون حق قالی با جوال داشت و مورث و اناست پس قطع کرد و سهام
 مورث را و فرض کرد این **فرض** کرد این **فرض** ثابت از نزدیکی خدا
ان کان بدست می گذار است **علیها** و اما براتب بر یک از ورثه **حکما** حکم کرده
 در تقدیر سهام ایشان **و لکم** و مر شمار است ای خواران **نصف** **اگر** **نیمه**
 آنکه نر که گذارند **و لکم** زنان شما **ان لم یکن** اگر نباشند **لهم** و آن زنان را
 فرزندان خواهی خواه بیشتر خواه از شما و غیر از شما خواه مذکر و خواه مؤنث
 خواه صلیبی خواه ولد بن یا ولد بن لابن بر چند پایان **و دقان** **کان** پس اگر باشد
فرض و هر چه که **فرض** پس شمار احدی را یک باشد **از آن** **بگذار**
 زوجات ما و این نصف یا ربع که شماست بتوانید گرفت **من یومنی** از پس
 و هر یک که زوجات شما **یومنی** وصیت کرده باشد بدین **یومنی** یا پس از وفات او که درین

۲۹۲
 میانه کین قسم بیان را
 در اصطلاح اصولیین بیان
 مقرر است چه از موقوفه بیان
 مقرر است که حاصل شود
 آن سهمی نصیب است فی آن
 نصیب از میان که ارفع شود
 نصیب از میان آن و آن
 نصیب از میان که صد بیان
 سکوت است که در آن کرد
 بانست جای که در آن کرد
 که در حد ولایت در او بین
 فرموده که یک نصیب از میان
 نموده و باقی میان سکوت
 و زنده این سکوت بیان است
 و را که دولت باقی نصیب
 است و این میان حاصل سکوت
 شده و سکوت غیر از ارفع بیان
 چه برای بیان نفی از ارفع
 کرده اند سکوت را

[illegible]

[illegible]

و استغفار باقی ماند **و الله اعلم** و آن دو کس یعنی مرد زن که غیر محض باشند **و الله اعلم**
 به پند بگفته **و الله اعلم** از شما که مسلمانان از اجداد **و الله اعلم** پس برنجایند این زمانه
 در سر زشت و ملامت اندازان عباس رضی فرمود ایشان را نیست نیز از اجداد **و الله اعلم** پس از توبه
 کند از آن فاشه **و الله اعلم** و کار خود را اصلاح آرزو **و الله اعلم** پس از توبه کند از آن فاشه
 از اینان این حکم نیز حکم جلد و لغی مشغ شده **و الله اعلم** کان **و الله اعلم** و اگر کسی که خداست
 توبه پذیرنده از بندگان **و الله اعلم** میان بر توبه کند کان **و الله اعلم** جزین نیست
 که قبول توبه **و الله اعلم** بر خدا ایت نه بطریق و جواب بلکه از روی وعده که
 خلقت را از آن مقصود نیست و وعده قبول توبه **و الله اعلم** برای کسانی که **و الله اعلم**
و الله اعلم می کنند **و الله اعلم** بنادانی و میاطی و امام یابی فرموده که گناه مومن بحالت لغی
 نه از روی شک و عناد و جهول در استکبار و میناید که حل باشد بقوت آن و این
 بجهل علمای مدعی گشته **و الله اعلم** پس باز گشت میناید بجهل **و الله اعلم**
 از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر ملک الموت بادر زمان
 صحت یا پیش از آن که دوستی آن گناه در دل متکبر گردد و واضح اقوال آلت
 که زمانی قریب پیش از و کتبت و اگر بعد از فراق ناقد باشد و در تعبیر عین الهمایه
 آورده که تا بیتی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استخوان
 گویند که چه از ده آمدی و چه خوش مسامحت نمودی میوید این قول است که حضرت
 رسالت صلعم فرموده که ان الله یقبل توبت عبدالمسلم یغفره بزرگان گفته اند
 که چون وقت حلول اجل در زمان نزول مرگ معلوم نیست پس بفرمانی آدم آخر
 تصور باید کرد و از رجوع کعبه است او غافل نماید و در غافل مشغول می ماند
 بادر و در دم پیش **و الله اعلم** در دم آخر غافل حاضر در پیش **و الله اعلم** پس آن
 کرده که توبه و توفیق یافت بعد از گناه توبه کند **و الله اعلم** توبه و بدو خدا پذیرد

۱۶۲

مؤخره علی بن یونس و کمال بن علی و دست خدا و انابت و تائیدات **کمال** حکم
نشد که تا سبب اعتراف نباشد و **درین** وقت قبول **الذین**
مرگند از طریق اصرار **الذین** بدینا میکنند **حق** از اصرار
چون حاضر شوند یعنی در رسد **الذین** یکی ایشان را **قال** ای کوی بدستی
که من **قال** تو به میکنم اکنون این سخن در شان تو به منافقان است
و تو به ایشان سلام باشد بحیاطن و این صورت در وقت معاشرت مرگ
از ایشان مقبول نیست **و الذین** و نه تو به مقبول است مر آنرا که بمیرند
و الذین و حال آنکه ایشان کافران هستند یعنی در شوق روح از هیچ کار فرو
رفتنافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان با سست و از آن سود ندارد و علم
کهک میفهم ایمانهم مراد او با سست **اولی** آن گروه که منافق هستند و آنها که بفریبند
اعلم آماده ساختن ام برای ایشان در آخرت **عذابا** عذابی در دنیا که بکفند
و القطارند داشته باشند آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که یکی وفات کرد
و زوج از او بازماند پس توفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق
میراث داشتی بوقت میراث تمام بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در لغت خود
آوردی پس اگر خواستی همان کاین که توفی مقرر کرده بود او را بکل در آوردی و لا بشو و او
و نه محل او خود لغت کردی یا او را از تزویج منع کردی بچسبیدن استی تا بمیرا که از توفی
بدور رسیده بودی بدین کس کند استی یا بدوی و میراث او این کس بدوی و اگر آن زن قبل از الف
توفی بود پس توفی و ارث زن توفی را بر دست خود می زدند و این سلام و این قانون
بر عاصیه که توفی را **الذین** وفات کرده رانی کت نام از او بازماند پس بوقری که
از زن دیگر است کت یا بخت تصرف خود و آهره با و همیشه لطیفه خدا را بخارند و درین
چند روز بود و در کت صورت حال در عرض حضرت بنام رسالت بکسی رسانیدند و حاجت عالم

فرمود که گمان باز کرد باین اضطراب در دامن اصطلاح کشتن تا از حضرت عیسی فرمایان
 را بیدار باز کردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند در میان کاه
 نبوت پناه آوردند گفتند یا رسول الله کفایت کشته ما به بدستور کشته بجام
 آلوده نوشیده ام و لباس محنت طرا از این قضیه پوشیده است و هیچ پند
 از روی رافت این آیه فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مومنان
لَا تَحْلِلْ لَكُمْ رُءُوسُكُمْ أَنْ تَضْرِبُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا مَضَى مِنْ قَبْلُ از روی
 متابعت و کرامت ایشان بقیه میراث گرفتن بکراهت برین نمیکند بطول
 و رغبت ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیء مذکور دلالت بر
 نفی ماعدان میکند کفره تعالی و لا تقتلوا الاولاد کم خشیه الملاق چه قتل در راه
 وقت عدم خشیت هم جایز نیست **وَلَا تَقْتُلُوا رُءُوسَكُمْ** و منع میکنید این زنان را از
 تزدیح و گفته اند خطای مراد نیست که از زنان خود بنگ آید از سر مهر خود
 در گذرید ایشان را در خانه باز میداشته اند چون سبحانه تعالی میفرماید که زنان را
 محبس سازید و باز نملارید **لَقَدْ يَنْهَوْنَ** برای آنکه بمرند **بِمَوْضِعٍ مَا يَنْهَوْنَ**
 بعضی را از آنچه بدیشان داده اند از مهر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مگر آنکه بیایند
بِغَيْرِ حَرَمٍ یعنی زشت روشن کرده شده بشهر و عدول حفص بکسر یا
 خوانده یعنی فاحشه روشن کنده حال ایشان را و فاحشه زناست و حد آن
 در جاهلیت یاد بردایت اسلام استرداد صدق زاییده بوده و حالا این حکم
 منوخت **وَعَاثُوهُمْ** در زندگانی کنید باز نانی که در تکبیر احسن شده اند
بِأَنَّهُمْ بی نیکی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزند ایشان را احکام
 و آداب شیرعت که بی نیکی را از دل بکنند **فَلَا تَحْلِلْ لَكُمْ رُءُوسُكُمْ** پس اگر بدین
 نخواهد و ضعیف بر این **لَقَدْ يَنْهَوْنَ** پس شاید **لَقَدْ يَنْهَوْنَ** آنکه شما کاره بشید

چیز را میسر است و کرد اند خدا پیر و بر برای سعادتی که در آن چیزی کرده است و نیز از برای
فرمان آن یعنی که اگر چه عظمی تحمل می کند و اگر چه استغفار و استغاثه است از برای خود
و تو به نور و فاخته از این **آیه** طلب میل کردن زنی **مکان** بجای نمی
دهد و اگر بشید **آیه** کی از این نزد اید مطلق او دارد **آیه** را مال بسیار بکارین
آیه و آیه **آیه** از این بدو داده اید چیزی را **آیه** و آیه **آیه** ایا میگیرید چیزی از آن
آیه باطل و قسم و **آیه** و چیزی ظاهر و گناه بود اید بنا بر قول باطل نیز استعمال
نمیکند و معنی بنام درین آیه است که تو هر مری از برای زن قرض کرده و بر آن
تو اگر قرضه پس استرد و آن میکند و بگوید ای او است که آن مهر قرض نکرده و بر آن
بهتان صریح است **آیه** و چگونه و بگوید و بگوید چیست **آیه** و فراموشی آن از زن
آیه و حال آنکه رسیده است **آیه** یعنی برخی از شما مبرخی دیگر افضی کنایت
از شما باشد است **آیه** و فر گرفته اند آن زنان **آیه** از شما در وقت عقد **آیه**
آیه یعنی حکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب قبول و در حدیث آمده که حکم
فرد و جن بکلمات الله آورده اند که جمعی از جلالان زنان جلالت ازواج ابار خود را
نکاح میکرده اند و جمعی سبحان ازین عمل نمی فرمود و گفت **آیه** و بزرگی نخواهد و
بنکاح در میان **آیه** آنرا که خواسته اند بر آن **آیه** از زنان نکاح
در آورده **آیه** که آنی گذشته است قبل از تحریم که آن مخوف است **آیه**
که نکاح زن بر مکان بود قبل از این و است بعد از این **آیه** علی زینت و ناله سندی
آیه و منوفض خدا و مومن این عمل نزد شرافت عریض کرده و منوفض میبوده و
فرزند که از زن پدر است که می شود و وقت سیف یعنی دشمن دشمن شده **آیه**
بدو ای بن راه است گفت اند مرا تب قیامت است یکی عقلی و فاخته اشاره بابت
دویم قیامت یعنی وقت عبارت از آنست که سوم قیامت عرفی و سایر مسائل است **آیه**

[illegible]

و اما در آن زمان تمام وجات مکتوب از قبل مادر و پدر برست و فصل او
 پس حکم از خود بیان کرد و در حق آن زمان شما را این فی حق آن دختر است که در
 آنجا و برست شما پدرش میبندد و سر طاهر و برست ایشان است که متولد شده
 پس سند بر آن زن است از آن زمانی که **فلا جناح علیکم** شما با ایشان دخول کرده باشید
 پس اگر نباشید شما بخلوت **فلا جناح علیکم** در آمده باشید با ایشان
 این دخول انبای از برشته است **فلا جناح علیکم** پس بیگناهی نیست بر شما
 نکاح بر این **و حلیل انماکم** و دیگر از مجامع زنان پس آن شما اند **الذین من**
انکم آن پس آن که از پیش شما شما اند چون حضرت رسالت صلعم زینب را
 بعد از آنکه زید بن حارثه را خوانده آنحضرت بود طلاق داده بعد نکاح
 در آمده مشرکان اغا و سرزنش کردند که زن پس خود را خواسته این آیه
 فرو آمده که حلیل پس صلیبی حرام است زن کسی که او را پس خوانده باشد **و ان**
نکحوا و دیگر حرام است بر شما آنکه جمعی کنید **بنی الاغنی** میان دو خواهر آن
 در یک نکاح **لانا ملک** مگر آنی از پیش گذشته یعنی قبل از نبی و محرم آن بعفو
 عت است و برخی از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف است که یعقوب
 جمع کرده بود میان دو خواهر یا مادر و پسر و از جلیل مادر یعقوب و در دین و
 حلال بوده **لانا الله** بدستی که خدا است **فلا** آمرزگار انسانی از اهل
 ایمان که در زمان جلالیت این عمل کرده اند **فما** بدان برکت که در سلام این
 عمل بجا آورده بعد از آن که کرده تا مل در وضعی در حکم مفسران بی بضاعت
 در آن نایب تمام است **سرا** عاصیان مبارز امید **و** غفران تو و رحمت
 بی غایب است **و انما** و حرام کرده شد بر شما شوهر و از آن **من** از زمان
لانا ملک مگر آنی مالک آن نشده است **انما** و شما را ابوسید رضی نقل میکند

در حرب چنين از غنايم او طلسم مال بلي قيا سلسل مال چنانچه در سني اخبر زنايي كه بغير
 ايش زنا بجاي نيكهت ميست ختم بغير اسيري مادر باريد و حرمت زنان نكاح و احوال را
 معلوم بود در حل و حرمت اسيران متر و كشم و ايش زنا كركه بغير بود از شريك
 محضات ميشمرديم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه صلوات الله عليه و آله نازل شد
 زنان كفار اگر چه نكاح دارند اما چون بيطه ملك مي رسند نصرف ايشان حلال
 است بشرط اخراج ايشان از دار الحربي از وراج ايشان و اين قول امام اعظم
 و باقي اينچه در سني ايشان حلال ميدانند **كتاب الله** ملازم باشد فرض خدا را
 در باب نكاح يا مصدر موكده است معني آنكه نوشت خدا نوشتني **عليكم** بر شما و محرمات
و اصل لكم و حلال كرد اينچه شمارا حفض مچون ميخواند معني آنست كه حلال كرده بشما
ما در اولكم آنچه غير از اين محرمات مذكور است بحديث غير محرمات ثابت است چون
 نكاح مراد بر عروا و تا بر حال او بر خواهر زاده او و برادر زاده او و نكاح مطلقه نشدني
 تحليل و نكاح موكده و نكاح است بر اراد و ترويج نجاس و نكاح ملائمت و تفصيل اينها
 در كتب فقهاء مذكور است چون محسبانه حلال و حرام فرمود پس رواي شد شمارا
ان يمشوا آنكه بطلبيد زنايي را كه غير محرم بشمدين يعني نكاح در اراد و كاوين كند
باب الله بمانند خود **محققين** در حالتى كه بان ترويج متعفف بشيد يعني دين خود را
 بان نكاح در پناه آريد **غيره** و بنامش زنا كند كان **فما استسما** پس كه بر خود را
 يافت ايد **بدون** آن زنان بغير نكاح **فما** پس بديدن ايشان را **بدون** مهربان ايشان
فرايت مقرر كرده و مفروضه چند در مقابل استماع **ولا جناح عليكم** و جناح
 و بالى و كنانى نيكهت بشما كه از وراج و زوجه جانيده **فما** در آنچه از يكديگر را نمي توانيد
با بغيره **من** **فما** از پس آن كه فرض شده بشموزمان معتد يعني آنچه زن كند
 از مهر و زوجه و حق آن چيزى بويى در بيايى از مهر كند و مهر و زوجه سازد و كفايت را

[illegible]

در این قصه و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان **بفرمایند** بهتر است هر شمار او را بیاورد و بکشد
در صحت دل خود از بندگی **والله اعلم** و اگر زهره است که کسی از صبر خود گذرد و از نکاح
اندر **قریم** مهربانست بر خست و از آن ننگان در آن **بفرماید** میخاید خدای **سبحان**
آنچه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام **و بفرماید** در راه **ماید** **سبحان** را بدین آیت
که بودند من **قلیم** بخش از شمار او دین ابرایم و سماعیل است یار و شریک بیان
از اهل حق **و بفرماید** **علیکم** و باز کردید بر شما بتبیل النقال در رخ اجان حقیقت احکام و فرما
انام **والله اعلم** و خدا داناست صلیت شما در آنچه فرماید **علیکم** راه کار است در چه حکم کند
والله اعلم و خدا میخاید آن **توب** **علیکم** آنچه شمار آتوب و بدید و لالت کند بخیر که سبک
شمار کرد و **بفرماید** **الذین** و میخاید آنکه از سر غفلت باز روی عناد **بفرماید** **سبحان** پیر روی میکند
الشیوات از روی نفس **ان** **قلیم** آنکه میل کند شمار از راه راست **قلیم** **علیکم** میل کند
عظیم چون آیت تحریم خواهر زاده و برادر زاده نازل شد یهود اصراف کردند که نکاح
دختر خود و دختر خاله جلال است باینجا که و عوام اند پس اگر خواهر است خواهر زاده
چرا حرام باشد بدین شیوه هستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت
نازل شد که خدا میخاید آنکه شمار آتوب و بدید و جووان میخاید آنکه شمار منحرف سازند
بفرماید **اللهم** میخاید خدا **ان** **تخفف** **علیکم** آنکه سبک کرد و اند از شمار در احکام نکاح بر
و جوی که سبک شود شیخ ابو منصور با تریبی روح فرموده که مرا و تخفیف است در النقال
عبادات و توب از جنایات و ترک استیصال عتبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا
اعلان و نکال بسیار بود **قلیم** **الان** و آفریده شده است آدمی **قلیم** **علیکم**
و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر روی سبک کرد و گفته اند ضعف آدمی است
که از نارین آفریده شده قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا تعینت بهتم من نار
با وجود کمال قدرت و قوت آنکه خور از زمین بر ایشان باز و از زود را بدید و

ع

فمن

[illegible]

تا در صفاتی **و در این مقام** در موضع بزرگ شریفین که آنست
 است محض آیه است که در از کبار بریم که در صفای او مغفوره شود و در شریفین
 و جوب بلکه بطریق جواز چو میساید که حق سبحانه از کبار حق که در بعضی مواضع
 یا بر عکس علماء را در کبار اختلاف بعضی بر آنست که کثرتی که خدا از آن میفرماید
 کبریت و گفته اند هر چه ختم آن باشد چنانچه در خطبه ای از حضرت علی علیه السلام
 غضب الله علیهم و لعنهم یا لعن الله مکان چنانچه در لعن عذاب الیم آن کبریه است و غیر
 آنرا از کثرت آن صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب بقادیل صحبت است
 که کبریه کثایت که شایع بر آن حدی مترتب است یا در باب عیدیه
 دارد کثرت یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تائید کاشفی مذکور است که
 اکثریت بریزد از کبار که انبیاء غیرت در وجود او را بوجده غیر سیات شما
 را عفو کنیم یومی تلویحات ظهور نفس و قلب امحو کرد اینچنین بعد از ظهور نور توحید
 صفات ایشان از انبیا نباشد و در این مقام شمار ایند خلی کریم که حضرت جبرئیل
 تایلی در تفرد یوزی چو شمع غرق شود در بحرهای جمع در بوی فرمود که آنوقت
 عبارت از آنست که در ابواسطه نقل با مور متعده بر آنست سازنی و جمیع الگو
 از مشاهد واحد در از **نظم** چون تفرد دولت حاصل زعم در ایامی سازند
 کبیل زعم در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله تعالی عنهما بصره
 حضرت رسالت صلعم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان را اهل
 منوبه بخروند در حال مجود وقت تحصیل مکاسب از مال میراث میسر نموده
 زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج بضعف نصیب و آن گرفته راه حضرت
 میسر نکاشی مار او را یزید رجولت در داخل بودی تا آن ثواب جهاد و
 نصیب میراث بکبره رسیدیم آیه آنکه **و از و میرید باصل** آن

[illegible]

بیست و سه بار یکدیگر گرفتند **فانتم** پس بریدار ایشان را **بیت** بپوشید
 که پس میراث است و حکم این بابت در ذوالاحرام منوع گشته **اللهم**
 مدبر هستی که خدای است **علی** شیعی بر عیبه جزیر از عهد و موافقت **بیت**
 اند که جمیع زوج و عیال بر معارض با جمیع زوج ثابت بن قیس مدین نشود
 گرفت با شوهر بر پیرای بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طلبان برود
 وی زد و شکایت پیش بر برد و با تفاوت بر ملازم حضرت رسالت
 صلعم رفت قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص
 وی حکم فرمود بدرد و در خضر متوجه طلب قصاص شده بود بدی نماید در جری
 آورد **مکرر حال** **خو امون** مردان کار گذار اند و کس لطیف **علی** **بیت** برزنا
 و قایم با موافقت ایشان حضرت رسول بدرد خضر آلود و او که باز کرد
 که با کاری خواستم و خدا کاری خواست و الذی اذا اراد الله خیر او لم یفر
 آیه تفصیل مراد آیت بر زنان چه مردان ادب بسته و کار فراینده زنان
بیت **نقل الله** لبیب آنچه که تفصیل کرد خدا و افزونی داد **لعمریه** بعضی از ایشان
 که مردانند **علی** بعضی بر بعضی که زنانه و تفصیل مردان بکمال عقل و فهم و علم
 و فور حدیث و جهاد و صوم و صلوة و جمیع جماعات و اذان و خطب و اعتقاد
 و نماز و نماز جنازه و شهادت در حد و در قصاص و زیادتی میراث و انشاء
 و آنکه اینها و اینها از مراند و این از این فضایل اهل شرفست **و** **بیت** **نقل الله**
 فضیلت دادند مرد و از ایشان لبیب چیز که تفویض کنند بر ایشان **بیت**
 از یار و خویش در هر چه در تفویض **بیت** **نقل الله** لبیب **بیت** **نقل الله**
 فرمان بر مکان اگر مرد را اقامت بکشد و بگوید از **بیت** **نقل الله** نگاه و از زکات
بیت **نقل الله** **بیت** **نقل الله** **بیت** **نقل الله** **بیت** **نقل الله** **بیت** **نقل الله**

ع

[illegible]

هر یک از اینان را راده خیر باشد بر اینان بود و هر که از ایشان در صحت
 بر ولایت انس رض و اردو شده که لایذ خلل است بعد از این چاره یو اذی است
 قدس سره فرموده که هرگاه چاره تو یعنی چاره دار تو مستحی است که با و احسان کنی پس
 میانی نفس که دولت لطیف اولی فرو گذاری و خاطر متغله و خیالات دیو از روی باز
 و میاید دل که روح است نیکوی نمای و او را از اساکت مکنونات محاورت با موجودات
 منع فرمای و میاید روح را که است از غیب مطهر شود است حجابی که کفایت مانع شود
 و از میسر او از ترانکه از سر و مو حکم اینا کنیم غافل کردی و یقین دانی که **کلمه** میاید و
 عمره است **است** با دلق که او اطمین است **است** در انجمن خرم و نهان خانه جمع
 است **است** ثم بلند است **است** و **است** و نیکوی کن با مذهب نزد یکا و کفایت
 که مراد محبت او این می تواند بود که شریک در تعلیم علم اموضت با حقیقت است این در
 و مسجد و غیر آن و نیکوی با او در رعایت حق صحبت است و بنابر آن بر مهربانی است
 رفیق خوشه **و این السبیل** و باره کفزیان و مهمان **و مالک انماکم** و باندگان
 و پرستکاران را که در دست تصرف است مانند **ان الله مدبرستی که خدا** **الکرب** دوست
 میاید از **من کان** هر که باشد **فما لا خرا منده** بنیک که نیک در از والدین و اقارب
 و میایات و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوی کند **محموزن** نازنده خود
 ستاینده نه حقوق الهی مودی سازد و نه با حسان با خلق بر دوزد **الذین محفلان**
 دوست ندارد و خدا انا را که بخل میورزند آورده اند که جمعی از بود
 و نصاری از روی نصیحت می گفت مال خود برین مرد یعنی حضرت پیغمبر صلی
 و یاران او مهاجر لغو میکنند که اندک مانی را افزو مانده و محتاج گردیده و مال
 کار او معلوم است که یکجا خواند شد این آیه نازل شد که خدا انا را دوست
 میاید از **و ما منون انما** و امر میاید مردمان را **انما بخل و ما منون**

و میگویند از خلق **ما یؤمن بالله** آنی خدایان داد **من یؤمن بالله** از ملت خویش بود
آن ملت و صف حضرت رسالت صلعم که حق تعالی بدینان مخط کرده بود و در تورات
و آنرا بهرستگید **و اعتراف** و امانده کرده ایم **الطاهرین** برای یهود که اعطای الهی یا
نست حضرت رسالت نبایی **ایستادند** **عذاب** عذابی خواگرتند که عذاب حضرت
و افرین و برای آنان نیز که بر عبادت حضرت رسول صلعم **محققین** تفق می کنند
ایستادند مالبار خود را **ارباب** ای زمین مردان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان
که بودند که بهرستگاری **لشکر** جمع میکردند مالبار خود را خرج ایشان نمیدادند
یا متفقان که اتفاق ایشان یعنی بر رویا و سحر بود و یاد در صفت یهود میگوید
که بر قوم خود از رحمت اغراض میکند **و کایون** و فکر دهند از روی حقیقت **باید**
بخدای **و لا یؤمن بالله** و نه بر روز باز پسین که قیامت است **و من یکن شیطان**
و هر که باشد دیو کسکش یعنی ابلیس **و فرما** و او را یار و دسار **و فرما** پس
متمنایی که در دنیا و برآینه در آخرت نیز با او خواهد بود و قال الله تعالی فیس القین
حکیم خدای میفرماید **و یکن** هر که اینها یک قرین است **و آن** سرانیز تمثیل است
دوستی جو که جان ندهد **و در دو عالم** ترا بکار آید **و یور** امشین خویش کن
نفس را قرین خویش کن **و ما ذا علیکم** و چه چیز بودی بر کافران در زبان
داشتی در این نزد **و ما ذا** اگر ایمان آوردندی **خدا** **و یور**
قیامت برای اعمال را تصدیق کردندی **و الفوا** و بیرون کردند حق
خدا را ای زمین و دریا **و الله** از آنچه روزی داد است خدا بدینان
و الله و خدا است **و الله** و اقوال و افعال و احوال ایشان **و الله** و انا
و جز آن **و الله** و الله **و الله** و الله **و الله** و الله **و الله** و الله
مسک خدای و در روزن نور **و الله** که از غایت صغیری حق نظر

نگرند ظاهر شود و شرافت که دره جزیت که بظلمت افتاد از روزی در افتاد
 مو اظمار کرد و آنرا چنانی درین بود و حقیقت این سخن مبالغه است
 نفی ظلم یعنی نه از تو آب میمن هم سنگ نذر که خواهد بود و نه بر عقاب مهر روزی
 خزه خواهد افزود و اصل آلت که در محل کافر و منافق بمقدار خزه ظلم واقع شود
و این تک و اگر باشد **حکم** یکی در دیوان بنده مومن **لست** تو آب نرا افزودن
 کرد اندوختن تو **و تو** و بدید او را از آید تو آب عمل **و این** از نزدیک خود و فضل
 و رحمت استحقاق آنکس **اجر** عطا کرد و بی انداز از ابر اعطافت بخت آنکه
 تا به آلت و زید بر آن **فیکت** پس چگونه خواهد بود حال کفر و ظلم **از این** و وقتی که
 بیا ریم ما **من** **کل** **آلت** از کردی از اتم گذشته **لشید** کوای که آن میفرایشان
 خواهد بود و بر اقبال و افعال است خود کوای خواهد داد **و این** و بیا ریم هر آید
 محمد صلعم **علی** **تو** **آ** برین کرده از امت تو **شید** گواه تا اقامت شهادت کنی بر
 ایمان مومنان در لطایف تشویه مذکور است که چون پیغمبر را بر منقح است باشد
 اندوخته است میبازند و مقرر است که شهادت پیغمبر را خواهد کرد که مجال شهادت
 ماند **و این** آن روز که واقع شود در کوای اینیاد آن روز قیامت است **تو** **و این**
لغز دوست دارند آنکه کافر شدند بخدای **و حق** **و حق** و تا فرامی گردند بول
 و بر **تو** **تو** **تو** آنکه است کرده شود **و این** **و این** بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را
 چون مردگان و میوش نمودند پاک نیست از آنکه ایشان اگر زنده باشند که خاک خود
 چه زمین بخاک است **تو** **و این** **و این** و بنوشید یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدا بپوشند
و این **و این** **و این** ای آنکه میگوید اندک از بول **و این** **و این**
 کرد نماز کردید **و این** **و این** و حال آنکه شماستان بشید از خرم و سایر کلمات این
 نهی از عین غایت است که این عبادت با نور بهما که نهی است از آنکه سبک که مانع است

ع

۱۲۲
۱۷۲

بی از بعضی صحابه در خانه محمد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که در آن
محل بود اتفاق افتاد که در زمان سر اندازی و پیشروی صدای اذان غایب
به سماع صحابه گرام رسید بیمار برخاسته و امام ایشان از غایت سکوت در سوره
الافزون حرفی نداشت که در چهار موضع مکمل داشت است حذف نمود این آیه نازل شد
که در وقت علی که بیمار مشغول میبود **فَإِذَا دُفِعَ الْقَوْمَ الثَّانِيَةَ** تا وقتی که بداند **أَلَمْ يَكُنْ** این خبر
که در نماز میخواهند متحقق گویند خطاب میکند بسوی قومی روحانی که رفیق ایمان
شده بودی بر صفی جان دارند که نزدیک میشود بیمار قربت در مسجد جامع دل وقتی
که مستان باشد از سر غفلت و مشهورت تاریکی که از مستی میوه بسیار
شده و ایند که چه میگویند و بشناسید که سخن با که میگویند که المصلی نیاجی
را به **بُش** ای که در سستی هستی مانده بلکه از آن در خود پرستی مانده بر سر ایوان
حدیث کی رسیدیم چون تو در زندان هستی مانده **وَلَا جُنَا** و نزدیک میشود بیمار در
حالتی که جنب باشید و مصلح بغیر **أَلَمْ يَكُنْ** مگر آنکه روزگاران باشند
یعنی مسافر باشید و یا سحاب نبود در آن محل به تمام نماز توان گذارد اگر چه
بسیج و در و انباشد در جنابت نماز گذاردن **فَإِذَا دُفِعَ الْقَوْمَ الثَّانِيَةَ** غل
کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوات موضع آلت که بجنب در مسجد میایند مگر آنکه
راه بر آن باشد **وَرَأَى كَثَمًا** و اگر باشید در وقت جنابت **فَإِذَا دُفِعَ الْقَوْمَ الثَّانِيَةَ** بیمار آن مراد
بیمار است که در آن از استحال آب ترسند **أَوْ عَلَى** میباید در خوف **وَلَا جُنَا** میباید
وَلَا جُنَا میباید از خلوت جایی و محدث شده باشید بخرج
خارج **أَوْ عَلَى** میباید بوده باشید زنا را امام شافعی
را بر آن که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدنی زن می شود از غیر محارم واجب
صغیر و ضوی لایس و ملوث بر دوش منقش گردد و ایام احمد جمل و الکرم بر آمد

که در شش است و چون کند و بغیر شش است تا مواضع نیست و انعام اعظم رض
 بر که تمام فرمین است بیجا علی و انتارالت باقص و صومیدان و بر روزه
 جب بشید یا بیمار یا مسافر یا مسرت شش و غیره **فلم یجرب الله** پس نباید که
فیقول پس قصد کنید **صغیر** **ایضا** خاک را حکم میم در یکی از غزوات نازل شده
 و اشهر غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزل بنی آب و در آمده
 بودند و پیش از صبح عربیت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را آنجا ساقط
 عقد عالت رض کم شده و عربیت بر پیغمبر آن در توقف افتاد تا روز
 شده مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت نزدیک
 صدیق رض بودند و در غیر عالت رض در آمد دید که حضرت رسالت صلعم
 سر در کنار وی نهاده در خوابت صدیق زبان بطین صدیق بشارت و بسر
 انگشتان نیز طوف بر تکیه اوز و ناگاه سید عالم صلعم بیدار شد و مصون
 حال و ملال صحاب اطلاق یافته متوجه عالم غیرت و مقارن توجه آنحضرت
 این در رسید و حکم آورد که چون آب بنی باید قصد کنید خبر از اجزای رض
 که پاک شده و دست بران زنند **فما سمعوا** پس مسح کنید دست خود را **بوجوه** **کلم**
 بنام روتها خویش **و انزلیم** و بایند دستها خود را بدان تارقی **لن** **الک**
کمان بدستی که خداست **عفو** در گذراند از شما و تخفیف کننده **محمدا** آمرزنده
 کسی که میگویند **الم تر انی الذین** **اولوا** ایامی نوری و منی بنی لبوی انانکه و لا و لا
 انذالتر **ایضا** **بهره** **من** **الکتاب** از علم و رتبه **لکثر** **من** **الکتاب** **منی** **فرز**
 کمر ای را یعنی بدان مسکنه هدایت البصایات و هدایت ایشان آن بود که بعثت
 و صفت حضرت مصطفی صلعم عارف بودند و صلاک آنکه بعد از نبوت آنحضرت
 انکار وی نمودند **و یزیدون** و میخوانند این کمرانان وی بودند از روحی و عداوت

در شایسته بودن را که **کتاب و سنت** از او خارج است
در سخنان شما که بود **اینها** در سینه است خدا و **اینها** در سینه است
متولی امور شما و **اینها** در سینه است خدا **اینها** در سینه است خدا
بنا بر این است که بدین بودیت مستین شده اند **بنا** بر این است
بگرداند که بار او تغییر میدهند **مواضع** از امکان آن را و تحریف
است معجزات صلم یا تاویل کلا تورات بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیت
رحم یا تغییر کلام به آورده اند که زمره از یهود بخلاف آن حضرت صلم
بی آمدند و جواب آن حضرت از امریکه سوال کرده بودند مقبول تلقی می نمودند
و از مجلس ایشان مقرر شده همان کلمات مقرر که ایشانرا منحرف می خند
لا حرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمن یهودی سخنان ترا
در حقیقت از مواضع آن تحریف میکند **و ایقوان** و میگویند **سما** شنیدیم قول ترا **و ایقوان**
و نافرمانی کردیم امر ترا فقط شما اشکارا می گفتند از روی عناد و در سینر
کوید اظهار اطمینان و اضمحلال می کردند و حقیقت آنست که زبان مقال شما
میگفتند و زبان حال ایشان بعضی ناطق و دیگر می گفتند **سما** شنیدیم
بشود از مادر حالیکه غیر نشوده شده باشی این کلام و چنین است روی در
روح و ارد روی در ذم و وجه آنست که استماع دشنام دادن بشدلس کلام
این معنی باشد دشنام داده و نشوده مگردی نباشی و برین تقدیر و حال
بود و وجه جهالت که استماع نشو این بود میگوید بشو غیر نشو اینده شده
بسی خود این دعا علیه بشود و وجه روح را پرده لغاف میاخذند و مطلع نظر
البار **سما** شنیدیم **سما** شنیدیم **سما** شنیدیم **سما** شنیدیم **سما** شنیدیم
وجه است **سما** شنیدیم **سما** شنیدیم **سما** شنیدیم **سما** شنیدیم **سما** شنیدیم

در اعانت یافتن ای طبعی شبان باقر ایض میگردند آنحضرت مبارکی غم و بر تقدیر
مبلغت **لیست یا نشتم** در حالت در آمدن و میجایند که در میان آنها فرجی فعلی که
از و اعانت بگفته عریب از فصاحت آدمی میجایند و بطریق الحزن را عا میگویند باز
ضم آنحضرت بنحو **و طفا** و قبح وطن **فی الدین** در دین اسلام یعنی دینی که بر او
بشایانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشایانی موسی و ابراهیم
معترف بودند و **لولا انکم قالوا** و اگر ایشان نگفتند **لیست یا نشتم** سخن ترا و **طفا** و قرآن
بر دیم امر ترا و **انکم** و لیستو سخن ما را و **الظننا** و در مانگدن **کنان** بر آیه این
کفتار بودی **خیر انکم** بهتر مرا از استوار سید انام و طعن در
دین اسلام و **انکم** و راست بودی سخن ایشان **ولکن** **نکلمکم** **طفا**
ولیکن برانده است خدا ایشان را از رحمت خود دور کرده **لیست یا نشتم** لبیب
کفر ایشان و مجازات **لا یؤمنون** پس نمیکردند ایشان **لا یؤمنون**
کردین اندک معنی ضعیف که متدبیه و معبر نباشد و آن ایمانست
و بعضی از کتب در رس دین یعنی یا ایمان نمی آرد مگر اندکی از ایشان
چون ابن سلام و اصحاب ادرع در اکثر تفاسیر وارد است که
حضرت رسالت صمد اجبار بود را چون این صوریاد کعب بن اسد
را طلبید و گفت یا موشه ای بود از خدا بترسید و قدم در دایره اسلام
نمید بکنید بنحویم بخدا که شما میدانید که من این کلام و احکام از
خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توبه از خالق
من خبر داده اند و بر ایمان من میثاق فرما کرده ایشان از من عتاب
نگفتند که ما ترا میدانیم و نه از گفت تو و صفت تو قرآن خبر داریم آیت آمد

و یا موشه

هر که در راه ریافت **انما عظمی** دروغی بر زبان آورد
 و چون بمشغول این آیه گشت که **مفحور** نیست بود اگر چه
 بود و عیدی و تنیدی عظیم حاصل شده از روزی آنکه **مفحور** در آمد
 یسیر ملک خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان نگاه بست میدادیم در آن
 بیوت و مکان مساکت قوت بوده اند و بارش نوال ایشان مغز دیگر منم
 ستایش بار این نژاد پسندید و فرمود **الهم** ایانید الی یا نیکری بریده طهرت **الی الذین**
 بسوی آنکه از روزی مغفرت **میکون** میتابند و شما میگویند **الفسهم** نفس ما خود را
 باینکه نحن اینا و اند آتارده یا بیا رکنیز کی و لی کنای نسبت میدهند چنانچه منقول است که
 ابن عرب و نغان بن اوفی و عربین یزید اطفا خود را بجهت رسالت بنیاد صلوات
 و گفتند که این که در کمان رابع کنای نیست حضرت فرمود که بی اینها بی کنایانند ایشان
 سوخته یاد کردند کجای موسی که ماینز در بی کنای مثل ایشانم زیرا که کنایان شایسته
 بروز میگذرانند و خطیات روز را از ایشان بگویند حق قالی فرمود که ترکیب شما را
 اعتباری ندارد **بل الله یفری** بلکه خدا قالی بیای که یاد میکنند یا بگوید **سنت** سرگردا
 خواهد و سستی آن داند **ولا یظلمون** و این کرده که خود را بجان میترکند میگویند ستم
 رسیده نخواهند شد **فیتا** بمقدار شایسته ضعیف که در میان دانه خراب باشد
 یا بمقدار فیتا لا از دست که در میان دوا نکشت پدید آید مراد آنست که حقوت
 تزکیه خود خواهند کشید عاصیان و نقصانی بپادشاهش و مکافاتی ایشان نخواهد رسید
انظر نیکو دین خود دان که از روزی بخاد **کیف** **فیقولون** چگونه افترا میکند و می رسد
علی الله الذین بر خدا که دروغ را که گناه روز شایسته امی آمرزد و **والی**
 و پسند است از افترا و دروغ ایشان را **انما** کنای طاهر که بچرخش
 نموده آمده اند که چون حکم الی با جلاله بنی النظر صادر شد جمعی از ایشان چون

بن احمده بن سلام بن سلم و کتاب بن العقی در حرم متوطن شدند و بعد از آن
امیرتین از کشته افتادند و قوم بخار قتل و آوارگیان و اتباع او را بر کجایه جهنم
میبرد و اصحاب کبیر در حرم روزه با نجوا کس از بطون قریش بهیت الحرم در
سده در پس استار حرم سینا بدو ار خانه باز حسابانید با بیان غلاط بر حرم
و جد ال اهل سلام بگویند یاد کردند و خاطر ازین مرقار غم ساخته معاشره
بنشینند درین مجلس بعضی از قریش از روسا اهل کتاب پرسیدند که ای
ما که زایران حرم را میزبانان میکنید و کعبه را میور میداریم و صلوات بر محمد و آله
صلوات بر اهل بیت امار کرام خود و مشغول میشویم هدایت اقرابت بن محمد بن عبد الله
احداث کرده و بهیت را سنت نام نهاده و درین مدتی ما را بدیدید و ما را کافر و جاهل
میخواندند بود بعد از استماع این سخنان گفتند این سخنان تراست و این سخنان را
سفیان گفت ما بر اعتقاد شما و فتنی اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنه جو دانست
انعت که بتان قریش بودند سجد کردند و سخن چنان از معانده و مکابره و کفر و زندقه
الشان خبر میدید و میفرمود **ایمانی و میسکری الی الدن آو تو لبوی انانک و**
الذین نرا انهم یهدونکم الی الدن از تورت که بواسطه عداوت مسلمانان **لومنون**
میگردند **و انهم یهدونکم الی الدن** در وقت که قریش را بهت و کفر اندک بهت سر است
به بود از امر معتقد بودند و طاعت شیطان و ایشان متابعت می نمودند و نزد کفکان النفس
الایه و طاعت از و ما را و **و انهم یهدونکم الی الدن** و میگویند این جهودان **الذین کفروا** در حق کافران
برای ایشان از روی اشتباه **و انهم یهدونکم الی الدن** این گروه کفار قریش **الذین کفروا** تندی **من الذین**
انهم یهدونکم الی الدن از ایمان دور و راه یابی بود و محال است از جهت راه یابی راه یافته
ترند **الذین کفروا** گروه مفت و مفت **الذین کفروا** الکسانی الکفری **لکم الله**
دور کرده و صایب **الذین کفروا** **لکم الله** و بر لایزال و دور و دور **لکم الله**

ای کور او را **ایضا** ایاری که دفع عدا که از وی **ایضا** ایاری
 یعنی خود آن را **ایضا** ایاری که از وی **ایضا** ایاری
 آن بود که ایشان ملک و بنو از خود سر او از ترس بیخ و بنی تا بوقت
 می رسیدند و میگفتند آخر منصف داری و حکم گذاری بخواه رسید چون قالی فرمود که ای
 از ملک بپره نیست و اگر بعض از ملک و جاه بپره می شوند **ایضا** ایاری
ایضا ایاری که در زمان ایام و اصحاب را **ایضا** ایاری که در وقت
 خرامت و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پرخاشی یا فقری مصافقه
 دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پداست که چه چیز کسی **ایضا** ایاری
 بلکه حدیثی بر مردان یعنی بر قبایل عرب **ایضا** ایاری که در این
 داده است **ایضا** ایاری که آن لغت حضرت رسالت صلعم از این
 مراد از نال حضرت رسالت صلعم و عجم را بر واحد اطلاع می کنند که جامع باشد آن مقدار خصال
 که جمع شود اولاد بسیاری از مردمان که قول قالی ان ابراهیم کان امته و مراد از فضل نبوت
 باشد و کتابی از فرزندان و بعضی گفته اند فضل است که حق سبحانه و تعالی کرده اند
 او را جمع میان پشته از چهار زن و یهود برین حال حدیثی مذکور که اگر او میفرمود
 این همه زن نخاستی و بکار ایشان میبرد اختری حضرت عزت فرمود که اگر حدیث ایشان
 چنان بر میفرمود و این نبوت و کتابی پس باید که بر میفرمان صاحب کتاب حدیثی
 صورت مخصوص بدانحضرت **ایضا** ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری
 اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی **ایضا** ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری
ایضا ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری
ایضا ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری
ایضا ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری
ایضا ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری که ما عطا کردیم **ایضا** ایاری

نوعی بود که اگر دست را بر صلب او نهاده شست زواج
و سیمان جسد را و از ترند و در بسته آورده که مراد از آن اینست
که صلبه و از کتاف آن و از حکمتش اینست که از ملک عظیم دوام شریعتیاتی
ناید بلکه **فمن لم یجد فی نفسه** کسی بود که ایمان آورده **فمن لم یجد فی نفسه** کسی بود که ایمان آورده
در باب سواد تصدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت بغیر صلعم مبردانید و گفتی **فمن لم یجد فی نفسه**
و پسندیده است دفع **فمن لم یجد فی نفسه** آتش افروخته برای عذاب کافران **ان الله یفرق**
مدرستی آنسانیکه حق را پوشیدند و نکر و بدیدند **فمن لم یجد فی نفسه** بدلائل و حدت بایات
قصر آن یا معجزات **فمن لم یجد فی نفسه** زود باشد که در آیم ایشان را **فمن لم یجد فی نفسه** در آتش و
چون آتش **فمن لم یجد فی نفسه** نگاه که بخت نمود و یا بوز **فمن لم یجد فی نفسه** پوسته های آن
بالتش **فمن لم یجد فی نفسه** بدل کنیم برای ایشان **فمن لم یجد فی نفسه** پوسته های آن بخت و خفته
شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد از حسن تعبیری رخ منقولست
در شبانه روزی بحداد زار بار تبدیل جلوه وسیل تحقیق است که احراق از آن
بهرند و بحالت اول بآن آرند پس این تبدیل و صفت نه تبدیل عین و تجدید
این حال بجهت احساس عذاب یعنی بر زمان پوست ایشان از آتاز میانه اندازد
و **فمن لم یجد فی نفسه** تا بخت عذاب او آن جسدین عذاب باشد **ان الله کان** بدستی که
خداست **فمن لم یجد فی نفسه** غالب کسی او را از تغذیه کفار منع نمواند کرد **فمن لم یجد فی نفسه** و انا بقوت
روز حیان بروق حکمت **فمن لم یجد فی نفسه** آنا که گردیده اند بخدا و رحل و
فمن لم یجد فی نفسه و بجا آوردند طاعتها بروق فرمان **فمن لم یجد فی نفسه** زود باشد
که در آیم **فمن لم یجد فی نفسه** پوسته های آن ببرد و **فمن لم یجد فی نفسه** از زیر
در حیاتان یا در حکمت سالن ایشان **فمن لم یجد فی نفسه** در حالی که جا برداشته

رابع

این مرد **ابو سعید** بود یعنی زمانی که آنرا از خراسان **باز**
باز **ابو سعید** از **خراسان** **باز** زنان پاکیزه از حصن و اقامت در آن
اقدار و از **سلس** **و نه** **در** **اریم** **از** **طریق** **در** **سایه** **باز** **که** **اختاب**
آنرا از این نکته چون در بلاد عرب حرارت بسیار می شود و یاری را اعظم سیات
راحات میدانند پس ظلال طلیه کثایت است از آسایش آرام و بدن بکشد
میشود سخن کس که میگوید چون در بهشت آفتاب است که حرارت و متاع و بهشت پس
ظلم چرا باشد و فایده او چیست و نزد حقیقان ظلم طلیه اشارت حکایت الهی و
عنایت پادشاهی است که عیب بر بخار و بهشتیان مبطوط خواهد بود و آن سایه
از زوال مبر و از نقص و انتقال مقدس و معصوم است این سایه از و آن غایت
عاقبت سایه که آنرا از و آن است **ان الله لا یهدی القوم** بدستی که خدا میفرماید شما را
ان تودوا للابارات آنکه او کند اما من را **انی انی** بابل آنحضرت رسالت صلعم
در روز فتح که فرمود تا کلید از خانه عثمان بن طلحه نزد باور رفت و مادر کلید
بوی بنیداد و می گفت اگر از شما بکیرند باز شما نخواهد داد و کلید که از محمد عبده
الدار بطریق است ببارسید عثمان بن طلحه میباید میکرد و ملاقه مضائقه
میشود و حضرت رسالت بنام صلعم در مسجد الحرام انتظار میکشید الاخر لام صدق
و فاروق رضی برادر برای سلاطین آمدند و فاروق با و از بنه گفت ای عثمان
زود از خانه ای که انتظار حضرت رسالت از حد در گذشت سلاق کلید بید
داد و گفت تو بستان ای بهتر که میم و عدی گیرند پس عثمان بن طلحه محتاج بود
نزد حضرت رسالت بنام آورد و آن سرور دست در از کرد تا از وی بستاند
که عباس رضی بر خاست که یار مولی الله جای بقایه زرم من بقیض فرمود و مفتاح
خانه نیز من از زانی در از عثمان بن طلحه بعد از استماع این سخن در سایه حضرت

باز رفت نمود که ای عثمان بکشد من ده عثمان دستش آورد و عثمان
 سلطان حسن را امانت نمود و عثمان خوشتر که دست بازگشت حضرت در میان کربلا
 و رسول ایمان داد و از من مفتاح خانه من ده عثمان گفت ای کسبتان با امانت الله
 العتد حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود و هر نصی
 علی بن حسن رفت گفت یار رسول الله مضجحات بابل میت عطای فرمود
 جنازه را در کرم بابل و از او فی الحال جبرئیل باین آیت نازل شد و حضرت
 فرمود که یا علی من تمام کار می میفرمایم که از آن نفی ببرد و رسد آنکه کمان
 برسد که نفی از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را اطلاع داد و گفت خدو یا منی طلحه
 خالده نالده لا یفر عما منکم الا ظالم پس ملازمت حضرت اختیار فرموده و مکتب
 برادر خود پیدا و از و ناامور و در بعضی کوه در دست آن قوم است و اگر چه حکم
 با دار امانت درین قیف مخصوص نازل شده اما تمام امانت درین حکم
 داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد تطل غلیل که وجود
 حقیقی است و کالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد
 و چون وجود اطلاق نسبت آفتاب پس بچنانکه وجود ظل امانت آفتاب جلوه
 گسان بجای نموده و ما شو عالم افروز از افق طلوع شده که بزبان حال میگوید
 اورد الایمانات الی الیها جلوه مشکلی میگوید و اثر ایشان بجای می شود
 بر زمین منوال چون شمع خورشید وجود حقیقی عن العین از افق ذاتی که
 و البعد عن العین طلوع نماید امانات وجود است غلیل بابل آن باز رود
 و سر من الکیوم الله واحد القهار لظهور می آید در جمله سر با پیش او
 خدای که است و من است که میگوید ختم شیر آمد و بر روی او کل شی
 و الکیوم الله واحد القهار و دیگر حکم میکند چون خواهد که حکم کند من کائنات میان

مردمان آن محل را که حکم کردند بر سر ایشان و بپوشانیدند
چیزیکه تا وقتیکه بر زمین میزدند یعنی احوال داشت و بعد از در حکومت
الله کان بمحقق که خدمت شما شنو البقول عثمانی گفت علیه السلام این
بنا بر دادن مفتاح بوی یا ایما للذين آمنوا ای گروه کردیدگان را
الله فرمان برید خدایرادر الضیاء و الطیور الرحمن و فرمان بردار است
و اول کنید و سنبها و او تو لا فر منکم و اطاعت کنید خداوندان او را از
شمار او امرا مسلمانند که حضرت پیغمبر در عهد خویشین بنمود چنانچه در کتاب
نزول آمده است که حضرت خیر البریه خالد ولید را بر سر یامیر مرد و عابد یکبار
را با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بدو شدند
و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیلہ من قرار نمودند
و من به تسلطدار ایمان در منزل خود مانده که اسلام مرا دستگیری خواهد
کرد تا باشم و الا پای گیر ز راه نهاده سه خود گیرم عمار او را امان داد
داد و انبار فرموده وی در خانه خود ساکن شد خالد باید او را شکر را
نفاذت و تاراج آن قبیلہ امر کرد و غیر از آن مستامن کسی را نداشت
سپس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار فرمود
او مسلمان شود و اگر نموده من در امان است خالد گفت از ادب و رنج نماید
که کسی با وجود امیر لشکری مشاورت و اجازت او کسی را امان و مدافع کو ممانا
خالد و عمار بسیار شد و بحجاب نبوت آمد حضورت حال بعضی رسانیدند
سید عالم صلعم امان عمار را برقرار کند داشت و نمی فرمود اندک غیر امیر کسی را نهاد
دید و این آیت نامزد شد که فرمان برید او را الله اعلم فی الامور یعنی امر را من پس ایضا
امام تعلیمی آورده که الوالا علی الجوف کفر محله و خود صدق مسلم بود و نشان

[illegible]

با حق تعالی که در مسرتان بر او است آفریده و فرمود که هر که
 او را نبود باید داد و آن روز حضرت سال صلوات علیه و آله فرمود
 این است فرستاد **اَللّٰهُمَّ تَرَا اَيُّكُمْ يَدْعُوَنِيْ وَكَذَلِكَ دَعَا اِلَى الْاِيْمَانِ** پس
 میزند **اَللّٰهُمَّ اَمَّا اَنْتَ اَيُّكُمْ** ایشان را در دیده اند **اَللّٰهُمَّ تَرَا اَيُّكُمْ** با حق تعالی
 بتو یعنی قرآن **وَمَّا اَنْتَ اَيُّكُمْ** و با حق تعالی از تو فرستاده اند **اَللّٰهُمَّ**
يَدْعُوَنِيْ بخوانید با وجود دعوی ایمان **اَنْ تَجْعَلَ لِّكَ اَيُّكُمْ** انکه مرا فقط کنی **اَيُّكُمْ**
 سبوی علی الاشراف که بغایت طاغی و باغیست **وَمَّا اَنْتَ اَيُّكُمْ** و حال آنکه نامور بودند
 ایمان در مکلفات نیز نامور اند **اَنْ تَجْعَلَ لِّكَ اَيُّكُمْ** بآنکه نکردند حکم طاغوت
وَمَّا اَنْتَ اَيُّكُمْ و میخواند و در شمر از رحمت پاکشیده از خد متعالی السلام
اَنْ تَجْعَلَ لِّكَ اَيُّكُمْ آن که گمراه کرد اند ایشان را که بایل طاغوت اند **اَللّٰهُمَّ تَرَا اَيُّكُمْ**
 دور که مرکز از آن باره است رجوعی نتواند نمود **اَللّٰهُمَّ تَرَا اَيُّكُمْ** و چون گویند
 منافقان از در وقت حکم **تَوَلَّوْا بِيَّامِنِهِ اَيُّكُمْ** بچکلی که خداوند است
 است در کتاب خود **وَالَّذِيْنَ اَلَّكُمْ** و بچکلی که بغیر او میکنند بفرمان او را
اَلَّذِيْنَ اَلَّكُمْ می بینی منافقان که از روی عناد **لِيَعْدُوْا اَيُّكُمْ** اعراض میکنند از تو
صَدُّوْا اَعْرَاضَ كِرْدَانِيْ از روی عداوت **كَلَيْفَ** پس چون بشد وجه خواهند کرد
اِذَا اَصَابْتُمْ چون برسد ایشان **مَهْمَه** عقوبت صد و دو اعراض **مَّا اَنْتَ اَيُّكُمْ**
اَيُّكُمْ با حق تعالی آن کرده اند یعنی تحاکم لطاغوت و گفته اند مصیبه قتل فاروق بود
 رضی و آن منافق را **اَللّٰهُمَّ تَرَا اَيُّكُمْ** پس نمایند سبوی و زبان اعتدال را
 بکشاید تا دیت قتل خود طلبند **اَيُّكُمْ** با حق تعالی نمیکند میخوانند
 بخدا و مضمون نمیکند ایشان آنکه **اَيُّكُمْ** با حق تعالی بخوانند **اَيُّكُمْ** با حق تعالی
 حکم شما یا ترانج مرغان عمر بن **اَللّٰهُمَّ تَرَا اَيُّكُمْ** با حق تعالی بخوانند **اَيُّكُمْ** با حق تعالی

برای آنکه خداوند متعال این کرمه منافقان و کفر خود را بفرستاده
آنکه اندک خدا میداند و باقی **قل** آنی در دلهای ایشانست و حق و
در روز **قل** پس اعراض کن از قبول انوای ایشان و **قل** و بنده
ایشان را بر طایفه منی کن از منافقان و دروغ **قل** و کفر ایشان را در خلا
در یافتن بهار ناپاک ایشان **قل** **قل** سخن بلند که اکثر کنند باشد
در دلهای ایشان شب که از ان غنا که که دهند و آن تهدید است بقتل یا بکفر
ایشان اگر تو بکنند **قل** و فرستادیم با من **قل** هیچ فرستاده را
بمنظوران خود **قل** مگر برای آنکه فرمان وی بزنند یا **قل** یا هر خدا
و تو **قل** و اگر این منافقان از **قل** آن حکام کستم که زنده **قل** بر نفسیاد
خود یا انکار حکم تو یا بجا کم الی الطاعت **قل** بیا مدتی بجزت تو **قل**
قل پس طلب از ریش کردن از خدا و **قل** و آمرزش خواستی برای ایشان
از **قل** رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را **قل** بر آینه یافتی یعنی فرستاده
خدا را **قل** قبول کنند تو بکن بکاران **قل** مهربان با آمرزش تایید در
معالم آورده که میان زمین و خالین الی بلوغ مناصبتی واقع شد در آب دادن
چون محاکم ایشان بجهت سید عالم صلعم رسید فرمود ای زمین آیه زمین خود را
پس بپای که از خالین در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضموش
بشکل بود در میل آنحضرت بجان میر حق تعالی آیه فرستاد که **قل** یعنی نیست حقیقت
ایمان چنانکه گمان میبرد **قل** بحق پروردگار تو که ایشان **قل** ایمان
نخواهند **قل** ایمان حقیقی **قل** تا وقتیکه ترا حکم سازند **قل** در
آنجا **قل** ایمان ایشان و تو حکم کنی **قل** پس باز نایند **قل**
بسیار **قل** شک باور دلهای خود تنگی و گران **قل** از آنکه تو حکم کرده بر خند

مخالف علی ایشان شد **و علی** او که دلش تند بر فرمان تو شد **فرمان** بخواران
و با طریقی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زید و حاطب از محکم نبوت بیرون
آمدند مقداد رضایتش از رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که
که برای سپردن او در سخن کردن ثابت میداد و ردی در محکمیت یهودی آنجا حاضر
گفت قاتل الله و لا یرای چو کردند که گواهی میدهند بر سالتین مرد و در پیشگاه
متمم میدارند بخدا میگویند که بنی اسرائیل در زمان موسی هم گناهی کرده بودند موسی
هم حکم فرمود که تو به شما آلت که یکدیگر را بکشید فی الحال النساء مودوده بقتل یکدیگر مشغول
شدند تا مقتاد را از کشتن شده و بفر خود را متمم داشتند ثابت بن قلیس چون
این سخن شنید گفت بخدا که اگر محمد صلی الله علیه و سلم مرا فرماید که خود را بکش کشت و غدار
و یاسر و ابن مسعود نیز همین گفت بخت بجان فرمود **و لو انما و اگر چنانچه ما را**
فرض میکردند ایمان را بر اینها که دعوی ایمان میکنند **ان اقموا الحکم** آنکه بکشید
خود را بنی اسرائیل که دند **و از خود را بیا بیرون** و دیدن **و یا که** از سر راه
و منزه اند و خویش چنانچه بنی اسرائیل را برور و رفتند **ما فعلوه** میکردند آنچه فرض کرده ایم
الا قلیل منهم نگرانگی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضایت **و لو انما و اگر**
ایشان که منافقان اند **فعلوه** بکشدند **یا یو عطفون** ایچ ایشان را بکشید
و تکلیف نمایند بان **لکان خیر انکم** بر آیت بهتر بودی و ایشان را در عاجل و اجل
و انشد بیتا و نزدیک تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان **و انما و اگر**
که بقیئت حاصل شدی و ایشان را در دین ایشان **لا یبنا** بر آینه میدادیم ایشان را
من لدنا از نزد خویش **اجرا عظمی** فرزدی بزرگ و ثوابی و از کفریم چیست **و انما و اگر**
و بر آینه راه میبرد و ایشان را **اجرا عظمی** میدادیم ایشان را **لا یبنا** بر آینه میدادیم ایشان را
روند آورده اند که ثوبان رضی که مولای رسول خدا بود و روزی بخمار نبوت آنجا حاضر

از او می شنیدند و در آن وقت که حضرت اساتید فرمود که ای ثوبان ایچرا که از تو می شنیدند
در این سخن گوید که از روزی که حضرت رسول الهی صلی الله علیه و آله در حالت غمگینم
از جانب من می پرسید: ای تو آرام جانم ز تو کای شکست علی ثمانی حالت آدمیانی
شکست حال در اندیش آمد چون یک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چاره
لیک چه یکسانم از ترک غم نیست از آن میترسم که بر تو دیدار تو بیانم دور و سختی
آنکه اگر در جهان از این نیران بزم ترا کی بینم و اگر نیست روم بدخاک در جوار حق نسیم کند
در رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الصاری که صاحب اذان و مستجاب الدعوة بود آورده
از آنکه نزدیک حضرت گویان آمده و بعد از استغفار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک
من از نفس و مال و ولد من بمن دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیا
ن دارم می ترسم از آنکه فردا تو در بهشت بدرجه بلند باشی و من در ضعف فعال
یا افاضل خود نشسته از دیدار بزرگواریت محروم مانم و حق سبحانه شکست دلان
فراق را برآورده وصال شادمان ساخت آیت فرستاد که **وَمَنْ يَرْجُ اللَّهَ وَالْيَوْمَ**
الْآخِرَ ضایع در او امر و نوای **وَالْآخِرَ** و فرمان برداری رسول کند
فرمود و در احکام **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه فرمان برداران باشند روز
قیامت **مَعَ النَّبِيِّ** با آنکه نیک **أَتَمَّ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النِّعَامَ** کرده است خدا بر ایشان
وَالَّذِينَ از مؤمنان و رسل و او الغر نیز داخلند **وَالْقَدِيسُ** و راست گویان
که پیش از پیغمبر تصدیق اینبار کرده اند **وَالشُّعَرَاءُ** و کشتگان راه خدا مراد
شعبدار احمد و نیز جمیع شعبداران و مشایخ جمیع شیدانرا **وَالصَّالِحِينَ** و ستودگان
در اعلا احوال و اینها نیز غایت **وَمَنْ يَرْجُ اللَّهَ وَالْيَوْمَ** این جماعت
تَقْبَلُ لَهُمْ نال الله تعالی و در واحد و جمع اطلاق میکند با آنکه هر یک از اینها
نیکی و حق از هر حال آورده که مراد از این سخن حضرت پیغمبر است و از صدیقین است

بانی کبریا و از شهادت او و عثمان و علی بن ابی طالب و امیر مومنان و ائمه
 که بر کربلا در کشتی اوست و در فرود آید و او را بگویند که ای حسین بن علی
 کل زمین تا شوی با خرم کل زمین زان چون مردار باشد نفس بیاورد و در
 خواب بود پس **وَاللَّهِ** آن بود با جماعت مذکوره **فَقُلْ** از وی که است
وَلَقَدْ بَالِغُ دلیده است خدا **عَلَيْهَا** و انما بقصد و مقاصدینات **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**
 که ایمان آورد و **أَيُّهَا النَّبِيُّ** خبر کنید سلاح خود را یعنی آماده کنید برای **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**
 پس بیرون روید بقتال دشمنان **ثَبَّاتُ** کرده و کرده و در میان مختلفه **أَوَّلُ النَّبِيِّ** یا
 کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحد **وَأَنْ تَعْلَمَ** و بدینستی که از شما
لَمَنْ يَطْلُبُ کسی که در جنگ میکند در بیرون رفتن مبرور و تا خیر می کند
 در جهاد مراد این است و اصحاب او که در روز احد خلف و در زید بن **فَانْ**
أَصَابَكُمْ پس اگر برسد شمار ای مومنان **مُحَمَّدٌ** واقع چون قتل و فریت
قَالَ گوید آن منافق **قَدْ أَلَمَ اللَّهُ عَلَى** بدستی که انعام کرد خدا بر من **وَأَوْ**
لَمْ أَلَمَ چه من نبودم **مُحَمَّدٌ** با مسلمانان **سَيِّدُ** حاضر در موعظت **وَأَمَّا**
 و اگر بر شما **فَقُلْ** من الله نیکوی زیادت از خدا چون فتح و غنیمت **لَقَدْ**
 الله گوید آن مخالف از غزو و غنیمت **كَانَ** **لَمْ يَكُنْ** چنانچه گوی بود **مِنْكُمْ** میان
 شما میان وی **مُحَمَّدٌ** دوستی یعنی خود را و از او سخن برو **يَا**
 گوید گویا بر شما از غزیده و بهیشت شمار سیده و سخن او اینکه **لَمْ يَكُنْ**
 من **كُنْتُ** بودم **مُحَمَّدٌ** بودم **مِنْكُمْ** با مسلمانان **فَقَالَ** یا خیر و زنی یا بیفته
فَوَازَ یا خیر و زنی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب او گرفت **فَالْيَقِينُ** پس
 باید که قتال کنید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** در راه خدا با دشمنان دین **وَاللَّهُ** آنکه در
 بازار بمقابل **لَمْ يَكُنْ** **لَمْ يَكُنْ** از نیکانی و نیار که **وَاللَّهُ** در رفتار دارد

مع

سببی جا و آتی و اینیم غیر فانی **و من یقوت** و هر که کارزار کند باقی بماند
 در راه دین **و من یسکت** پس کرده در جبهه شهادت یابد **و یقوت** و غالب
 آید و دشمن بر سرش میگذرد **و یسکت** پس زده بشود که بدیم او را یعنی در آخره
 فرزدی بزرگ که در صفت نیانند **و ما لکم** و حیت شمار الی اهل
 جهنم که بجای کامل و جیدی تمام **لا تقابلون** جهاد میکنید و کار اشتغال نمی نمایند
فی سبک در راه فرمان برداری خدا **و استضعفین** و برای آن بیکارگان
 که قتل در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در ملک مسلمان شدند و گمان
 ایشان از هجرت بدین من میگردند **من الرجال** از مردمان چون سلبین هشام
 و ولید و عباس این برید و ابو جندب سبیل و اشال ایشان **و انکار** و از زنان
 چون انترش یک غیره **و اولی الامر** و از کودکان و چون ابن عباس رضی میفرماید
 که من و ماور من متضعفان بودیم از آن و ولدان **الذین** و این مستضعفان
 آنکسانند که آن تصرع **ایقوتون** میگویند یعنی دعا میکنند که **ربنا اخرنا** ای پروردگار
 ما بیرون آر ما را **من قره القریه** ازین و یعنی که **القریه الظالمه** درمی که مستکارند
اینها اهل اولی شهر که ظلمی بقایه بزرگ است ان الشک لظلم عظیم **و اهل** و باز
 دراز برای ما **و من یسکت** از نزد یک خویش **و یسکت** که کی دوست و متولی کار باشد
و یسکت و باز از برای ما **من یسکت** از نزد خود **و یسکت** ایاری و مددکاری
 و کشته عادی را از مافوق کند و عار ایشانرا مستجاب گردانند و
 بعضی را از مافوق از کوه میساخته و برخی را که آنجا مانده بودند و بی ساخته چون
 که حضرت بر صلب ایشان فرستاد و تار و زلفه که بر او اندوختی نموده به ایشان
 مستجاب نمود و در نصیری و جامی برای ایشان تعین کرد یعنی عذاب سید که حضرت
 از ایشان مستجاب نمود و او با صغاف و کار بیکارگان بود **و ان یسکت**

آمدن آنکه انیک کرده اند بخدا و رسول **اقول** میگویند **وای عجب** در راه خدا
 و **الذین** آنکه انیک کافر شدند از دشمنی و یهود و نصاری **اقول** میگویند **مقاتله**
 می نمایند **فی سبیل اللہ** در راه شیطان که طاعی و باغیست یعنی لعیان او **مقاتله**
 پس کشیدای دوستان حق **اولیاء اللہ** در راه شیطان که جلد و دوسه شیطان
صفت است **میتوت** زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان **المرء** ای انسان
الی الذین که بگوئی انانکه این در که میماند میگردند چون بعد از حسن بن عوف و بعد
 ابن ابی وقاص و مقداد بن ابی وهب و رض و امثال ایشان که مارا استوری و مایل
 شرک قرب کنم که آزار و اذیای ایشان از حد گذشت و حکم الهی **قیل** گفتند
 و این نزار کارزار کفار **کفر** **ایذیکم** باز و اید و ستار تا دوقتی که فرمان آبی در
 رسد و **ایموا الصلوة** و بیاد آرند نماز را و **اتوا الزکوة** و بیامید مستحقان زکوة را
فکانت پس آن هنگام که بدیده آمدند نوشتند یعنی و اجابت **علیهما اللعنة** بر این
 کارزار کردن با کافران **اد اذین** آن وقت که روی از ایشان **مشتوا**
 میترسیدند از جنگ **مکان** **الجنة** چنان ترسیدنی که از خدا بایترسید **او شده**
خشیه بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن را اصل تصدق بشریت باید کرد و بر
 کرامت او خدای یعنی بالبط از فوت و موت ترسیدند **تاتوا الزکوة** و گویند آنکه کار
کم **میت** برای چه چیز کرد ایندی **علینا اللعنة** و بر ما مقلد کفار **اولاد** **افرنقا** چرا
 تا چیز کردی مارا **ای اجل** تا اجل که نزد یک است بهر کس اگر بوال از منافقان
 صادر شدی چنانچه **میت** و اگر از مومنان وقوع یافت از روی **میت** و بر روی
 سخن گفته بشود باز توبه کرده **قوی اللیت** که قومی از مومنان بعد از نزول آیت
 قتال منافق شدند و از جهاد تکلف و زینند و این سخن ایشان بود و احوال
 که مومنان با جمول بر تنای **میت** از زنده بروج انکار **تاتوا** که گویای محمد و این

ع

[illegible]

فقال ليس خصله و در حالت **من القوم** مرا این قوم میافوزد و در این حالت
 نزدیکی من **من القوم** که فهم کنی **من القوم** که فهم کنی و در این حالت
 که سخنی در یابند چون بهایم که میشوند و فهم میکنند و از بی فهمی نیست که میماند
و اما اصحاب آنچه بتو رسید **من القوم** از فتح و عیثت **من القوم** پس از فضل خدا
و اما اصحاب آنچه بتو رسید **من القوم** از تربیت قتل اصحاب
 پس از نفس و بعضی معنی آیه برین وجه فرو می آرند که ای انسان آنچه
 از نیکویی بتو رسید از فضل و کرم خداوند است و برای که پیش آید پس
 کنایه آن است **و از خصلت** و فرستادیم مائرا **من القوم** برای میان **من القوم**
 فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدار یک سنا و حد و سبب تو می کشد
بالله و پسندیده خدا **بالله** که او به رسالت تو **من القوم** برک
 فرمان برد رسول را **فقط اطاع الله** پس برستی که فرمان بردی خدا را
 بجهت آنکه رسول بطاعت خدا میخواند با مر خدا پس فرمان برداری او
 فرمان برداری حق باشد و در بحر الحقایق که حضرت رسالت صلوات
 فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هر آینه خلیفه
 الله باشد پس خلافت حق را آنحضرت انبیاست بوده در هر حال که با خلق میبود
 که افعال الله و ملامت او در دست و بی شک خلیفه الله بود در هر حال که خلق با او میکرد
 اند که افعال الله الذین بیاکونکم انما یا الهون الله و طاعت جن خلیفه
 بی شایه و شبیه طاعت مستحلف است **من القوم** چون تمکنت از خود و بر خیزد زود
 بیشک فرمان این فرمان اوست **من القوم** که او بر نال که گفتند می میکنند
 بنو تو در افکندن نه چرخه **من القوم** که او بر نال که گفتند می میکنند
 نیز **من القوم** که او بر نال که گفتند می میکنند

پس از آنکه اینها را در کتابهای خود
 از این کتابهای معاصی میخوانند که بعضی از علما این حکم را بآیه البیت منوع خوانند
و میگویند منافقان در حضور تو طاعت از تو فرمان برداری و از
تو میگویند ای رسول الله ایس چون بیرون روند من بزرگ از تو و کلمه
ایس بزرگتر از تو است از ایشان **غیر الفی قول** غیر آنکه روزی میگویند
 یا آن میگویند غیر آنکه تو بالین میگوی لفظ قول غایب مونس و فاعلش ضمیر
 علیه السلام یا مخاطب نه که حضرت پیغمبر صلعم **والله یکت** و خدا میگوید در حق
 محفوظ یا دارم کاتبین یا و خدا میگوید **یا یسیر** از ایشان میگویند و تدبیر میکند در شب **فلا یخ**
عالم پس روی گردان از عتالین که بواسطه اظهار اسلام حکم قتال بر ایشان جاریست
و لکن علی الله و توکل کن بر خدا و کار خود را بادی گذار **و کفی بالله** و بسند است خدا
و لا یقیم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کتده مهمات
 و متوکلان **والله یکره ان یقرآن** ایابر انا مل نمیایند این منافقان در قرآن
و لا یقرآن و اگر بودی این قرآن **من غیر الله** از نزدیک غیر خدا یعنی کلام
 و تفکر میکند در آن تا برایشان ظاهر گردد و آثار عجیب که این کلام حق است
 محمول بودی چنانچه زعم اهل کفر و تفاوت است **و لا یقرآن** و آیه یافندی اهل
 عقل و فهم **و لا یقرآن** اختلاف بسیار از متناقض و تفاوت نظم
 بر این کلام بیشتر از دو حال خالی نیست خواه بعضی بخواه از روی معنی **و لا یقرآن**
 و چون میایند منافقان **و لا یقرآن** کاری که نمی چرخمی **من الله** این موجب این
 چون حضرت پیغمبر صلعم بر مصالح قوم یا نافر لشکر اسلام **و لا یقرآن**
 یا اینچنین میگویند و چون از جماع اعدای باطنیت سرپیچیده سرایای مسلمانان
 در این کتاب است که از پیش از این در میان افشا صر و فساد

زیرا که جزایک و سبب هر چه است در میان دشمنان و تملک ایشان از جهت
 اسلام و خبر بد موجب صفت مسلمانان و پیران ایشان **و اگر با خدا**
 آن چیز را **الی الرسول** برای ضایع غیر ثبات آن اصلاح و انقضای آشکارا **اولی الامر منکم** یا بتدبیر خداوندان از اهل ایمان چون اشراف صحابه و ائمه سید
معه الذین بر آینه بدانند اینرا تا آنکه **استخرج** سبک خبر او نکند
 تحقیق و نمایند **از پیرو او** لیکن او را آنکه داند کدام چیز افتاد و کدام را خفا
 نماید کرد **ولا فضل الله** و اگر نه فضل خدا بودی **علیکم** بر شما بارسان بودن و
 بخیرایشان و باقران قرآن و گفته اند فضل خصوصیت پیغمبر است باسلام و رحمت قرآن یا توفیق که اگر
 برکت اینها بودی **لا یفهم الله فیهم** بر آینه پیروی میکرد و پیش طائر **الافکار** مگر اندکی از شما
 که بعد و عصمت بابی از دلو اس شیطانی امن مانند و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از
 رسول و نزول قرآن محض متابعت الهی راه را هست یافتند چون در قریب فوافع فلیمن
 ساعد و یحرا بن را به بر زمین عمر و سبب بن فری بر زن و امثال ایشان **مقاتل**
 پس تو کار را رکن **فی سبیل الله** در راه طاعت و رضای خداست و آن آیه در بدر موعده
 بود که حضرت سالت صلیم غریمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو بکر
 میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت میفرمود که اگر میزدند
 تنها میزدیم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلفند و زنند از کارزار کفار تو مرد و متحکم
لا تکلف تکلیف کرده اندی تو در جهاد **لا تکلف** مگر در نفس خود پس از این گفت
 دیگران غناک شود **و حق التومنین** و ترغیب کن مومنان را بر قتال شیطان که بر تو علم
 است تکلیف **علی الله ان یکلف** شاید که خدا باز دارد از مسلمانان **من ان یرید**
 شده کار را از آنها کافرنده یعنی قریش باند ترسند و قتل ایشان اندازند و
 همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو بکر بن میسر میزد و مومنان بر نیاید چنانچه

خلا خطا نور زرقه پس بر دست از او در دهن بند کردید و در دست
مست در دست دینی تمام داد اگر چه شده **الحی** پورته معقول نیست که
میان یکدیگر چون سایر مواریث **الله ان الله** فکر آنکه در دست تصدقت
کنند بر قاتل و دیت را از او عفو نمایند نزول این آیه در شان عباس
بن ربیع است که قبل از هجرت مسلمان شده و از اقارب خود جدا
میداشت شش کی بخت دروید بنده داد و مادر در فراق او ناله و فریاد در
گرفت ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عباس بود در جزع
و فرخ مادر مشاده نموده از عقب عباس افتد و از نزدیکی پنهان
باغبان و افانه باز گردانیدند و در که آورده دست و پایش بر بسته
در آفتابی انداختند تا از مسلمانان باز کرد و حارث بن زید در پی
برد و بگذشت و گفت ای عباس از بسایه ای آزار و اندایت که به تو
رسید بخت چو اهل کشتی مفارقت دین اسلام اختیار کن آموخته شود
القصد عباس کله که از وی میطلبیدند بگفت دیگر باره حارث او را سر کش
کرد که از آن دین خود برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل
بود پس تو بر باطل بودی و عباس از در غضب شد و گویند خورد که اگر روی
بر تو دست یابیم هر حال که بشم ترا بکشیم پس عباس هجرت نموده تجمیع اسلام
کرد و حارث نیز ببنده آمده مسلمان شده عباس در وقت هجرت طارت
و اسلام او حاضر نبوده و زنی حارث را در محله قبا تنها یافت و بنا نهاد
سو کند ویر القتل رخ صحابه عباس را ملاقات کردند که مسلمانان القتل
رسانیدند و در قیامت چه جواب خواهی داد عباس بر آن صورت
بسیار شده بخت مغرور صلح آمد و تمام قصه عمر بن عباس و گفت

کرمی

که از رسول او بپایان خبر دادیم و خط این واقع شد منتظر خبر از این ایستاده فرود آمد
 و حکم قتل خط این **نان کان** پس اگر بکنند مقبول **من قوم** اگر در این **عبدکم** که دشمن
 شما اند یعنی کافران **دو مومن** داد مومن باشد **فخر** پس بر قاتل اوست
 از او گردن **رقبت مومنه** بنده مومن داد او ویت با ایل او شد بدین که میان
 کافران مومن در است **نان کان من قوم** اگر کشته شد از قومی باشد
بنگم میان شما **و هم میاق** و این غنیمت و پیمان است با ایل و نه بودند حکم در
 ویت و کفارت حکم است **قوتیه** پس بر قاتل نیست ویتی او اگر کرده
 شده **ای ایله** با ایل او **و مقرر** و از او گردن **رقبت مومنه** بنده مومن **فمن لم یجد**
 پس اگر نیامد بنده و قدرت نداشته باشد خبر بدی آن **فصل** پس بر دوزخ
 روزه **مهر** **مشتاق** هر ماه از بی یکدیگر **توبه** و این حکم کرد خدا تا توبه
 و بدشمار توبه داد فی و این توبه **من الله** از خدا است و توبه
 او **و کان الله علیها** و هر خدا و نا بحال قاتل و مقول **حکمتا** حکم کننده
 در باب ویت و کفارت آورده اند که مقیس بن صبا به الله خود طاعت را در
 محل بنی النجار کشته یافت حضرت رسالت صلعم صورت حال بوقف عرض
 رسانید و آن حضرت رسالت صلعم ظهر خمر را با او نزد عثمان بنی النجار رسانید
 که اگر میبایست که کشته بشام کمیت او را بقیش سپارید و اللدیت او بر موجب
 شریعت و کشته بنی النجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر بقیش
 نمودند و ناظر خمری رو بعبیده نهادند چون نزد یک شهر رسیدند و سوسه
 بقیش افی بقیش را از آن داشت که مردی از آن جماعت را بی
 آگاه بکشت و با خود گفت نفیس را بقتال بقصاص نفیس بکشتیم و مراد میبود
 آمده پس بر کشته شده رو بکند نهاد و این آیه نازل شد **من یقتل** و هر که

بکشید و بگوئید **مؤمنی** را که بعد از قصد صلوات و از گشتن او را **مؤمنی** است
سپید پوش او را در روز است **قالا قیما** در حالتی که او بیدار در راه
غضب الله و خشم گرفت خدا علیه بر او لعنت و بر اندکوار او در سخت
از حرکت خویش **و اعذر الله** و اماره ها خسته است برای او **و عذرا علیما** عذرایی
بزرگ است بخت بی از کتاب این گناه بزرگ بوده اند که رسول صلعم کبر را
بر قوم فرستاد و مردم در کس فدی از ایشان مسلمان بودند قوم او بکبر بخت
و او با مال و متاع و غنم خود بکوی متحصن شده بهمان که سر به تکبر گویان
رسیدند و در کس تکبر ایشان نشنیده بودند و تکبر گفت و بر مؤمنان سلام نکرد
در میان کفایت **بسم الله محمد رسول الله** که ده آنکه بر آمده است
زندگی الحال بر حیات و بصر شمشیر گشتن بند اجنت و هر چه است غارت
کرده و کوفتند او را بر انداختن خبر **و سالت صلعم رسید غارت تمام**
شده گفت ای اسلام کسی را گشتی که از بهکانکی تیره نموده بهکایک
حق معترف بود اسلام بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من از کس
طلب حضرت **بسم الله محمد رسول الله** را استی از است که اسلام
گفت یا رسول الله کلام مرد اس از کس شمشیر ما بود حضرت فرمود که
بل شفقت قلبی هیچ دل کو را شکافته بودی تا دانی که اس مسکوب یاد و رخ
و این آیه نازل شد **یا ایها الذین امنوا ای کرده کردید کان اذا فرستم چون گفتند**
سبیل الله در راه خدا یعنی جهاد و بیدار **و قتیتمون** بیکدیگر بایست که تقصیر کنید **و لا قولوا و یقولوا**
من الی هر کسی را که القاند **لکم السلام** سلام شما یعنی بخت اسلام گوید **و کتبت**
تو من نیستی بلکه بخت من یعنی از کس ما این کافری **و یقولون** میطلبید ای مجاهدان
اعرض الحرة الدنيا مال فانی دنیا را در غنیمت غنم مرد است و اگر شما طاعت غنیمت
فوز الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الصلوات

این سلام در مقابل صف شریف وقت نماز سینه در انداخته و گویان
شکر لاف میان بند و سیاه مو میان حایل و بند حضرت رسالت با صحرای بافت
نماز استعمال نمودند کفار صایند کج و سجود ایشان مشایده نمودند بعد
از فرشت اهل اسلام از آن نماز کافران گریختند و فرزند که بر ایشان
هجوم نمیکرد و دیگر نماز نیکوت و نماز ایشان بنیاد و دم یکی از زمره کفار
او را داد که این قوم را که بعد ازین نماز دیگر نیست که در غار از و کرام اهل عبادت
میان خود تقدیم میسند فرصت نگاه داشته و را وقت بر ایشان
راشیم و لکام دل ازین دشمنان داد و انتقام بستانیم هنوز
وقت صلواتی عشر در نیامده حیرت بر دل فرود آمد کیفیت نماز خوب بود
انچه حضرت رسالت صلوات علیه و آله و سلم در وقت نماز و کج و نکی این نماز صفت داشت
بسیار است و در کتب فقهیه مذکور شده **و لا یجوز علیکم هیچ گناهی نیست بر شما**
ان کان یکم ازین اگر باشد شما را بخوبی می بیند از یاران که گمان کردند از شما را
اگر نمی بیند یا باشد شما را و تا توان در محل سلاح **ان یقتلوا**
اگر نمی بیند سلاح خود را و خود را **اقتدرکم** و هر جا که فراموش کرد الی
لکها داشت خود را تا خصم شما هجوم نکنند و گفته اند مراقبت و خود را باشد
ان الله بدستی که خدا **اقتدرکم** آماده کرده است برای کافران
عذاب جهنم عذاب جهنم را که نمرده **فاذا قضیتم الصلوة** پس چون او را کردید
نماز خوف را و باغ نشید از آن **فاذا قضیتم الصلوة** پس باید کنید خدا را **اقبالت**
در حال و با هم که نشینند **و در حال نشینش** که تیر اندازند و علی
بر سر او خورده آن زمان که خشم خورده افتاد و تیر اندازند و او را
و تیر اندازند در حال و در راه السیر او را در راه بعضی خفت است یعنی

بترسید از رخ اقبال در وقت تفرات بر امور و وقود و در حال
 باکل و شرب و مصاحبت با خلق **و علی حاکم** در زمان توفیه پیام دیده این
 الله خافوا من حیث یخوفوا و انزلوا به **و بیت** هر که فی در خوف که نشد خوش او نشود آن
 الله خافوا کما کما او خافوا و انزلوا به **و بیت** هر که خوشی است چون کوی مهر سست
فاذا طاعتکم لیس چون بیاریدید و از خوف ای شدند **فاقیما و الصلوة**
 لیس بگذرید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرائط **ان الصلوة** بدستی
 که نماز **کانت** است **علی المؤمنین** بر مومنان **کتاباً موقفاً** فرض موقت یعنی محدود
 باوقات که اخراج آن از اوقات آن روایت **و الله اعلم** و مستی نمکند
و ضعف در حدیث **استخاء التوم** در طلب کافران و کارزار با ایشان این
 است در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جنگ احد
 منجور است که از عقب اوسقیان رود و صحابه را بر جراحات تمام بودند چون بجای
 منفرماید که **ان تکونوا تاملون** اگر سبقت شما ای مومنان که در دمنده شدید
 از جراحات **فاقیما** یا **لیمون** لیس بدستی که کافران تیر در دمنده و خشم خورده
کاتاملون و ترجون بخجانه شما هستید و شما با وجود عالم امید میدارید **و بیت**
الله ماله بر چون از خدا آنچه **الشیء** امید دارند تو اسب اخیره و
 حضرت در دنیا **و الله اعلم** و هست خدا و انا بضمیر ایشان **حکما**
 حکم کار در امر و نهی آورده اند که طعم این ایووف از سببی طفر منشی لقب
 در خانه قتاده بن نعمان زدن زری زری که در اینان کرد و کرده بودند
 قضا را انبان شکافی داشت همه راه اردو بر خجانه تا بخانه طوطی و طوطی از خانه
 پیروی که زیند بن الیمین میگفتند بر دو بطریق و دعوت بدو سپردند و او
 قتاده بر اثر اردو و فتنه طوطی رفت و بعد از طلب درج طوطی گوشت یاد کرد و آن
 نکند

برادرانم متاده بر همان است که بخاک بودی رفته و در آن رده چهره را
 بخاک انداختند و گفتند و خوش طبعی و در میان بودیست بمن داده
 که منی بر آن گواهی داند متاده صورت حال بحکم علی بن ابی طالب که در دنیا
 که قوم طبع بودند از خوف روایی او نخواهند که طبعیست زده شود و چهره پاک
 و امن بیرون آید از جلال و خفومت کردند با چهره و در حضرت بنی بران
 بود که خیانت بر چهره داشت کرد و سلمان از آن خیانت بر آید یعنی که
 حضرت قصد عتاب بودی کرد و خواست که بقطع بد او حکم کنند از حضرت رب
 العزیز خطاب رسید **انا انزلنا الیک الکتاب الحق** بدرستی که ما فرستادیم کوی
 تو قرآن را برستی و حکم درست **یسلم علی من** تا حکم کنی بر میان مردمان **ما از**
 با آنچه خود ترا شناسا کرده اند و وحی فرستاده **و لا تکن لی فی شین ضعیفا** و مباش
 از خاشاک **و استغفر الله** و امرزش خواه از قضا که نجات یهودی کردی
ان الله کان بدرستی که خداست **غفور** آمرزنده هر کس را که امرزش طلبد
رحیم مهربان بود **و لا تخادل عن الدین** بخداوند **انفسهم** و خفومت نکس از
 از قبل انا که خیانت میکنند با نفس و خود یعنی قوم طبع که با خیانت او در راه اند
ان الله لا یحب بدرستی که خدا دوست ندارد **من کان قریا** هر که او بیست با خیانت
 کند یعنی بقربران **انما کناه کاری مستغرق در گناه خود** **و یحیی من الله**
 شرم میارند از مردمان و پنهان میکنند ضایع **و لا یحیی** و شرم نمیدارند
من الله از خدا **و لا یحیی** و حال آنکه خدا با ارباب نسبت و امر از ارباب آن از رویان
 پس که از ارباب **و لا یحیی** و در دنیا **و لا یحیی** آن هنگام که نسبت در دنیا
 که اند **و لا یحیی** و در دنیا **و لا یحیی** و در دنیا **و لا یحیی**

این ضعیفان
 برای ضعیفان
 که در دنیا
 و در دنیا
 و در دنیا

شاد و درت میگردد و در آن طوطی گویند در آن مرغی بر می آید که او را که مسلم است
تقول بودی که کافر است انصاف نخواهد نمود **و کان الله بما عملون** و خدا بداند
نما میکنند از تیر **محمّد** احاطه کننده با علم بر آنچه شما میکنند و هیچ جزیه علم از شما نیست
ما انتم به و ای گروه بنی ظفر از حقیقت جاهلیت **جا** و **لهم** دفع میکند از غفلتشان
خیانت بر احوال و خصوصیت **فی الجحیم** و در وقت زندگانی در دنیا در دفع غفلت
عنهم از ایشان **فی الجحیم** و در قیامت **ان یكون** آیا گنبد اندک باشد **علیه** بر ایشان
نکوبان که نگردد از ایشان ترا غدا بگذرد یا حیات کند و غدا بر ایشان باز دارند **و علی**
سوره و هر که بکشد بدی که از آن ضرر فیزی برسد **او یظلم نفسه** یا ستم کند نفس خود **و الله**
سپس طلب امرش کند از خدا بگوید و انابت **محمد الله** باید خدا را **غفور**
از زنده گنایان او **رحیم** مهربان با فضل خود و در آیه ترغیب بر نمود طوطی و
قوم او را بگوید و استغفار **و من یبک** و هر که گنبد گنهای و هر که بی گناه را بداند
تتمت فتمت **فاما** بگوید پس جزین نماید که میکنند آن **علی** **نفس** نفس خود
چیز از آن نفس او بگوید که می کند **و کان الله علیها** و هست خدای
و اناب ارق در **حکیم** حکم کننده در مجازاة او بقطعید **و من یبک** **فقط**
و هر که بکشد گناه صغیره آنچه بخطا واقع شود **و اما** یا گناه کبیره یا آنچه بعد از
وی صادر گردد **و من یبک** پس تتمت بند بدان گناه **یرثها** بی گناه را جانشین
طوطی زبید کرد **فقد** **متمل** پس بدستی که برداشت **بیتنا** در روی و اگر از آن
نتیجه محبوب می شود بی گناهان **و اما** **جنتنا** و دیگر حامل گنهای ظاهر را
و الله افضل الله و اگر نه فضل خدا بودی **علیک** بر تو که در حق فرستاد و ترا از
حقیقت مهمر اعلام داد **و در** **جنت** و جنت ایشان او که ترا از نقد غدا بزند
و از حدی طوطی **جنت** **جنت** و هر آنکه قصد کرده بودند **طاعت** **و الله**

ان بعدون اكثر من انما الحكم است و ما بعدون و خطه صلات

محی الدنوا و الدنیا فی القبر

وزمان تراست که در این بند ترا می بینم هیچ جز فیه تو درناه عصمت خدا و در دل

و فرستاده شد **عقد الکتاب** بر تو قرا بفرما **الحکمة** و بیان احکام

انرا و علی و در آموزانه است **المکن** ای بنودی که خود را بی از خفیات

امور و کمالات و ضمایر وجود و کفایت اندک آن علمیت برایت حق و جدا بود

عبودیت نفسی و قہر حال اور در بحر الحقایق سے فریاد کر کے ار علم ماکان و ماسکون آ

از حق سبحانه در شب اسیری خوان حضرت علی از نواده جهانم در احادیث

معراج ابد است که در زیر عرش بودم قطره حلقی من بخند خندان

وكان بفضل الله دست فضل خدایک بر تو به نبوت و عظمت از کرم معفو شد

اعظم از خود کاملتر است کاملتر نیست **لاخبر فی کثرت شکوی** در ساری من

فردی از راکش ایان یعنی قوم طبرستان مشهور است که در صدد صلح و عهد اندوختی

رسمه شصت و نه یعنی پنجاه و نهمی مردانی را از کوهان مرتفعه **الدن** و یک زن که

بفرماید **لصبر قسمة** بصبر دادن **ادب** یا امر کند معروف و آن حرکت

الشیخ محسن یارید و کفر اندمروف اینها و ذوالا زهره را دوست کمری

محرران کرده او را **مصلحت** یا فرمایند مصلحت **من** است

از اینها ایشان و نیز بفرمانک و هر که کند ان شاء الله استواء و رضایت الله

ای طلب خشنودی خداوند است که زود باشد که بدید او را **عظماء**

و من ان قیامی و مراکز الف - گندم و جو و خا و سبزی

در روز شنبه هجری ۱۰۰۰ در روز شنبه هجری ۱۰۰۰

[Faint handwritten text in Arabic script]

ویرودی لکھنؤ راجہ رام داس

[illegible]

[illegible]

در محاسبه و مومنان از اجزای روحیادند تا بخدا رسیدند شمار این گناه بود
دو هزار و شصت و نهم بر ایشان جمع کند در روز قیامت بدین ترتیب و حسن بعضی روح مکتوب
نموده است بر این که حق تعالی میفرماید من بعل بودم و بیهوده **و لا یجدونی** باید حاصل شود که بر نفس
و در **روز قیامت** جز از خدا **و این** دوستی که در وقت رسد و **و لا یفر** دنیا را بگذارد
غذاش براند و **من** و **و** که بخاورد **و من** بعضی از اعمال چنانکه گفته اند که تمام شد
در **روز قیامت** از روز **و من** در حالتیکه او میمیرد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد
تا **و من** پس اگر در عمل کند که **و من** در آورده و نگوید منست و عقل صیقل
میخواهد یعنی در آینه کجاست **و لا یفلحون** و ستم رسیده شوند در او اعلی خود **و لا یفر** بمقدار بقدری
بعضی روح ضعیفی از او ایشان کم شود **و من** **و لا یفر** و کیت یکوتر از جهت دین **و من**
از آنکه خالص که خوانده نفس **و لا یفر** برای خدا یا بداند که در روی خود را در وجود حق تعالی
و من و طالبان او گفته و نیکو ساست و ترک شده و بی باقی **و لا یفر** و سپرد
دین ابراهیم **و لا یفر** در حالتیکه ابراهیم بانی روان او سالمیت از من دیتها بدین اسلام
و لا یفر **و لا یفر** و گرفت خدا را بر ابراهیم را دوستی یعنی او را بر گزید و خصمان
و او دیگر امتی که مشایبست بر امت و دوست آورده اند که در عهد ابراهیم عم قحط
پیدا آمد و چون مردم همواره از مواد خلیلی فواید یافته بودند درین سال به جهت
جوش بیشترین رجوع نمودند انجا ابراهیم دشت برایشان ایشان را که دو بین که انبارهای
کرد و چند قطارشته بهم فرستاده نزدیک دوستی که محمد علیه بود و تا قدریت
طعام از مصر شام فرستد چون بمقام خلیل مبدت مصری رسیده و در وقت
مابین شرفی ظاهر شد و اگر فی الواقع ابراهیم این طعام از برای خود طلبیده
بهدیه از وی طلبه می توانست بخورد و ظاهر شد و ابراهیم که کسی قادر و توان
به الحاح آورده اند و مردم عزیزی و محاسن بسیار میخواست که این طعام بدین

صرف کند الفکر کندم ملازمان ابراهیم ترا و بیست و نه نفر نیافتند لغزور
باز گشتند و ایشانرا شمرند که خالی بشیر در این چلبسی گزایان و بی نوایان
چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر باطعام فراوان خواهر رسیدن بایان
در جوانی شهبو الهامیر از یک نم کرده بخانه آوردند ابراهیم ازین حال
تکمل شده روی سجده نمود و دران حال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود
چون بیدار شد جو الهامیر دید خورم و خوش شده سیرکی بکناد و آوردی
میده در غایت سعیدی و پاکیزگی بیرون آید پاره ازان خیر کرد و نماند
به عیال و اطفال داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بشام
اورسید و پرسید این از کجاست گفت از نزدیک دوست صهری تو ابراهیم
عم فرمود که این از نزدیک دوست من است خدا می جت ویرا دوست
گرفت بزرگان گفته اند شرط خلعت سلام بنده است در عموم احوال
حضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم خلیل موسوم شد
و شرط محبت فواجبت در محبوب و تقاراد بود و این مقام محبت
لاجرم بحیب سمی شد و ازینجا است که ذکر خلعت بطاهر فرمود که و اتحد الله
ابراهیم خلیل و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاقمونی بحکم الله درین میقت
گفته اند **عجبت** آن حضرت که محبوب جهانی تو ملطف **عجبت** که محبان تو بخوانند
خلیل سالک بود و جیب جذوب ملوک شاهان استی و تفرقه است و جذبه غلام است
زیستی و جعتی از ملوک خلیل بدین عبارت جبر دادند که الی و ابی الی
و از جذبه جیب بدین اشاره بنزد کردند که سیرری بمعبده لاجرم آن
نظرگاه خلیل بود که نزدی ابراهیم مکتوبه السموات قدمگاه جیب که نماندند
که دلی فتدلی **خلیل** لایزال تاشین **مسکین** مسیح از جا و نماندند

و در دنیا براساس **کتاب** و آنچه در آیه ها است و باقی **کتاب** و آنچه
در زمین است پس هرگاه خواهد از این آسمان و زمین بدوستی برگزیند **و کائنات**
و کائنات خدا به هر چه **کائنات** احاطه کننده از روی علم و قدرت
و طلب فتوی میکند از تو **فی این** در باب میراث زنان یعنی
دختران ام که چنانچه گذشت و اعتراض عیث بن حصین که دختر و خواهر
نصف مال میدی و ما نمیدیم مگر کسی را که کارزار کند و عیث بن حصین **و نقل الله**
تعالی بگوید فتوی میدی یعنی میان میکند حکم خود را **فین** در باب ایشان
و عیث بن حصین و دیگر فتوی میدی و میان میکند آنچه خوانده میشود و **کتاب**
در قرآن **فی این** در نشان یتیمان که زنان اند **الله تعالی** آن زنانیکه **و نقل الله**
نمیدند این ترا **کتاب** آنچه فرض شده است برای ایشان از میراث
و نقل الله در عیث میکند **و نقل الله** نخواهد ایشان را و مالها ایشان بخورید
و نقل الله و دیگری فتوی میدی در قرآن در باب ضعیفان و مجارکان
و نقل الله از فرزندان خود که ایشانرا میراث نمیدید **و نقل الله** و دیگری
حکم میکند قرآن آنکه قیام نمایند **کتاب** برای مهم یتیمان در میراث ایشان
و نقل الله و آنچه میکند **و نقل الله** از نیکویی در باره یتیمان
و که دوکان و غیر ایشان **کتاب** پس بدستی خدا هست **و نقل الله** بآن
و اندو جان جز خواهد داد در باب نزول آورده که مردی بر زن خود
بهمان خوب بود و مطلق و بدو زن بیعت حق دل با فرزندان بفرافراق او صلاح ندارد
و میکند مطلق بود هر گاه که میخواستی مردی که من ترا بخل کردم و گویند دختر خود
بر من است **و نقل الله** خود را به من خد که میخواست او را مطلق دهد گفت که مرا
را بخل کرد و من بویست خود بزرگ زن تو بخشیدم حق تالی آیت فرستاد **و نقل الله**

[illegible]

بگذارید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بر وزیر مستقیم **فقد علم** بلیغی بدستی که گماریش **بما** گمراه بندین
 در غایت دوری از منافق و در نهایت بعد از مفسد و **بما** بدستی
 آنکه ایمان آورد اندک و کسی **بما** بدستی که گمراه بندین
 کوساله **بما** پس از ایمان آوردند بتوبه کردن **بما** پس کاوشند
 بعضی که قصد قتل او کردند **بما** پس نفوذ و دزدان را که گمراه
 بانکار محمد صام **بما** نیست آنکه خدا **بما** تا بیا مژ و و ایمان را بعباد
 هر کار بخانه انت و دالت که خوانیم امور ایشان بکفر و طغیان **بما**
 و نیست که راه نماید ایشان را **بما** را بی که بچند **بما**
 بت رسته منافقان را بر سبیل حکم است یا خبر کن بکار **بما** آنکه
 است **بما** عذاب الهی در دناک **بما** و منافقان آنکه **بما**
 میگردند کافران **بما** و در دناک **بما** بدون یمنان **بما** ایام
بما نزد یک کفران از دوستی از جند و قوه **بما** پس بدستی
 که عزة و خدای است بر هر که از بی رسد داد و دوستان را نفوذ عزة و بد
 العزة و الولد المؤمن **بما** و بدوستی که خدا فرستاده بر شما ای یمنان
بما در قرآن حوج بجا در هر که آیتی فرستاد که با غرض که کان
 مستزبان بقرآن است و بر غرضت که آن آیت است که و از برای این
 مخصوص الایة ایما در بدین تذکال می نمایند و میگوید خدا در قرآن فرستاده
 بود که **بما** بدستی که چون بشوید **بما** آیتها خدا را **بما**
 که آورده شود بدان **بما** و استهزاکره و بدان **بما** پس
 نیست **بما** با کفران مستزبان **بما** تا وقتیکه خواست و شروع نمایند
بما در قرآن **بما** بدستی که بشوید آن **بما** و خوا

[illegible]

و چون بر خیزند منافقان این **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** میگویند و میگویند که ما را از
دران طاعت مانده کسی که از کفر می گرامت شده از او اگر کسی که ایمان
صلوالمایشنازدیند نماز میکند از خند و اگر ترک میکنند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** میگویند
خود را بر دمان دریا می کنند تا بنده ازند که ایشان مومنان اند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
و یاد میکنند خدا را **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مگر از کسی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا
ذکر زبان دارند و بس آن نسبت با ذکر اند که است در قوت القلوب آفرده
که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن کیفیت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته بطبع
و هر چه در دست لغایت اندک است محقر و ذکر خدا از هر بزرگتر است و لذا ذکر الهی
الکبر و منافقان ریایمکنند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در حالیکه میجو و میترسد و در **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
میان ایمان و کفر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** نه با کرده مومنان اند تا ایشانرا باشد
آنچه آنا از است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و نه با کافران تا ایشانرا باشد آنچه بر آنهاست
وَمَنْ يُضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ بَازِعٍ مگر هر که از کفر او در **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** پس نیایی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مرا و بر او
را بی بخت و صواب **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کرده مومنان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
مگر یک کافران را **أُولَئِكَ يَدْعُونَ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بدون
مومنان که این عمل منافقانه است که با دشمنان خدا دوستی کند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
ایا میخواهید **أَنْ تَحْمِلُوا** آنکه بربید خدا را **عَلَيْكُمْ** بر عذاب خود **سَلَفًا**
مِمَّنْ جَاءَ جمعی روشن و آن مولات کافران است که موجب عقوبت و خذلان است
الْمُتَّقِينَ بدستی که منافقان **فِي الدُّنْيَا** **أُولَئِكَ يَدْعُونَ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
کافران و کفر را با خدا میروا **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** جمع کرده اند و در **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
الاسر از آورده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** منافقان را بر رخ حکم نمود و بدید که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

که بدید ای حکیم نفس کو بدید حکیم را بی یافت در زبان ایشان بود که چنانچه شد
چنانچه بکار میآید اندک اندک مستحق ایشان در خلقت میگویم و در همین منوال در هر در که
نیز دایم آتش از احرار ایشان اباحت نماید در هر که مستحق آتش اند که
که بدید حکیم بر دست بر زبان میآید تا از دل چوستان در آید و چون
چهره دل ایشان چو شمشیر گشت آتش در ایشان میپیچید و اید الا باد
در عذاب جانند **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** و نیایی تو و ایش ترا **الغیر** ایار که حیات خود ایشان را
برایند **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** که آنگاه که تو بگشت از نفاق **و اصلحوا** و اصلاح کردند کان
خود را بتوبه **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** و چنانکه از تند بین خدا هست بیغیر معلوم **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره**
و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** برای خدا یعنی طاعت بکند مگر برای
در ضار حق **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** پس آن گروه که توبه و اصلاح و اعتقاد و اخلاص معصیت
نمودند **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** باموستان پیشه در هر دوسرایی **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** و زود بشد
که بدید خدا **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** عزیزی بزرگ و اینان با ایشان شریک
باشند **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** چنانکه خدا **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** بعد از شما یعنی چرا عذاب کند شما را
نیز **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** اگر شکر گویند و اورا بفراوان برداری **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** و تصدیق کند
و بوجه اینست از از روی تحقیق یا ایمان آرید باینکه نجات شما بفضل اوست بشکر
و **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** و بر خدایان و مندر شکر آن **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** و انا بحقوق شکر
و ایمان **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** دوست نمیدارد خدا اشکار کردن را **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره**
بغنی **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** مگر آشکار کردن کسی که بر دستم آمده اند چه اورا رواست
که بگوید **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** یا لایق و قلم غایب و گفت از روی منافق از قوم جانی فرستاد و او را
طعام فرستاد **و انما یؤتی فی الدنیا و الاخره** و این شکایت بود که چنانکه بر سر سیمینانی مروتی آن قوم
حکایت میکند صحابه او را بر این شکایت بنام که در زبان است در عذاب و نازش

که مظلوم را بشکایت از ظلم حاکم **و کان الله** و سبب خداست و سبب خداست مظلوم
عقبا و انا و سبب خداست مظلوم **و کان الله** اگر شکایت کند مظلوم از ظلم حاکم
یا ندانی بجای آید آنرا **اولی** یا عفو کنید **عن** از بدی که شما را بشکایت از ظلم
دو این باشد و بران مواخذه رسد **فان الله کان** عفو بدی که خداست عفو
عفوکننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان **فان الله کان** و انا بعد از ظلم
و ثواب عفوکننده کان داین آینه تخلص مظلومانست بر عفو مظلوم شوند باطل است
و با آنکه رخصت ظلم دارند از سر آن در گذرند **ان الله** به تحقیق و یقین آنرا که
لیغفر **بالله** کافر میشوند بخدا **اولی** و بیغفران او **اولی** و میخوانند
که چه ای افکنند **بنی** میان خدا و رسول او با آنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند
بیغفران او **اولی** و گویند که **بنی** ایمان می آریم بعضی از بیغفران
و کافر و کافر میشوند بعضی دیگر را و بود اند که می گفتند که ایمان داریم بوسی
و غیره کافریم بعضی محمد **اولی** و میخوانند آنکه خرا کسینند
بنی میان ایمان و کفر **سید** برای و حال است که ایمان بخداست و کفر
بتصدیق رسول می **اولی** آنکه که میان ایمان و کفر طریق می طلبند **ان الله**
ایشان کافر اند **حقا** کفری محقق شده یعنی کلامند در کفر خود و ایشان را مومنین است
بوجوهی از وجود زیرا که آن ایمان که ایشان است معتبر و معتد نیست **ان الله** و اما چه کرده ایم
الکافرین برای کافران **ان الله** عذابی خواهد داد که **اولی** و آنکه ایمان آورده اند
بالله بخدا **اولی** و نرسند و کان او **اولی** و خداوند **بنی** میان کفر و ایمان
در ایمان بگذرد و دیده اند **اولی** آنکه که مومنان حقیقی اند **اولی** و مومنان
که بر ایمان با ایشان از او و بعضی را میخوانند ایمان خدا برده اند **اولی** و ایشان را که
اعده داده است **و کان الله** و سبب خداست مظلومان **اولی**

بنیغفر

[illegible]

ازین امر تجاوز نمودند و از این جهت **و فراریم از این در دریکه بن حکما**
غیاث بمانی استوار **و فراریم از این در دریکه بن حکما** میان خود را کردیم
 بایان آنچه کردیم ازین وسیع انواع عقوبتها و **و فراریم از این در دریکه بن حکما**
 کفر ایشان بتوریه یا قرآن **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و دیگر سبب کشتن ایشان
 غیر از این **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و دیگر سبب کشتن ایشان که در مدارا
 ادعیه علوم است یعنی از دانش شده محتاج به علم نمی شیم یا قلوب در پوششی
 است و هم با محمد صلی الله علیه و سلم میگوید ندارد و نه چنانست که میگوید **و فراریم از این در دریکه بن حکما**
 بلکه هر ماه است خدای **و فراریم از این در دریکه بن حکما** سبب کفر و خود ایشان و ازین
 دانش محجوب گردانیده و مدد و توفیق ندید آیات و ذکر در مواضع از ایشان منقطع
 سفت **و فراریم از این در دریکه بن حکما** پس ایمان نمی آرند **و فراریم از این در دریکه بن حکما** که از آن کی چون عبد الله سلام
 و یاران او و ایمان اندک غیر **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و دیگر عقوبت ایشان سبب کفر
 ایشان است **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و بگفتن ایشان علی **و فراریم از این در دریکه بن حکما** نسبت بریم **و فراریم از این در دریکه بن حکما**
 بهمان عظیم را که انساب زیاده **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و دیگر بگفتن ایشان که **و فراریم از این در دریکه بن حکما**
 ما کشیم **و فراریم از این در دریکه بن حکما** عیسی بن مریم را از قول **و فراریم از این در دریکه بن حکما** فرستاده خدا این
 وصف خدایت و عیسی را از قول **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و نکشید او را **و فراریم از این در دریکه بن حکما**
 و برادر کردند او را **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و لیکن میشد برایشان وقتی که عیسی
 عمر بر ممت ایشان افتاد و این قصه در کتبه ال عمران گذشت **و فراریم از این در دریکه بن حکما**
 مدبرستی آنکه **و فراریم از این در دریکه بن حکما** اخلا فکروند در شان عیسی **و فراریم از این در دریکه بن حکما** بر این در گمان
 و نزد بودند از قتل او چه در وقتیکه مبر خود را بر او پند که این عیسی است **و فراریم از این در دریکه بن حکما**
 وی سوزید و چون از مبر خبر یافتند آغاز **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و در آن عیسی را
 کجا است **و فراریم از این در دریکه بن حکما** عیسی را در میان **و فراریم از این در دریکه بن حکما** و در آن عیسی را

را در نظر آید و گفته اند که عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله و سلم
در کتب الهی **الانجيل** که آنکه بر وی نازل شد و گفته اند عیسی
که آنکه بر وی نازل شد خدا او را **الروح** و میسر که است برده
و است **عزیم** و است خدا غایب چرا که خواهد لرز فرغ عیسی و انتقام از پیوسته در
و حکم کننده بگفت بود یا تدبیر است بگفت در مردم عیسی **عزیم** **این کتاب**
و نیست از این کتاب یکی **الانجيل** که آنکه ایمان آرند عیسی **قبل** و است بر این
خود و آن وقت محاسبه عذاب بود که ایمان باس که میند و آن میگوید نازد و گفته اند ایمان
آرد عیسی **عزیم** از کتب آن وقت بود که از آسمان فرود آید و جال را
بگفت و نماد این کتاب به ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را
با سلام و لالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافشاند و غیر از ملت اسلام می
نماند و عیسی **عزیم** حکم بگفت که این کتاب است پیغمبران و چهل سال در زمین بماند آنکه میگویند
نشود و مومنان بر و طاعت گذارند **عزیم** و در روز قیامت **عزیم** باشد
عیسی **عزیم** بر این کتاب که ای کوهی جدید برود و بگفت بر بر نصرت
با آنکه او را ابن الد گفته اند **عزیم** پس سستی که واقع شده **من الذين كفروا** از آنها
که متدین بدین پیغمبر بودند **عزیم** حرام کردیم بر ایشان **عزیم** طعام
با کثرت **عزیم** حلال کرده بودند برای ایشان از طیور و سایر حیوانات و
فصل آن در سورة افعام بیاید **عزیم** و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان
از راه خدا **عزیم** بسیاری از مردمان یعنی تحریف داد حکم
پیغمبر و است پیغمبر و افکار زمان گفته اند که ایمان میارید که او پیغمبر بود
و است **عزیم** و دیگر که قیاس این را از راه خدا **عزیم** و طاعت
میکنند که گفته اند که از راه خدا **عزیم** و دیگر که قیاس این را از راه خدا **عزیم**

انسان تا ابد از دنیا بماند **یا باطل** و خصلت هر دو برتر است **و الله اعلم**
انکار برای کافران این است **یا ایها الذین آمنوا** خداوندی است که عالم را بر شما
 لیکن آنگاه که در علم یعنی علم آنکه شریعت می آموزد و با خلاصه رحمت آید که
 بنی اسرائیل چون عبد الله سلام اخصا به **یا ایها الذین آمنوا** و مومنان از بهایه و انصار
 ایمان می آرند **ما انزلنا** آنکه فرود ستاده است **یا ایها الذین آمنوا** و مومنان
 و آنچه منزل گشته است پیش تو یعنی تمام کتب الهی **والله یعلم** و ایمان می آرند بکنارند
 کان بیاوردند کان نماز یعنی پیغمبر آن که در شهر الیه این نماز می فرود و **والله اعلم**
 و در میان زکوة **والله یعلم** و ایمان آرند کان بخدا و **والله اعلم** حرور از کفایت
 است **او** آن کرده که متصدق و صدق اند **سور** نزد باشد که بدین است **یا ایها**
علیها و روی بزرگ آن دولت و در جانش **یا ایها الذین آمنوا** بدستی که ما و می کردیم
ما و **یا ایها الذین آمنوا** و می نمود که آدم ثانی و شیخ الرسلین است و اول کسی
 مشرکان را ایم کرد و بدعا را و است ملک شد و بود و بعضی گفته اند که این سخن جواب
 اهل کفار است که میگفت کتانی بیکار بیا و حق سبحانه میفرماید که کار تو در دوی می شود
 است **والله اعلم** و پیغمبران بعد از او چون بود و صالح و شعیب و **یا ایها**
 و وحی کردیم **یا ایها الذین آمنوا** و می نمود که آدم ثانی و شیخ الرسلین است و اول کسی
 و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب و **یا ایها الذین آمنوا**
و تحقیق این پیغمبران بزرگان در این زمین من بعد و داخل اند و تحظیم
 و تفضیل چه ابراهیم اول او و العزم است و عیسی صاحب شرح و تفسیر است و باقی
 شرافت و مناصب ایشان **یا ایها الذین آمنوا** و می نمود که آدم ثانی و شیخ الرسلین است و اول کسی
 زبور بود و مثل بر عهد و تامل **یا ایها الذین آمنوا** و می نمود که آدم ثانی و شیخ الرسلین است و اول کسی
 شریعت تورات بود و **یا ایها الذین آمنوا** و می نمود که آدم ثانی و شیخ الرسلین است و اول کسی

لقا

تا که برودیم و قصه ایشان خواندیم **و این است بر او** پیش ازین چون یوست
و آنکه گویا و بختی و الیاسن البیع و عزیز و غیر ایشان **و این است بر او**
که حضرت ایشان تفرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم **و این است بر او**
و سخن گفت خدا با موسی **و این است بر او** سخن گفتن بی واسطه و این نهایت مراتب
و حی است و اگر این تکلیم با موسی بن برده طور بود با حضرت پیغمبر صلعم
در خوف نور بود فادوی الی عده ما او حی از ان کلام تمام نبی اسرائیل خبر شد
و برین و حی مع عارف و کامل خبر پیغمبر محمدی صلعم اطلاع نیافت **و این است بر او**
و بطور که چنانچه گفت با خدا **و این است بر او** به طور محمد است **و این است بر او** صلی الله علیه و سلم را ستایم
و این است بر او از ایشان که فرموده و بنده کان اهل ایمان را و منافقان را **و این است بر او** و میم که کلمات
بر کافران **و این است بر او** تا نباشد **و این است بر او** مردم دانا را **و این است بر او** بر خدا حجتی **و این است بر او**
فرستادن یحیی و یونس که مار را پیگری نمود که با ایمان دعوت کن و از شرک
باز آرد **و این است بر او** و است خدا غالب چه این خوست از فرستادن سل
و این است بر او که کار در آنی ندیم که دل از امر نبوت در غایت حلت فرمود در اخفاص
بر پیغمبر موعی از وحی و اعجاز آورده اند که از دوا سازگار جمعی به نزد سید
مستشار آمده گفتند ای محمد ما اجبار بود در از زمین و آئین تو سوال کرده ایم
و از نبوت و کتاب تو استغفار نموده ایم ایشان میگویند که ما اورا نمی شناسیم
و ذکر او در کتاب نیست مقدار این حال جمع از بود مجلس آنحضرت در آمدند
سید عالم صلعم فرمود بخدا سوگند شما میدانید که من پیغمبر خدا ایم ایشان
گفتند که میدانیم و هیچ کس ای نداریم آیه آمد که ایشان از عداوت و عناد
کوهانی **و این است بر او** لیکن خدا کوهانی میدهد و یقین نبوت توئی
کنیم **و این است بر او** باینکه فرستاده است بول فرستاد و بول است و بول است و بول است

[illegible]

و در میان ایشان بود که در جانب راست عیسی خالی نشوید بدان مناسبت که او را
 ابن الله گویند و **وَلَا تَقُولُوا** و هیچ کدام از شما گویند **عَلَى اللَّهِ مَرْحُومًا** مگر آنچه
 رحمت باشد و در است آنست که عیسی و عزیز پس از آن او نیستند بلکه نیکان او نیستند
وَلَا تَقُولُوا عزیز نیست که عیسی **بْنِ مَرْيَمَ** عیسی بن مریم است **وَلَا تَقُولُوا** و شما
 خداست **وَلَا تَقُولُوا** و کلام او و گفته اند او از کلامش رحمت بوقوع و ولدی بیاس
 احدی **وَلَا تَقُولُوا** خبرسانند آن کلام را خدا **الِی مَرْيَمَ** لبوی مریم یعنی بشرت داد
 او را **وَلَا تَقُولُوا** و دیگر عیسی خداوند روح است صادر شده از روح سبحانی بخوا
 سباب **وَلَا تَقُولُوا** پس ایمان آرید خدا **وَلَا تَقُولُوا** و فرستادگان او **وَلَا تَقُولُوا**
 باینکه سیلانست خاصه **وَلَا تَقُولُوا** و گویند که خدا یلین است اندر اعتقاد
 بعضی از نصاری آن بود که الله اندر عیسی و مریم و برخی بران بوده اند
 که الله عبارت ازست حضرت اقوم الاب یعنی ذات و اقوم الاب یعنی علم
 و اقوم الحیوة یعنی روح القدس و اینها قائم نیستند میگویند حق میفرماید **اَنْتُمْ**
 باز ایستید از ملکیت **فَرِحَ الْكَلْبُ** باز ایستادی که آن خبر شما باشد **اِنَّكُمْ** جزین
 نیست که الله **اِنَّكُمْ** خدا و ولایت یگانگی ذات خود که تعداد را هیچ و چهار و جو
 در راه نیست **سُبْحَانَ** پاک یادمیکنم او را **اِنَّكُمْ** که آنکه باشد او را **وَلَا تَقُولُوا**
 فرزند **اِنَّكُمْ** مرا و راست است آنچه در آسمانهاست **وَلَا تَقُولُوا** و آنچه در
 زمین است و همه مخلوق اویند و مخلوق مائل خالق نباشد و فرزند مائل باید
 پس از اهل آسمان و زمین کسی فرزند او نبود **وَلَا تَقُولُوا** و پسند خدا کافی
 بنیکان نیستند بر استنار حق سبحانه ان اخذ دلد و دلد برای کفایت بهما و الله
 باشد ای خود بود قائم است بنظر باید که کافی امور و مستحق از بارید و کار در خبر است
 که تعدادی جز این گفتند ای محمد را عیسی که خبر فرمود که چه چیز میگویم در مثال شما

آنرا به عینیت می بیند و می گوید که آن بنده خدایت و بندگی عینیت است و هر که
بندگی خدا را در دنیا نباشد و چنانکه او را عینیت نباشد و موافق قول آنحضرت آید که
لَنْ يَسْتَكْفِرَ التَّائِبُ عَنْ جُنْحِهِ ظِلًّا مِنْ شَجَرَةٍ مِنْ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يُبَدِّلَ اللَّهُ وَجْهَ الْكَافِرِينَ
باشد و خدا را چون عبده ملائکه نیز که ایشان را فرزندان خدا امید است
اثبات بندگی ایشان نیز میکند **وَلَا يَكْفُرُ الْكَافِرُونَ** و نه از بندگی او اعا
دارند و فرشتگان که مقربان درگاه ربوبیت اند در عالم آورده که اقامت
حاکم برش اند و در انوار کفایت که کرد بیایند و روح الهی برش **مِنْ كَيْفَاتِ**
و هر که نیک دارد **عَنْ عِبَادَةٍ** از پرستش خدا و هر که شکی کند از ان
فَيُخَذُّهُمُ پس زود بپند که حشر کنند ایشان را یعنی مکلفان را **الَّتِي هُمْ فِيهَا** بسوی
خود می ایشان را تاجرا و مکافات بدیشان رساند **فَالَّذِينَ لَا يَدْرُونَ** فاما
آنها که ایمان آورده اند **وَعَلَى الصَّالِحِينَ** و عمل صالح کرده اند **فَيُؤْتِيهِمْ** پس تمام
بدین خدا **أَجْرَهُمْ** مزد را و موعود ایشان را **وَيُؤْتِيهِمْ** و میبخشد اید نیز جزا ای
ایشان **مِنْ فَضْلِهِ** از افزودنی کرم خود **وَالَّذِينَ** و اما آنکه نیک از پرستش حق
لَنْ يَسْتَكْفِرَ و استکفار استکبار کرده اند **فَيُؤْتِيهِمْ** پس عذاب کند
ایشان را **عَذَابًا أَلِيمًا** عذابی دردناک **وَالَّذِينَ** و تائبان ایشان را **مِنْ**
عَنْ رَبِّهِمْ بخدا و گناه و استغاثی **وَالَّذِينَ** و توبه گاری یا این **أَنْتُمْ**
ای آدمیان **فَدَعَاكُمْ** مدبرستی که بشنا آید **مِنْ رَبِّكُمْ** جتنی و بیلی از پرستش و کلمه
شما که آن محبت یا موعود است و یاد بر سلام **وَالَّذِينَ** و فرستادیم بسوی شما **أَنْتُمْ**
مِنْكُمْ و نیز بنی ظاهر که قرآن است **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس آنها که ایمان آورده اند **فَيُؤْتِيهِمْ**
وَجَزَاءً و جزا بندگان او را **وَالَّذِينَ** و توبه گاری یا این **أَنْتُمْ**
ایشان را **مِنْ رَبِّهِمْ** و توبه گاری یا این **أَنْتُمْ** و توبه گاری یا این **أَنْتُمْ**

۲۰۳

در حق عالم و جهان **فَقُلْ** و با بختیاری از خود بیاورد و بگوید
ایستادگی از این است که با سلام باشد و لا اله الا الله و لا اله الا الله
حققی از تجار رض منقولست که من میبارشدم و سید عالم صلعم لعیادت من
آمد گفتیم یا رسول الله مرا نامی است و من کلال ام یعنی والدین و ولد ندارم
و مرا خواری چند است پس فرمود در آنچه قسمت کنم این آیت نازل
شد **فَقُلْ** طلب حکم میکند از میراث کلال **قُلْ** الله یقیم فی الکلاله بگو
خدا حکم میکند در میراث کلال **ان ارزاک ملک** اگر مردی میرد چنان مردی که
قُلْ نیاست او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را است
نیکه از فرزندان درجه در است **والله اخت** و مرا و را خواری باشد **فعلما نقصت**
پس مر آن خواری است نیمه **ما ترک** آنچه ترک میکند از زمان **و هو** و چون
از دنیا میراث میکند **قوله** این **للمیثقه** اگر نباشد مر و را **اوله** و زین
اگر او میراث می داند آن فرزند خواه ذکر خواه موشه و لا مراد ذکر است چه
موشه چیست او را آن میکند **خان** کاتب پس اگر باشد خواری از مرد **للمیثقه** و توان
فانما کان پس این مراد نیست **ما ترک** از آنچه که باشد است و **قوله** **ما ترک**
افوه و اگر باشد خواری از مرد **قوله** **ما ترک** مردان و زنان **فانما ترک**
فانما ترک پس ذکر را باشد از میراث مانند پره و موشه **یعنی** **الله** بیان میکند
حقایق احکام میراث را **ان** برای شما **ان** تا که آید یا بیان میکند آنچه درست
و را **یعنی** بر این اند که مراد **الله** **یعنی** **قوله** **ما ترک** و خدا همه چیز را از مصالح
سبب از حیاد و ناس است **قوله** **ما ترک** **قوله** **ما ترک** **قوله** **ما ترک**
قوله **ما ترک** **قوله** **ما ترک** **قوله** **ما ترک** **قوله** **ما ترک** **قوله** **ما ترک**
قوله **ما ترک** **قوله** **ما ترک** **قوله** **ما ترک** **قوله** **ما ترک** **قوله** **ما ترک**

طعام

و چون کجاست و معتقد است و ایمان آن **ایمان** حلال کرده شد بر ایشان **ایمان**
 چار باین بسته زبان که آن از ملاح غلایند اند از شتر و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 جالوران و خشی چون آموختند و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 انعام میروند می آید **الایمانی** که کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 سورة و هو قور در مت علیکم المیتة الآت **محمی العبدی** نه چنانچه حلال از آن
 باشد صید او **اوشتم فرم** و حال آنکه شما هم می شنیدید یا عوه یعنی به انعام
 بر شما حلال است که آنی و خشی باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما
 حرام است **و ان الله** بدستی که خدا **محمی** حکم میکند در حلال و حرام **یا یزید**
 آنی خواهد یا **ایمانی** **انوا ای** کرده مومنان **که حلال** حلال بداید و در
 حرمت میکند **مشار الله** مناسک حج را یا نشانه دین حق را از وجه بابت
 که حیلم کنده که نام او صیرج بن صیرج بود و آن بشاعت و بی باکی و جهالت
 و ناباکی در عرب شهرتی داشت بخد مت پیغمبر صلوات الله و گفت ای محمد
 امت را آنچه چیز دعوت میکنی حضرت پیغمبر فرمود یا آنکه خدایر ایکی و او خند
 و مر ابرالت تصدیق گفت و بر اقامت صلوات و داد از رکوات مویلمت
 نمایند حیلم گفت آنی فرمود نیکوست اما و اما با باشند که کاه و کاه و کاه و کاه
 ایشان بقطع ساقم بروم و این سخن با ایشان در میان نهم و اگر
 دل پذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که اگر در
 کسی خواهد آمد که زبان شیطان سخن گوید کافر در آید و بخادر میروند
 رود پس حیلم میروند آمد و شتر این صدقه و آنی یافت که خواست دنیا
 غارت کرد و در عام القیضه سولی خدا اصل البه علیهم و سولی با صلابت و
 و اما توجیه فرموده بود و چون با تمهید میسند و اول از لایح حلال میسند

[illegible]

و آن را **ذبح** گویند و گوشت و خصلت اجزا او و شحم و عظم و غیر آن را **ذبح**
 و آنچه اول از بر داشتند بشنید یعنی با دگر شدند **ذبح** مرغ غیر خدا را نزد کس
 ذبح او را و ذبح کفایت که بنام لات و مخنی و غیر آن میکنند **ذبح**
 و دیگر حرام کردن ذبحش با آنچه بشنید و ناکام کرده باشد کافران و بخندان را خنای
 میکردند تا میر و پس بخوردند **ذبح** و آنچه بخوبی شنیده باشد تا مرده باشد
ذبح و آنچه از بندگی افتاده باشد و مرده یا در جایی افتد و میرد
ذبح و آنچه شایع زده شد و یکی و وارده **ذبح** و باقی آنچه او را خورده باشد
 در نه و مرده بود **ذبح** و آنچه در یابید شما از ذبح او را دور آن
 زندگی باشد بدان مقدار که چشم خوراک است و دیدم خود را بخندان **ذبح**
ذبح و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند **ذبح** بر سنگها که منسوب است
 در حوالی بیت الحرام و آن سیمصد و شصت سنگ بوده میرامون حرم که اهل
 جا بلیت توظیم آن بجا آورده و بران قربان میکردند و گفته اند که مرا حراز
 نصبت نام اند و برین تقدیر علی بنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند
ذبح و آن نیز حرام است که طلعت کنند **ذبح** و آنچه غیر از اقداح
 بیاید انت که عرب است تیر بود بی پرو بکان که از لام و الحج میگفتند
 چون این را می افشادی رجوع بدانها کردند و این است تیر در حلیله
 کرده کسی که سجاد و بیل میبودی سپیدند و یکی نوشته که امری زلی و بر دیگریت
 بنانی زلی و سیوم که آنرا میخ گفتند از کتابت خالی بودی پس کسی عزم
 کاری کردی نزدی و زبیل آمدی و بدید آوردی و داد و دست در آن فرستاد
 کرده شد پس میزدن آوردی و اگر نوشته بودی که امری زلی فی الحال این
 معنی است تعالی و اگر نه ای زلی بودی میسان آن عمل کردی و اگر نه ای

باز رجوع بخیر نمودی و گفتند که بر او استقامت ضرورت است بر انصاف و عدل و حق شناسی
و باز لام قسم کردند که در این شهر از او غلبه و انتقام بر لایلام بسیار بود
بجای هر کاری از نکاح دختران و اختلاف و کسب غیر آن **و لکم** این استقامت
میرودن رفتن است از دلیره سلام زیرا که اکثر است بر خدا اگر برب
اگر اینها را بشکرت اگر غیر او را میگویند **اینها** امروز که در جوت باوف
این تا امید شد کافران **این** از البطل دین شمایا و
شما بدین ایشان **فاما** پس مترسید از فتیانان **و اخرون** و از من
مترسید این آیه نماز معروف در حج بود اع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه
غضبان کوار بود بعد از نزول این آیه مشتاد میگرفتند **اینها** امروز
اینها کامل گردانیدم برای شما **و اینک** دین شمارا که دیگر احکام او در قسم نسخ
نخواهد بود **و الله** و تمام کردم بر شما **یعنی** لغت خود را که حج گذارید این
و مصلین دین مشرکی با شما حج گذار و **در وقت** و اختیار کردم **لکم** این **اینها** برای
شما سلام را **و اینک** دینی پاکیزه قرار دیم و بینا **اینها** پس بر یک پیاده ماند
و اینک در کسبکی و نایافت طعام و ازین حرمت که مذکور شد بخورد **و غیر**
و اینک در حالتی که مایل نباشد **لکم** بسوی کنای یونی بنمزد و بخورده یا زیاده
از سر من تناول نکند **فان الله** پس بدستی که خدا آمرزگار است
مرا در این کناه **و اینک** مهربان برو که باکل این مقدار رخصت و او داده
لند که صدی بن خاتم وزید النجل طلای که پیغمبر صلعم زید النجر نام نهاد و بخدشت
لنخست آید و گفتند یا رسول الله ما در جای میبایستیم که باستعداد مکان
و در غار شکاری مهال داری میکنم و مکان آل قریح و آل جوهریه چالوران
و بدستی میسزد بعضی از آنجمله است که مادر یابیم و پیش از این یک کس میسزد و هیچ

میکنم و برخی از سیدان که تبار سیدین را میگویند که این
حرام است حکم این چگونه است که آنرا که از تو میرسد که از
مطالع **ما ذی الحجه** که چه چیز حلال کرده اند این **ما ذی الحجه** که حلال کرده
برای شما **الطیبات** که ششصد بار بگفته که بنام خدا فرج کرده پسند **ما ذی الحجه** و فرج کرده
حلال است شکار را بجز تعلیم داده **آید من الحیوان** از شکار است که آن خواه از بیض
چون سگ و بوز و خواه از طيور چون جرنج و باز و حرن **مکین** در سائید شما خوب است
و معیذ الی الله **ما ذی الحجه** می آموزانید جانوران شکار را **ما ذی الحجه** از آنچه شمارا
آموزده است خدا دیب از طرق و آن چنانست که از بی شکار و غذا وقتی که خداوند
سردید یعنی رانند این را نزد خود خواندن او باز آیند و شکار را نگاه دارند و بخورند
فکلوا پس خوردید پاک حلال **ما ذی الحجه** از آنچه که جانوران شکاری که در دست
برای شما و خود داده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط کرده است
چه تا بید طيور تا این حد تغذرت **ما ذی الحجه** و یاد کنید نام خدا را **ما ذی الحجه**
بر آنچه که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجان بی صید و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم
تأصروا ما باید گفت بسم الله غیر لغایب است **ما ذی الحجه** و بسم الله از خدا و
تبادل آنچه حرام کرده است **ما ذی الحجه** که خدا **ما ذی الحجه** بر خود حیالیت
و او حلال و حرام و آن خواهد کرد **ما ذی الحجه** یعنی در روز نزل این آیه **ما ذی الحجه**
الطیبات حلال کرده شمارا و باج بر نام خدا **ما ذی الحجه** و طعام آنها
ما ذی الحجه این را کتاب داده اند یعنی بود و نصاری از دین و غیر آن را
ما ذی الحجه حلال است در شمارا **ما ذی الحجه** و طعام شما نیز **ما ذی الحجه** از آن حلال است
در زمین این است چه شما فرج بنام خدا میکند **ما ذی الحجه** و دیگر حلال است
بر شما زمان از او و بار **ما ذی الحجه** از آنجا که گردیده اند این بر سبیل

ع

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم یا بگویم همیشه زانرا مباشرت فاشه **فلم تجد** را که پس بنا بر آب را
 بعد از طلب میان راهی شما جای باشد از زمین وسیع که از آن ملاک نفس مستعین
 است و یا آب جایی بود و آلت استعانت یافت شود و یا میفرودند و شما نیست
 آن ندارید **فقیما** پس قصد کن **صغیرا** خاک پاک و ریزیک از جنس زمین
 بود الا خاکست **فانما** پس مسح کنید **لوحکم** رو بهار و دستهای خود را
من از آن خاک بر مریانه کی برای وجود و یکی برای ایامی **یا رب زد الله** نمی خواهد
 خدا در آنچه فرض کند از غل و وضو و تیمم **بجمل علیکم من فی** تا بر شما نماند که اگر **و لیکن**
 و لیکن بخوانید **یا رب زد الله** تا شمارا پاک کرد انداز احوال یا اگر گناه چه وضو خواست فوالت **و لیکن**
لوحکم و تا شمار کرد از لغت **یا رب زد الله** بر شما پاک رخصت میکند شمارا در تیمم **تشریف**
 و تا باشد که شما شکر گویند بر نعمت او و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بر زبان اهل
 اشارت است که چون بر خیزند از خواب غفلت و توجه نمودند بخوار یک موعج شهادت در
 رجوی مقام قرب پس رو بهار خود را که بدان توجه بر نیاکرده اند بشوید آب توبه استغفار
 و دستهای را پاک سازید از تمسک بلبابین و درین وتعلق با فی الکونین مسح کنید سر را
 یعنی بذکر کیفیه بهار ادر راه حق و یا بهار از طین طینت و قیام بانامیت غل و سید
 و اگر شمارا جنابت رسیده است از التقاس غیره پس پاک سازید نفوس از مزاجیه
 و دلهار از ربوبیت طاعت و سر از ملاحظه اغیار و ارجح را از ارادت نفس پاک
 خود را از لغت وجود که او کی ان کشف ترین است **مهر** وجود کشفی که یقاس از دست
بیت ای به بندار وجود آوده خود را پاک ساز که کن طهارت مسالک را نمانی میکند
و اول و یا ذکر **لوحکم** لغت خدا را که انعام کرده **علیکم** بر شما با سلام
 و شکر آن **و منافع** و یا آورید ایمان او را **الذی** **یا رب زد الله** پاک بشما ایمان
 که استبان یعنی عهد که خدا به شما در روزالت یا میثاقی که در سلیت یعنی

با حضرت پیغمبر صلعم استند که بر سر طاعت و عبادت میفرمودند و چون گفتند
 سیدم قول ترا **أَلْعَنُوا** و فرمایند هر چه از او گفت اندر او میبندید و ضلالت
 که در تحت الشجره واقع شد در عام حیدر مذکور این مرد و بیعت مجلس مذکور خوانند
 و **أَلْعَنُوا** و تبرید از او فرموده میباشند و شکستن پیمان او این
 است که کسی که خدا **عَلِيمٌ** و **دَانِیٌّ** است **بِرَأْسِ الشَّجَرِ** بایچه در سینا مخفی
 باشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای مرد مومنان **كُلُوا** این بایچه قیام
 کنندگان بحق **اللَّهُ** برای خدا **سَمِعَهُ** از **يَا عَمِلُوا** کوهان بر آستی **وَلَا تَكُونُوا**
 و بر آن نذارید شمار **الَّذِينَ يَخْتَارُونَ** **مُشْرِكِينَ** و سنان روی از نه گمان
عَلَىٰ أَنْ لَا تَكُونُوا برای آنکه عدل کنید در باب ایشان و نقص عبد ایشان
 کنید **أَعْدَاءُ** عدل کنید **مُؤْمِنِينَ** **الَّذِينَ** که عدل نپذیرفتند پسر میر کاری چون
 عدل با کفار بر تبتقوی اقلیت قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام
 خواهد بود **وَلَا تَكُونُوا** عدل کنید **وَلَا تَكُونُوا** عدل کنید **وَلَا تَكُونُوا**
 ایت ملک ارایی **وَلَا تَكُونُوا** عدل کنید **وَلَا تَكُونُوا** عدل کنید
 از خدا و در ظلم و ستمکاری **إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ** که کسی که خدا داناست **يَا عَمِلُوا**
 نمیکند از عدل و ظلم **وَعَدَ اللَّهُ** وعده کرده است خدا **الَّذِينَ آمَنُوا** آنکه از ایمان
 آورده **وَعَدَ اللَّهُ** وعده کرده است **وَعَدَ اللَّهُ** وعده کرده است **وَعَدَ اللَّهُ**
 آمرزش گناه **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و مردی بزرگ از فضل **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه کافر شد
وَلَا تَكُونُوا و کذب کردند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آن که و اصحاب فریغ
 اند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آن آورده اند که حضرت سال صلعم در غزوه غطفان همه جمعی
 از سبخی بلبه توجه نمود و این خبر یافت با سبزی که غنور یا غورت نام داشت
 بگو با مصلحت شد که اسلام را میبایست در دینی که باریده بود و حضرت سال صلعم

از لشکر این بود در ترویج ای محرومی که در سوره جامه به ترویج بود در سوره
میشاید به سوره خود را گفتند و ایام که در سوره به آن درخت که در
و یارانش در سوره درین محل بود است میتوان یافت غورث میسر کی
نیاید و گفت من سنی که یوم نسی گیت که ترا حایت کند و شمر مرا امر و از آن وقت
کند حضرت فرمود که الله یمنک خدا ترا منع کند که مانع و کافیت فی الحان جبریل
ع و گفت بر سینه غورث زد چنانچه سینه از دست وی میفتاد سینه
عالم صلوات بر او است بر سوره وی گفت و گفت من سنی که یوم نسی
گفت من کس ترا از من منع نمواند کرد پس کله شهادت گفت و بیان قوم باز
رفت ایشان را با سلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد **یا ایها الذین آمنوا**
ای گروه کردید کان **أو کرم یا و کنید نوح الله علیکم** گفت خدا را که بشا از این
فرموده **أو کرم قوم** چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او **این سوره**
الکرم آنکه گشاید بسوی شما **أو کرم** دستار خود را بقتل و ملاک **فلیفت**
پس خدا باز داشت دستار ایشان را **أو کرم** از شما و مفرست ایشان از شما کرد این
و بعضی بر آنند که نزول آیه در قیضه نبی انظیر است که قصد آن حضرت کردند و قیضه
بکسار ایشان رفت بود جهت دیت عامریان و شرح این قیضه در سوره به سوره خواهد
ان الله **أو اتقوا الله** و بترسید از کفران این نعمت خدا و علی الله و بر خدا **أو اتقوا الله**
پس ای که توکل کنید و امنان که رسانده خبر در مانده از شما **أو اتقوا الله** و بر خدا
فرود گرفت خدا **أو اتقوا الله** میان نبی اسرائیل را در مواضع موسی
ع و محاربه با جباران **أو اتقوا الله** و بر انکسار از ایشان **أو اتقوا الله**
و از ده سوره بر می از سوره طی تا قیضه حال قوم خود و کند یا با جباران و فار قیوم
خود بنمودند بدان میان و صورت این واقعه بود و اختصاص خیانت که

[illegible]

لَنْ أَقْتُمُ الصَّلَاةَ خِذَا كَبْرًا بِإِذْنِ الْبَطْشَانِ وَأَتَقْتُمُ الْإِسْلَامَ
 و بعد زکوة را با استحقاق **وَأَتَقْتُمُ الْإِسْلَامَ** و تصدیق کنید پیغمبران را
 و عزیمت نمودم و بتقویت کنید ایشان را و لعل یزید اهل ایشان بجای آید چه اهل ایشان
 از خدا است التعظیم لا والله **وَأَقْرَضَكُمْ اللَّهُ** و من میبخشد از حق تعالی
 کنید در راه او **وَقَرْضًا حَسَنًا** لفق دادی نیک **لَا تُفِرُّ عَنْكُمْ** تر ایند و کذا را بنم
 از شما **سَيَأْتِيَكُمْ كُنَائِسُ** شمارا **وَلَا تُخْلِكُمْ** در آید در ارم شمارا **جَنَاتٍ تَجْرِي** بوستانها
 که جاریست **سِنِّ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** در زیر درختان از جویها **مَنْ أَفْرَسَ** پس هر کس که کافر
 شود آن **لَقَدْ ذَلَّلْنَا** بعد ازین بنده را **وَنُكِرْتُمْ** از شما **فَقَدْ ضَلَّ** پس بر این گم کرده
 است **سُورَ السَّبِيلِ** راه راست را بنی هر اهل برین عهد و فاکر و نذوح سجانه
 فرمود **فَمَا أَقْتُمُ** میباشم **لَسْتُ بَكُنْ** ایشان پیمان خود را **وَأَعْلَمُ** برانندیم
 ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم
وَصَلَّاتُ قُلُوبِهِمْ و گردانیدیم دلها را ایشان را **فَأَسْبَغَتْ** سخت بنیاید که تا اثر نمود
 از مشاهد آیات و استماع تحویل **تَحْرِيقُ الْكَلَمِ** میکرد آمدن سخنمان تورات
 یا لغت حضرت رسالت **مِنْ مَوَاصِيهِ** از جایگاه آن یوننی صفت دیگر ترا
 بجای صفت پیغمبر وضع میکند یا کلمات تورات را مادل میسازد بتاویلات
 فاسده **وَمَوْاصِيهِ** و ترک که در بیره تمام را **وَأَمَّا ذِكْرُ آبِ** آنچه میزند او به شده
 بود و بدان در تورات از متابعت پیغمبر آخر الزمان **وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ** و همیشه
 هستی تو که مطلع میشوی **عَلَى خَلْقَتِهِمْ** بر خیا متنی از جهودان **لَا تَقْبَلُ اللَّهُ** منم
 مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکند چون این سلام و امحای **لَا تَقْبَلُ اللَّهُ**
 پس هر کذران از ایشان اگر بگویند و ایان آرد **وَأَمَّا ذِكْرُ آبِ** در و کذر و ان
 را اندیز از ایشان اگر الزام جزیه نمایند و گفته اند **مَنْ سَلَطَ** خود صانع آید

بهیچ شمع است **این شمع** است که در این دنیا
 اولی از آنکه گفتند **این شمع** است که در این دنیا
 بگوید و بعد از آنکه گفتند **این شمع** است که در این دنیا
 در حق میسرده باشد گفت **این شمع** است که در این دنیا
 گرفتیم بمان این شمع را از جودان گرفت بودیم **این شمع** است که در این دنیا
 این شمع تر که در جودان **این شمع** است که در این دنیا
 بودند در این شمع از پیروی قاری که احمد و مسرت هم **این شمع** است که در این دنیا
 بر این شمع بمانی میان شمع **این شمع** است که در این دنیا
این شمع است که در این دنیا در حق میسرده باشد گفت **این شمع** است که در این دنیا
 که نصاری است فرقه شده اند و دشمن یکدیگر بعضی مفران برانند
 که دشمنی بر این شمع میان بود و ایشان **این شمع** است که در این دنیا
 که میان کاهند و خبر و اخبار ایشان **این شمع** است که در این دنیا
 و آن خبر و آن خبر و مکافات خواهد بود **این شمع** است که در این دنیا
 و ترسایان **این شمع** است که در این دنیا
 و در شمع میگرداند برای شما **این شمع** است که در این دنیا
 هست که آنرا بمان میدارید **این شمع** است که در این دنیا
 رحیم و از این شمع چون بشارت عیسی **این شمع** است که در این دنیا
 از این شمع بمانی میان شمع **این شمع** است که در این دنیا
 گفت که بگوید یا حضرت گفت که **این شمع** است که در این دنیا
 حضرت از و اعراض در دویم و سوم نوبت میافزود و حضرت از و میگوید
 و قصد و دینی آن بود که منافق از وی ظاهر شود و بر کسوف و خورشید

خودت گشت جز این اراض جزئی شاید مگر اصدق آنحضرت متقی است
 فی الحال اینها آورده **قد جلد اول** پیوسته که آید بشماره ۱۲ و ۱۳
 و دوشنایی که در فکند ظلمت و ضلالت است و کتابی در روشن
 و بخود روشن و گفته اند نور حضرت سالت ص و کتابی همین قرآن در
 الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور است که اول چیزی که حق سبحانه
 بنور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورد نور وی بود که اول باطنی
 تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور او موجود گردانید و در فقره
 فی شرح نقش المصوم مذکور است که اصل منار و معاد جلد خلا ایت
 حضرت حقیقت الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمد است صلعم
 که صورت واحدی احمد است جامع جمیع کمالات الهی و کتابی در این
 میزان همه مراتب عدالات ملکی و حیوانی و نباتی آنحضرت است عالم و عالمیان
 صور اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مستخر برای او و الیه الاشارة
 بقوله صلعم اناسید و له آدم و بلوقه آدم و من و من تحت لوائی **جلد اول**
 اول شد پیر از جیب بود نور جانی او بی ریب بعد از این که
 نور مطلق بود علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم یک علم از نور پاکش عالم
 است یک علم دریت است آدم است نور او چون اصل موجودات بود
 ذات او چون مطلق ذات بود و واجب دعوت بر وجهانش دعوت حق و فاعله
 نهانش **تشریحی بالله** راه می نماید خدا بین نور و کتاب **جلد اول**
 آنرا که پیروی و خشنودی او می کند **جلد اول** طلبی بسیار است از
 که آن راه حق است یا سبیلی دار السلام که طریق حق است و نور
الحقایق و بیرون می آید و این از انوار علی گویا یک با جمل **جلد اول**

[illegible]

بسیار ایشان که بدو فرج ایامی بگذرد و است بپس از کسب دوست میخورد و تمام آنرا
نمیبرد زیرا که بدو هیچ کس را ندانند و دوست نیز ندانند و است از آنکه بدو و پس از این
بدون دوست **بنی اسرائیل** بلکه شما افریقا را گفتند و است از آنکه خدا تعالی او را
همچون سایر بنی آدم بریدی و یکی پا و اسب خواند و است **بنی اسرائیل** و است از آنکه
خداوند را خواند و آنها اهل ایمانند و **عذاب من** و عذاب میکند از آنکه
و آنها اهل شر کنند و **لله الشکر** و است از آنکه و در خدا را یا و شای اسمها
و زمینها و حکم فرمودن در این **و ما یقینا** و آنچه میان اینها باشد **و ما یقینا**
بوی اوست بازگشت همه **یا اهل الکتاب** ای یهود و نصاری **و ما یقینا**
بدستی که آمد شما فرستاده **ما یقینا** که روشش میکند از برای شما را حق را **و ما یقینا**
فترقه من الرسل بر انقطاع از وحی و غور از ارسال رسل **و ما یقینا**
ما کان منکم بشر نباید عاصی مرده و نده **و ما یقینا** و نه می کشند **و ما یقینا**
تحقیق آمد شما **و ما یقینا** و نده مومنان بلکه امت **و ما یقینا** و نده مومنان
بجذب قیامت **و الله علی کل شیء قدير** و خدا بر همه چیز توانا است از خود را رسولان
پیا در پی فرستد چنانچه و ردت هزار و مقصد سال میان کسی عیسی هم بود و نیز پیغمبر
فرستاده و از خواهر فرست و انقطاع مابین رسل راه و بد چنانچه و ردت شش سال
که میان عیسی و محمد هم بود و چهار پیغمبر فرستاده از بنی اسرائیل و خالدين سنان از عرب
و درین ایام منت نیستند بر بندگان که در وقت انار وحی میداد **و ما یقینا**
منقطع بود من شما پیغمبر نشین و نده **و ما یقینا** و نده **و ما یقینا** و نده
همه جهان عالم را از روشن اول و حق گرفت **و ما یقینا** و نده و ما کس چون
گفت موسی هم **و ما یقینا** و نده خود را که بنی اسرائیل بود و نده **و ما یقینا** و نده
من می کشید **و ما یقینا** و نده خدا را که مخلص است شما **و ما یقینا** و نده

چون آمدند

[illegible]

که از سال سرگردان و درین سال درین قدر زمین سیر کرد و آن بود در صبح
 غیب مفرودندی تا شام راه رفتندی و شب سما بخوابودندی که میاید و از اینجا حرکت
 بود و ندی قولی انست که بعد از چهل سال موسی ام با بعضی از اینها سرانگی که مانده بود در
 و از اینجا رگش و دو مدتی اینجا بود و واضح انست که موسی و ناریون و رتبه و خات یافتند
 و اغلب اهل تیره مردند و اولاد ایشان جوانان و توانا شدند و خدا تعالی نفع و م را بر عری
 داد و ایشان بر وسعت کردند در سه مردم برفت و ولایت ایلیا و اینجا گرفت و
 بنیاد جباران بر انداخت و در اخبار که آمده چون موسی و م بر قوم و کار و حکم کند که
 چهل سال سرگردان باشند موسی از آن بشماران شد و حق سبحانه و تعالی خطاب کرد
 چون حکم کردیم تیر و سرگشتگی ایشان **فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ** پس تواند
 شک باس که بر د فاسقان و در تبیان آورد که خدا خطاب با حضرت موسی
 میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشت شدند تو بر ایشان اند و شک محو را بسبب حق زانو
 سزاوارترین موسی و م بودند و **وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الْكَافٍ وَالْحَكِيمَ** و خواندنی بدستی و راستی و حیران
 بسبب اجمال انست که حواریه بطبی سیری و د خری می آورد و چون بزرگ میشدند
 ادم جاریه بیلطس را بفلام وطن و دیگر میدادند با قایل زاده بود و اقلیم نام داشت و قایل
 بود و تو ام با بیل را بعد از میلفستند و اجنان جمایی نداشت چون پسر زاده بود و او را
 بقایل نامزد کرد و اقلیم را با بیل قایل ازین حکم ایمن نموده گفت من اجل است
 و این در رحم بود او من اوی است ادم غم فرمود حکم خدا می جمعی صدر یافته بر این
 از چه اختیار قایل میخواست گفت تو بایل را دوست میداری لا حرم اند خوب
 تراست بدینهمی ادم غم فرمود که اگر سخن میاروی بیل را در یک از شما قربانی کنی یا بخو

مستأید

[illegible]

۳ در هر شب یک حبه یا سه حبه بخورند تا صبح از خواب بیدار
گشتند و نمازهای مخصوص بخوانند

درین است که است بر انانکه **ما ربه** درین است که است بر انانکه
در رسول او **و بشانید** درین است که است بر انانکه
طرق و غارت است **ان یقتلوا** درین است که است بر انانکه
نبوده **او یقتلوا** درین است که است بر انانکه
ایم یوم درین است که است بر انانکه
و یار و جیب **الرمال** درین است که است بر انانکه
از زمین بی شهری بی شهری بدان نیست که در هیچ موضعی قرار نداشتند گرفت از قتل و غارت
نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رح فقی را حبس فرود آورده تا خبر
او در شهری دیگر بمانان رسید پس حضرت سالت صلعم بفرموده تا دست و پای این
قطع کنند و میل و چشم ایشان کشیدند نگاه ایشان را مصلحت ساختند **ان یقتلوا**
حدود که مذکور شد **ما ربه** درین است که است بر انانکه
در دنیا و **کم فی الاخرة** درین است که است بر انانکه
بجهت بزرگی گناه ایشان **ان الله الذین تابوا** درین است که است بر انانکه
ان یقتلوا درین است که است بر انانکه
و توبه کرد یعنی اسلام آورد و خواه پیش از قدرت بر و خواه بعد ازین همه حدود و نه مذکور
شمار و ساقط است و بخون و مال او را مطالبه توان کرد و اگر از مسلمانان که قبل از قدرت
بر و توبه کرد و مالک بن النضر میگوید حدود و از وی می افتد و او را بجزیری بنه ان
بگرفت مگر مال کسی که بعین نزد او باشد جدا و بدش کرد و کند و از او مقتول و مطالبه
دم نتواند کرد و قول امام شافعی رح است که قبل القدرة علیه توبه او حدود و الله
سوء و نه حقوق او میان **ما علی** درین است که است بر انانکه
است که توبه **مهران** است بر تاسان **ان الله الذین تابوا** درین است که است بر انانکه

[illegible]

از طاعت بی تو انار نماید از بره و حدت بکن برده شرت نما در طاعت است
 و بسیار نماید **اِنَّ اللّٰهَ يَنْفَعُ دَانًا وَ يَضُرُّهُ** و تحقیق آنکه کافر شد بدین شغل تمام و در این
 و عمل و عریان **لَوْ اَنَّكُمْ اَرَبْتُمْ اَرْضًا مِّنْ اَرْضِ عِيسَىٰ** همه کج در بین ا
 از ضعف اموال و از ضعف و **وَقَدْ نَعِمَ** و مانند آن همه با آن همه یعنی ارد و باره آنچه در
 زمین است از نقد حبس کافر از ابا شد **لَيَقْعَدَنَّ** تا آنرا خدای نفس خود کند
مِنْ عَذَابٍ لِّئَلَّا يَقْعِدَ از عذاب و در سخر **مَا تَقْبَلُ مِنْهُ** قبول رده شود و از
 بن و همان عقوبت لازم ایشان باشد **وَلَكُمْ** و مرث از است **عَذَابٌ اَلِيمٌ**
 در آن روز عذابی در دناک **وَيَذُرُون** می خواند یعنی طبع میدارید یا قصد میکنند
اَنْ يَّخْرِجُوْا مِنْ اَرْضٍ آنکه بیرون اندازد از ارض و درخ و **وَمَا لَهُمْ** و بیشتر ایشان
بِخَارِجَتَيْنِ بیرون آیند کان از ارض و **وَلَهُمْ** و مرث از است **عَذَابٌ**
مَّقْبُومٌ عذابی دایمی که روال و انقطاع نیاید **وَاَنْتَ اَرْسِلْ رِجْلَكَ** و در
 و در وزن و در **وَاَقْطَعُوا** پس برید **اَيْدِيَهُمْ** دست باز است ایشان چون
 اخذ نصاب کنند که ربع و نیا است نزد امام شافعی ریح و ده درم و امام عظیم و
 درم نزد امام مالک و زیاده از خیزانچ باشد از خدر یعنی عابیده در آن گمانند آنند
 چون خانه و صندوق یا کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و همان بر دارند
حَزَّارَةَ مَائَتًا خدا پادامه سید بدلت از پادامه و اسنادی یا کج کرده از و آن است
 حرمت در مال مومن **فَاِنْ لَّمْ يَكُنْ** و عقوبت میکنند از عفو بی حد و حق
 تابیدار شود و باز دار و دار را جوع مثل آن عمل **وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ** و خدا عز و جل است
 در حکم خود **وَلَا يَكُنْ** و اما حکمت آنجی بدان حکم میکنند **مَنْ كَانَتْ** پس که تو
 کند **مَنْ كَانَتْ** بعد از استغفار خود یعنی در دوی **وَيُضِلُّكَ** و مضلح از راه
 کار خود یعنی در دوی بلکه راهی غم کند و عازم با بر آنکه باز در دوی خود کند **فَاِنَّ اللّٰهَ**
 باز کسی

پس برسی که خدا **توبه** کند تو را و قبول ابدار قطع می شود و تو را آن **لله** توبه برسی
که خدا از کار است نکند او را **خیم** بر آنست برود و در محشر او را رسوا کند **الم** **تخلم**
این است سی خطاب آنحضرت است و در اوقات اندیغی داشت **اِنَّ اللَّهَ اَكْرَهٌ** مراد
است **تلك** **الشعوب** و **الان** **من** یا دشمنای آسمانها و زمینها است **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ**
عذاب میکند هر که خواهد چنانچه سارق را قطع بد و **يعفو لمن يشاء** می ازودم که از عفو
یعنی سارق را عفو توبه **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** و خدا بر همه چیزها از عفو و عفو
قد تواناست **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** ای فرستاده خطابت به است که آنحضرت را
با کرد و دانید و که را بنام مخاطب خسته چنانچه یا دم انبهم یا فوج اسطیاریه
از من یا موسی ای اصطفتیک یا عیسی بن مریم انت چون توب خطاب حضرت
رسالت یا ه صلیم رسید او را یصفتی و حال خطاب که در خانیچه ای ایله ایسی یا ایله الرسول
لَا تَحْزَنْ **كَفَّ** **اللَّهُ** **عَنْكَ** ترا اندوه ناک نکر داند که از ناک نیک اندوی عذاب
وَلَقَدْ **رَفَعْنَا** **عَنْكَ** **الْوِزْرَ** **وَدَخَلْنَا** **مَعَكَ** **الْجَنَّةَ** **وَمِنْ** **الَّذِينَ** **قَالُوا** **إِنَّا** **لَمُعَذِّبُونَ**
که ایمان آوردیم و آن گفتن است **يَا قَوْمِ** **إِنَّمَا** **أَنْشَأْتُ** **لَكُمُ** **دِينًا** **مِّنْ** **قَبْلُ**
وَالَّذِينَ **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ** **وَالَّذِينَ** **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ** **وَالَّذِينَ** **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ**
که با کافران دوستی میکردند **وَمِنْ** **الَّذِينَ** **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ** **وَالَّذِينَ** **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ**
بودند و از **وَمِنْ** **الَّذِينَ** **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ** **وَالَّذِينَ** **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ**
تو خود را از بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و می گفتند از محمد
چنین شنیدیم و نشنوده بودند و اینها می بودند بود **وَمِنْ** **الَّذِينَ** **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ** **وَالَّذِينَ** **يَاوَدُّ** **عَدُوَّهُ** **أَنْتُمْ**
يَقُولُ **أَخِيرِينَ** برای کردی و دیگر که **لَمْ** **يَأْتِ** **تُوبَتِ** **يَا** **مُحَمَّدُ** **بِمَا** **رَبُّكَ** **يَا** **مُحَمَّدُ** **بِمَا** **رَبُّكَ** **يَا** **مُحَمَّدُ**
خبر اند که که جاسوسی میکردند در پیشه جاسوسی میکردند و اخبار خیمه می گفتند
نزد این است و رسالت بود و در وی از اشرف این خبر را آورد و

محسن بود و در وقت آن حکم نوریت در جمیع قلوب و در هر قلبی پدید آمد
کرده خواستند بدان حدیث آن ابرار انسید و بیکدیگر گفتند و کتاب این مرد
که بیشتر نزول کرده در جمیع نیت و نیت فریضه بسیار و غلبه او و در هر
فرستید تا حدی که محسن از و پرسید اگر گوید یا زیاده میدفول او را قبول کنید
و اگر بر جمیع فرمایند پس جمعی از اینان باز این مدینه اند و حضرت
حال با یهود مدینه و میان نهادند و شرافت یهود چون کعبه گنایند و
نائب مجلس حضرت استیت هوم آمده از حدیث محسن پرسید فرمود
که حکم من ضایعید نقد آری غنی الحال جبرئیل هم حکم رجم نازل شد و حضرت
فرمود و رجم میاید بر ایشان ابا کردند و گفتند خدا در تورات فرموده ایشان را
چهل تا زیاده طلاق کرده به قبر زندان است ایشان سیاه کرد و دوری سیاه کرده بالونه
بروز از کوشش ننده کرد و منازل بگردانند جبرئیل اکفرت را خبر داد و دروغ
میگوید و این صور یکایک است از آن میدانند حکم نوریت رجم است نه جلد و حقت
فرمود و در میان مردم شما عالم در خور ولی و عدل جوانی است سیاه روی سفید
پوست چیستیم که او را این صور با گویند نقد آری و اما ترازل نصیب است نوریت
حضرت فرموده در میان ما و شما در حکم نوریت او عالم باشد نقد آری حکم او
را ضعیف بشم حضرت حضور اول فرمود که بعد از چند روز او را حاضر گردانید حضرت مسلم
فرمود که دانت این صور یکایک گفت نعم حضرت مسلم گفت من این را بیند تو عالم باش
که دانا تر یهودی این صور یا قبول کرد و حضرت گویند او را و اگر بدان حد که نوریت
را بر کسی نازل گردانند و دریا برای شما شکافت و شما را از آن فرعون بنات
داد و من و بوی شما فرستاده که کتاب شما محسنانی رجم اینانی این
صورت گفت که ترس آن اولم که نوریت را سوز و اگر دروغ گویم یا غیره و هم

پس بدانند که این کتاب است که در میان ایشان است
 و اگر حکم می تو تا حکم می پس حکم کن میان ایشان **و اگر کسی بر او**
این الله بدستی خدایت **و اگر کسی بر او** و اگر کسی بر او
 در حکم و **و لیفت** و **و لیفت** و **و لیفت** و **و لیفت**
 و حال آنکه تورات نیز و این است **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
و لیفت **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان **و لیفت** **و لیفت**
 این کرده **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 ما و ستادیم تورات را **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 که ظلمات ستمها را دفع کند **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 تورات پیروزان بنی اسرائیل **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 تورات را **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
و لیفت **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 ایشان **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 از محافظت حضرت تورات یعنی که داشت آن از تحریف و تباهی
و لیفت **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 کنند بر استیجانی این صور **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 از مردمان و اجزای احکام حق **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 بنده **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**
 این را که تورات بی اعتبار و چاه ناپایدار است **و لیفت** **و لیفت**
 و این که حکم کنند **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت** **و لیفت**

[illegible]

ویند و بنده و بر سر کاران ما و بایده که علم کنند این **الانجیل** را
 انجیل معنی علمداری **انجیل** با آنچه خدا فرود ستاوده است در و در حاکمی
 است و زو فی که منوچ خنده بود و **من** **علم** و الله علم کنند **ان**
 با آنچه خدا نازل کرده است چون ترسیان که از احکام انجیل عدول نمودند **و الله**
 پس آن رده **هم انکار سفون** ایشان را و نرفته که خدا را حکم خدا یا از ایشان
 اگر انکار حکم کنند **و انزلنا** و فرود ستاودیم **ایک** **الکتاب** **لعلهم** **یترعوا**
یا نوح بدرستی و راستی **مصدق** **قا** در حالی که مصلحت باشد **لایمن** **بکلمه**
 و از آنکه پیش از او بوده **من** **الکتاب** از جنس کتاب منزل **و نوح**
علیه و لقابان در آن کتب که محاطه ان میکند از یغیر یعنی رجه و در آنها
 تغییر میداد و راست میشد و با درست در آن کتب را بصیحت **و نوح**
 پس علم من میان اهل کتاب **بما انزل الله** با آنچه خدا فرود ستاود بر نواری صم
 و تویه در قصاص این آیه تا نسخ حکم تحریر است که قبل ازین گذرد **و لا یستعجل** **داری**
 بی **مزد** **انوار** **هم** از نواد ایشان را یعنی اخبار کن و در حالی که ایل با شنی عجا
جاءک من النوح از آن خبر بگوید آمده است از حکم است **لعلهم** **یترعوا**
نکم و بر گردی را از شما ختم **شتر** **عنه** شریعی **و من** **عاد** **و نوح**
 شریف است که مقصود علیه باشد و در کتاب مسج از نبات کدیت
 پیغمبر صلعم **و نوح** **الله** و اگر خواسته خدا **لعلهم** **یترعوا** شما را
امته **واحدة** یک است و منفق بر یک ملت **و الله** **یترعوا** و لیکن
 می از ما بد شما **ان** **نکم** و آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه ناب
 و معنوی و با بی نام طبع از عامی تمیز شود **و الله** **یترعوا** **نکم**
 ویشی که بر روی خیرات و ابداع شرایع است **الکتاب** **نوح** **الله** **یترعوا** است
ان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خون و دل شادمانی و این سخن سلطان شود و این سخن است که در
نار است الموقده بود و بر این سخن است که در
غم طدار سوخت عبد الامیران دل شده نار سوخت **خبر شیخ محمد حسن**
در قوتات آورده روحی سجاد انور را هم بخوان شیخ مسنون و او حال محبت
در مایه محکم سلطان محبت گشت و بجهت موعظه باقران و توبه بیداری
ان صورت ظهور آمد و صاحب لوح الهی و فلو بهار نامه نبات ارادت فرمود
که محبت میل حقیقی است بحال خود شن مجا و تقی و آن با از مقام حج بود
بجای و ان شهو و جمال ذات است و در ذات ذات پیرا سطر فایات بوجود
معشوق که کس تر جمال انسانیت و در ملک ازل لوای خوبی افزا
نی طاس سهر بودنی مهر مهر هم رسم خود با خود در محبت یافت و با از تفصیل
چنانکه ان ذات یگانه در ظاهر محدود و در انرا نه به لغات جمال خود وسیله
طالع صفات کمال خود نماید **جانانکه غم عشق زنده با هم کس** کس را نرسد و
انست مست سوسن و آن شهو و او است و ذات وجود با صورت
خود عشق می باز و بس **بیا از تفصیل تفصیل** خایه اثر افرا و ان فی عکس
جمال طلی را در ربابی تفصیل آثار می باشد که سید و ان جمال مقصد
ز اس است و کلی و اشند و نبات و جمال خوشنید و محبت فراق در و سید
دری حس فزوده ملبو و در پرده صد عاشق و معشوق پدید آورد
بر روی بویلی دل بخون برده و اشتوق تو دامن غم عذر اخورده و با از
تفصیل **چنانچه بعضی خاص** خست فکرت از کار خانه افعال و آثار سوزن
و با از **در محبت و ستایش** در صفات و افعال و آثار را برده
تتمیم و قضا که تو جهات است در حرکات و سکنات و صفات و افعال و آثار را برده

دری که نیست **سید** بیرون رود و کان **سید** بر ملاسلحه است و
فارغ از مقابل صفات **سید** علم مراست و کتابت دلم و ازین
کلام حقانیت علام حیار معلوم شد که حکیم از مرتبه معلوم است از جمع فصل و کتب
مقام میل از فضل کتب حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین خواص **سید**
مستسره در رسالت م و والدین نرگوار خود نوشته فرموده اند که چون شک
نری حضرت جل و علا در بر مرتبه از مراتب خبر خود را دوست نه است است
یکچشم و چون به اقرار است بر نروده که خویش از حیدر است زیرا دوست
داشتن صاحب جمال ائمه را لذات نیست بلکه ارجمت است نه خود که دوست
پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب قطب کامل از مرتبه محبت و
محبوبیت نه درین ائمه است ثابت است بحقیقت قرنی ایضا و نوافلی بی
نوامد بود تاصل دانی و الله الموفق و الکافی آورده اند که عبد الله **سید** لام انشاء
خود که حضرت نبوت آمد و گفت تا ببول الله فریظ و لظیرم خون من مانند
مفادت کشش این و موافقت با مسلمانان گویند خورده اند که ما در این
جمع نشوند و تا ما بدین اسلام نایم پیوند خود را نکنیم بدارند و ما کو اسطه مسدود
منزل از محال است تا محمود می نایم حال ما چگونه باشد آیه آمده است که
سید **اَنَّمَا دِينُكُمُ الْإِسْلَامُ** جزین سید که دوست شما بحقیقت خدا است **وَقَدْ**
فرستاده او **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنست که ایمان آورده اند یعنی اصحاب
سلام چون این ائمه نشیند گفت رضی الله و رسول و بالمرئین او یا پس
چنین صفت مومنان **سید** **الَّذِينَ آمَنُوا** انما **يَقْتُمُونَ الصَّلَاةَ** میامیدارند
نماز را و **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و سید در کوا را **فَمِنْهُمْ** و حال الله این شیوع و فر
دارند و نماز در کوا خود و بعضی اند که اصل محصور است به یونون یعنی بزوا

[illegible]

بعد از شادان را با غار از **انجیر** و باری چون موی تبار است ای انبار
 خواستند بود و باید که بکشد درین استبراف و انوار انوار او میخندند و در سال دوره
 که در این بود و مدینه مبارکه که درین کفی است و درین کفی رسول الله و کوفه و خدمه و درین
 که اخصای خادم او استی بخانه روز آورده و در با اهل و عیال خود در خواب بود
 که از آن کج و خمار با جماعت که در وی بود تمام حجت **انجیر** این
 است که این با زبان بابت که این که درین اند که
 عقل میزند که درین استبراف عقوبت درین خواستند رسید و دره اند که
 یا درین اخطب رافع ابن ابی رافع یا فخری از یوم و از حضرت رافع است
 که نواز سمران بدام ایمان واری حضرت فرمود که ایمان دارم که او انجیر با خود
 و ما تزل الی ابراهیم و اسماعیل الی آخره چون که راه عیسی و ممد که در این
 انجیر و وی که در دشت و کوه که در این میمانیم و بی در بر ازین شامه اهل
 و بی که هر که راه تراش در دنیا و آخره ایته اعدا که
 این کتاب در او بود اند **ایا عیسی** که در انوار و انوار میسند
 عیسی که در انوار میسند **مگر** که ایمان آوریم **انجیر**
 و انجیر بر ما ستاده اند یعنی قرآن و درستی که در این است
 از ما چون توریته و انجیر و سایر کتب **مگر** که ایمان آوریم
 فاسقانه **مگر** که ایمان آوریم
 نقد که درین شمایه ترین ادیان و اهل این دین که هر که از انجیر
 گردانم **مگر** که ایمان آوریم
 ثابت است این که از انجیر که در این است **مگر** که ایمان آوریم
 که در انجیر که در این است **مگر** که ایمان آوریم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در غیر موضع مذکورده ان **الله** است و از برای خداوند تعالی در دفع عدا
از بن **لقد كفر الذين** **قالوا ان الله ثالث ثلاثة** و اینها از شرکایان
قالوا ان الله ثالث ثلاثة و اینها از شرکایان است که میگویند که الله را سه
قدر قویست نفس از صفاتی آن بود که الوهیت است و اینها میگویند که
و خدا و بر یک زمین الله اند و خدا یکی از این سه است **و اما** **و اما**
که در حدیث و در حدیثی واجب است عبادت **الله** و **الله** و **الله** که در حدیث
که در حدیث بود و متعانی از تویم شکر است **و لم نشعروا** و از برای بزرگوار
این قوم **ما يقولون** از آنچه میگویند و توحید قابل شوند **فليس** **لهم**
كفر و بر این رسد آنرا که کافر شدند **منهم** از شرکایان **فقال** **الله** **الله**
در کتاب که الم او و ایم بود **فلا ينزلون** یا رجوع نمیکند **الي الله** **الله** از
قول شیت **و يستغفرون** و از شرک می خوانند از و با عفا و توحید استغفار
است بمعنی امری باید که توبه و استغفار کنند **و الله** **غفور** و خدا از کار
است تا ما را **رحيم** مهربانست **يستغفرون** **المسح** **بن مريم** **سبيح**
بن مریم که ایشان او را خدا میگویند **الارسل** **مكرهنا** و از خدا **الله**
من قبل **ارسل** بدشمنی گذشته اند پس از و در ستادگان خدا و او را
مجازات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مردم بر
عیسی علیه السلام زنده شدند و عصا نیز در دست موسی و هم از و باز
و آن عجب است و او را بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادری و حیوان
و آن عجب است پس آیات این را از عجب و جفت بیرون نمی رود و در
الوایت داخل نمی شود **و لا اله الا الله** و ما و او را هم **الله** **صدق** بود پس
صدق آیت را باقی نمیداند **و لا اله الا الله** و صدق **الله** **صدق** است

[illegible]

[illegible]

که در این کتاب است که بعضی از ایشان **کتاب** و اما این را پس گویند که **کتاب**
 و عابدان صومعه بن **کتاب** و اما این را پس گویند که **کتاب** و عابدان صومعه بن
 که کسی میگوید از قول حق که هر که از راه حق میبرد و از راه حق میبرد و از راه حق میبرد
 است بخاشی و اصحاب او را چنانچه از نصاری جمعی و قتل مسلمانان و تحریک بلاد
 و مردم جرات آن کم از بود و شد اما نصاری چشمه که فران از جعفر بن
 ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند و دل ایشان مسلمانان مایل شد و کجاست
 باقیست این ایمان آورد و در بعضی برانند که چون جعفر را با حقیت مراجعت نمود
 بخاشی و عابدان را از علماء مملکت جو که مدت حضرت پیغمبر صلعم فرستاد و چون
 ایشان را مشاهده حضرت رسید پس پیغمبر را حضرت کوره پس ایشان
 میخواستند بسیار که بستانند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند چنانچه
 تمام دار و آنچه عربی هم نازل شده و مقصود از قایلان اما نصاری ایشانند
کتاب و چون می شنیدند این علماء و عابدان جعفر طیار یا از رسید بخاتم صلعم
کتاب از آنچه رسانده شده است **ابی الرسول** بر رسول هم **کتاب**
 که می شنیدند این را که از رفت و آمد ایشان **تقیض من الله مع**
 بریزد و انک را **کتاب** از آنچه شناخته اند **من الحق** از سخن حق
کتاب میگویند **کتاب** ای پروردگار با ایمان آوردیم بدین کلام
 و بدین معنی **کتاب** پس باری **کتاب** از کوهان که او را پندار
 کردند از جعفر بن **کتاب** و موت محمد صلعم با ما را داخل امت محمد و مردم کردند
 که آن کوهان انبیا را در روز قیامت در جرات است که بود و عابدان
 جعفر را پس آن غرورند و چه روز ایمان آورد و در دنیا است که ما را
 دعوت میکنند و با قبول کنیم **کتاب** از آنچه شناخته اند **من الحق** از سخن حق

کسی که در این روزها در سجده و در ایستادن و در نشستن و در خوابیدن و در هر کاری که کند
من بابتش در حیرت را در میان نماید و در هر روز و در هر شب و در هر حال و در هر مکان
الحق از حق یعنی کتاب و پیغمبر و مالک و طالع و ناله و نوح و سواد و علم و در هر حال
عنان رب انکه در روز و در هر روز و در هر کار ما را در دست حق تعالی قرار دهد
آورد و صاحبان که امت حضرت است از هر حال و در هر حال و در هر حال و در هر حال
خداوند ایشان را با قافله با آنچه گفتند از روی انوار و علما و دانشمندان
نویسنده اند و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
در این قیاس جاوید ان باشند و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان
و است و دانش شنوکاران و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان
ایمانیا و در روع و استند آیتها را ما را اولینک ان کرده ایم و در ان
و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان و در ان
صلح برای صحابه و صف قیامت میکرد و احوال ان در هر روز و در هر روز
جندی از اصحاب که صدیق و رفیق و این معبود و مقادیر و احوال و در هر روز و در هر روز
از ان ب ن بودند و رفاه عثمان بن مطعون مجتمع شده بر ان اتفاق کردند
در بقیه عمر و زبیر عیام و شب گذرانند و بر فراش خواب کنند و شب
گوشت و چربی نخورند و در زبان نگویند و ترک دنیا کردند و در هر روز و در هر روز
کرد و عالم نبردند و درین اتفاق سوگند یاد کردند و در این خبر و در این خبر و در این خبر
رسیده بابت ان گفت من مأمور هستم در آنچه فکر کرده ایم و در این خبر و در این خبر
شمار از شما حق است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام
نمایند و در این خبر و در این خبر و در این خبر و در این خبر و در این خبر و در این خبر
و در این خبر و در این خبر و در این خبر و در این خبر و در این خبر و در این خبر

صفی توبی جامع را با او مار توان گذارد چون نمیشد و میل باری و از او از و از بر نی بدید
مغوات اضافت کرد و در دهمی در جامه بید که شد و ثبوت کند **او در**
کفارت از او درون سر است و شافی رخ گوید و در و این سر و شافی سر و شافی سر
که سالم و بی عیبی باده خواه مونس خواه مافر **فمن لم یجد** پس بیدار کنی که ای کفایت
کفارت نلست **مقیام** پس کفارت ورزه او **مسد امام** سر و زانست بی پرست
و در و شافی رخ تنایج شرفانیت **والک** اسید بدو نشد **افان** و این
کم کفارت تو بدان شما است **اذا حاتم** چون بگویند خورید و شکند و **لا**
حفظوا ایامکم و نگاه دارید و سوزند خود را از شکستن باریان نگاه دارید و سوزند
محورید **کد الک** بحسن کفایت بین را بیان میکرد **بین** و این می کنند
در و شن میکرد و اند خدای **کم الا یات** برای شما نماند شریف **کم** کفایت
شاید که شما نماند که گویند نعمت این بین و تعلیم با نفس ان بر اندر حق سجایه نور
باب چهارم را تیر نازل کرد و اول در مکه و من ثمرات انهل و الا غایت و ثمرات
منه منکر از احسان او در آن روز حلال بود و دوم وقتی که عمر بن خطاب و معاوی بن
جبل رض و رباب خمر و میسر رسیدند از حضرت سالت صلعم و جواب آمد که قتل
اتم نیر و شام مناس قومی نظر بر اتم نیر کرده ترک کرد و دهمی در نظر شافی
مناس این اشتعال منمود و سیدیم در مهالی عبدالرحمن بن ابی بکر و بر امام **الا**
در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحرف لایینه خوانده و آیه الله تعالی و لا یستلوا
و اتم سفاری اکثر زمان صحابه بصدقه که بسیار با و نماز جلال **لا یستلوا**
نیت بیدار کی تربت فرمود و در چهارم روز مانده عثمان بن مالک طرح مختصری
افکند و بعضی از مسلمانان را که بعدین و قاصص رض از آن بن بود و بعضی از
معتدله امام شیرین تر اقامه نمودند و در حالت مستی با صد قاصص از آن شریفی
الک

و دشمن بری انصاف بود و فرمودی از محاسن سید الشهدا مجلس منقص کردید
و دشمنان کثرت این کفایت در مجلس معلا حضرت صلوات عرض فرمود فاروق
اعظم عرض زمان نایز خوانده است بدعا داشت که اللهم بیس نافی الحرام یا نافی
ایته تحرم فرد و ایدله **السلام علیکم** ای رزقه منان **انما الحرام** حرام نیست که
خود هم مکررات درود داشت **والیسر** و قمار با خن و این تیر عام است نزق
و بختین و بقیه و غیران **والانصاف** و بتائی که نصب برده اند برای عبادت
والادلام و تیر بار افداج **حسین** پیدا است **من عمل** شیطان از دست
و ترسین شیطان **فاحسبوا** پس اجتناب کنید از این بندی **سکلم** تعاون
شاید که دستکار شود بدین اجتناب **انما یبدی** شیطان حرام نیست که بخوار
شیطان **انما یبدی** شیطان **سکلم** اگر در افکنده میان شما **العداوة** دشمنی را
المعصاة و حضوره **فی الحرام** در خوردن حرام **والیسر** و در با خن قمار و مصدق و باز دله
شمارا **من** در **الله** زیاده کردن خدا **و من الصلوة** و از دارون نماز **فعل** اتم
سکرم پس سید شما باز استاده کان استقام معنی امر است یعنی مادر سید
خدا که بر عیای این مکررات مطلع شود در احرام آمده که چون این آیه نازل شد
عرض گفت این یاد ب در میسر آورده که درین آیه در دلیل است حرمت
حرام اول که حرام با فخرین ساحت و قمار حرام است بیس قرین و بی تیر حرام
نمودیم اول با بخت سبختی در یک سبک کشیده و آن سر هم حرام است پس
ازین تیر حرام باشد شیوم فرمود که از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان است
حرام باشد حرام امر فرمود که ازین تیر نه شود و هر چه در و دیون از زو فرصت حرام
بود پنجم آنکه ننگاری با حجاب منقش و سبلی ساخت بر سر شکاری در
اجتناب از و حرام است **سکرم** فرمود که در سب و شومی و حضورت آن و هر چه

میان سلمان و علوی بودیم است بفرمان و آنچه است ارباب خدا و سرحد
 را از ریا و حق باز و حرام است شتم سب و منع است از باز بستن خرام
 بودند و فرموده بار است از این یعنی آن که بفرست ترک آن وقت حرام باشد
 و هم تبدیلات که در حدیث آمده عاقلان را بمن لغایت است که بدین
 لعاب الوثن یعنی بدین فرمانند پرسنده است **نظر** فیما علی آن حکم
 بر حکمرانی بکفایت زخمه میخوردان هر دو چیز حشیده کشن قلم سحر کی کشید
و اطعوا الله و فرمان برید خدا را در احباب از **خروج و اطعوا الله** و فرمان
 نید رسول را در آنچه امر و نهی کند **و احذروا** و حذر کنید از مخالفت فرمان
 خدا و **فان تولیتهم** پس اگر اوضاع کنید از امر و نهی **فاعلموا** بدانید
انما علی رسول الله بر رسول ماست **الصلح البین** رسانیدن دوستی
 پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و انراض شما و امر کنید از نهی و نهی
 ایته تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال را و این ماله شما را
 خمر بودند و حالا شره پسند چون باشد ایته آمد **لیس** نیست **علی الذین**
امنوا بر این ایمان آورده اند **علی ما کان** و عمل شماست کرده اند **فاحذروا**
فیما ظنوا از آنچه خورده اند و بر بشان حرام نمود بر ایشان نید که قتل امر حرام
 ارتکاب خمر نمودند انمی بیت **او اما لهما و اما لهما** چون پیش نید از شرکت
 و شتاب و برید ایمان **و تلو الصافات** و بلند کار نایبند **ثم اتوا**
 پس بریز نمایند از محرمات **وامنوا** و ایمان آور و بر خیم آن **ثم اتوا** بپشت
 و ستم نایبند بر بقوی خود **واخسوا** و کار باز نیکو نند یا احسان و در نزد **والله**
حکیم البینین و خدا دوست میدار و نیکو کاران را آورده اند که در عالم
 حرمیه جان خود را در شکاف است آن علیه زدند و سبکی و خست و باید گفت
 در فی الله

در می اندازد و چون ایشان را خبر دادند که گوید در میان شما عالم است که
من سخنان این فرستاده را **بخوانید** ای گروه درویشان **بسیار است**
برای می از ما در شمار خدا یعنی با شما معاشرت را باید کان **بیشتر بشی و من الصبر**
بهر می از صبر در وقت احرام نشاء و چنان چیدی که **ناله** میرسد بدان
و بیشتر نشاء چون صفا صید **در حکم** و نیز با شما چون مبار صید این
دانشی برای است **بسیار است** تا بسند خدا یاد کنند و دستاق او **و من کماله**
بکشتن که از وی ترسید **بسیار است** و غیب یعنی بنور که در انا دیده **فمن اعتدیه**
پس مکره از خدا در کرد و دشوار کند **بسیار است** پس ازین اقبل **بسیار است**
و راست **بسیار است** در دناک **بسیار است** ای سائیکه ایمان
او در دناک **بسیار است** بکشتن کار را و ان عجب امام اعظم رح بر حیوانی
که در اصل خلقت متع و خوشش بود خواه مالول اللهم و غیر آن و ندرت امام
بکشتن و کالت روح مراد از صید حیوان برست که مالول اللهم بود و در همه ندرت یک
نزد به کورب در دناک و مراد از جوار و کلالع و نردوم و مار و صید داخل نیت پس
بکشتن که بر این نیت هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید **و انتم حرم** و حال آنکه
شما حرم با خدا با عمره **و من قتل** و در کشته صید را **بسیار است** از شما متعده بعد یعنی
و آنکه حرم است و فعل صید و حرام مراد ابوالاست است رخص که در عام صید بود
حر را نبرد پس کور و بکشتن پس متعده از شادت با داشت و کور محرمی که
بکشتن بعد از خطا **بسیار است** و ایت **بسیار است** ایچه بکشته است
یعنی خدا در نما صید خود را و از خدا **بسیار است** از چهار پایان او یعنی شتر و
کاو و کوسند **بسیار است** که بکشتن و من حرم **بسیار است** خداوند عدل و
و انش از اهل ملک **بسیار است** که در دناک **بسیار است** که بکشتن از حرم **بسیار است**

می تواند بود و چنانچه در این حدیث آمده است که هر کس در روزی که در آن روز
برند و آنجا نبرد کند **او کفاره** یا بر داشت کفاره و آنرا **کفاره** می گویند
طعام دادن و رویت **او عمل** یا برابر آن طعام که صدقه
روزه داشتن **بند و ق** تا بخشد شیده و حیدر و احرام و **و ق** و برای
سخت کار خود را با نترام کفارت میاید و انتس که چون محرم قبل می کنند مثل حاج
گشته است قربان باید کرد و معالنه زد و امام شمس رح و امام کاتب و حضرت
بهائت چنانچه ملا در شتر بود بر می شتری و در کور حری ها و کور و در کور و
و علی به القیاس و بقول امام اعظم آن صبر را در موضع قتل اوصیت باید کرد
اگر هزار قربانی باشد قربان خود و محرم گشته یا طعام خرد و در رویت و در
بر مسکن را نیم صاع اگر کدم و صاعی از غیر آن یا آن طعام بر مسکن کرد و در
دارد و نزد امام شمس فی بدل بر وریشی اندی طعام میاید و **و ع** و در
گذشته و عفو کرد خدا **عاسفت** ای که تحریم از قتل گذشته بود **و سن** و در
کردن مثل این عمل **فیسم الله** پس خدا انتقام کند **و سن** و در
غالب است در حکم خود **و انتقام** خدا و انتقام است که خدا و در
کند در محصیت **احل** حکم حلال کرده است ششمار **ابن شکار** و در آن
مکید و محرم و صدی جمیع میاید از سبزه و جاه و این داخل اند **و طعام** و طعام
نیز حلال باشد یعنی آنچه آب با آنها را کنند **ع** برای بر خور و برای ششمار
و سواره و برای کار دان شکار قدید کرده تو ششمار و در **و سواره**
و حرام کرده و ششمار **ابن شکار** یا با ن **و سواره** یا با ن که میاید ششمار
از حرام و در **و انتقام** و در **و انتقام** و در **و انتقام** و در **و انتقام**
که سبزه و در **و انتقام** و در **و انتقام** و در **و انتقام** و در **و انتقام**

